

### در راه وحدت

بر آنیم تا بربیک آرزوی دیرین جامعه عمل بپوشیم. می‌کوشیم تا با هر چه فعال تر کردن مبارزه ایدئولوژیک، با روشن نمودن خط و مرزها و صراحت در اختلافات، راه وحدت در پیش بگیریم. وحدتی پایدار، متنا سب با سنن و قوا عدحزبیت، در خور و مبتنی بر سبک کار سازمان سیاسی پرولتاریا، بگوا ولین گام را چگونه برمی داری تا بگسویم آخرین قدم را چطور بپایان خواهیم برد.

با آموزش کارل مارکس، "نیروی مادی را باید با نیروی مادی واژگون ساخت"، اما اشکال اساسی و دانهی ما همیشه این بوده است که با ذهنیات جنگ و اقعیات شتافته ایم. از بس در کار بی توجهی به ضرورت تشکل طبقاتی پرولتاریا و کم بها کردن وحدت حزب، همواره ما را بی سازمان کرده است. همیشه در تفکرمان یک تته و بی توجه به نقش تعیین کننده این اهرم مادی جنگ طبقاتی، به مفا بیورژوازی روی کرده ایم. نتیجه این چنین شتافتن، محمول در صفحه ۲

### فاجعه ۴ بهمن، بحران در مشی سیاسی یا ساختار تشکیلاتی؟

اوا خرسال گذشته تقریباً بطور همزمان ضرورت وحدت بخشهای تجزیه شده طیف اقلیت از سوی دو بخش از سازمان (شورای عالی و کمیته اجرائی) طرح گردید. اولی توسط قطعنامه ای در کنگره دومی در پاسخ به سوالات نشریه کار، و

طرح همزمان ضرورت فوق با توجه به آنکه قبلاً نیز بخشی از نیروهای این طیف (هسته اقلیت) اهدا خود را منجمله دستیابی به وحدت اصولی در میان نیروهای طیف اقلیت اعلام کرده بود، ایسن انتظار را در سطح جنبش و بالادست بخش وسیعی از اعضا و هواداران جریانات این طیف بوجود آورد، که روند پروسه وحدت عملی و مشخص طیف نیروهای اقلیت دارا ی جدیت و شتابی متناسب با اهمیت و ضرورت خود باشد. اما برخلاف این انتظار هنگامی که تمایل فوق میروید تا در جریان عمل ما دیت مشخص یا بدوقدمی از "پده" بودن خود پسا در صفحه ۸

### توضیح کمیسیون وحدت

ضرورتاً مر وحدت در صفوف کمونیستهای ایران همچنان مسئله مبرم جنبش کمونیستی است. بر هر سا زمان و گروهی که حقیقتاً از مضافه طبقه کارگر و مصالح این طبقه دفاع می کند کا ملاروشن است که نشئت و پراکنندگی موجود در جنبش سنگین ترین لطمات را به طبقه کارگر وارد آورده و بصورت مانهی جدی بر سر راه تشکل، اهدا فوآرمانهای این طبقه در آمده است. اما این حقیقت نیز بر کسی پوشیده نیست که وحدت کمونیستهای ایران در راستای تشکل حزب کمونیست ایران نمیتواند امری مصنوعی و دستوری باشد و یا صرفاً از اهدا فو مقاصد نیک سرچشمه گرفته باشد بلکه باید بربیک مبنا ی اصولی شکل بگیرد. پیش شرط یک چنین وحدتی، این است که بر سراسر اساسی ترین مسائل برنامه ای و تاکتیکی وحدت وجود داشته باشد. بدون این شرط اساسی، وحدت تشکیلاتی بر مبنای یکسان سانه و محدود کرد و احدا ز فعالیت مشترک تشکیلاتی امکان پذیر نیست. بر اساس این درکا زمسئله وحدت و ضرورت آن بوده که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، مقدم بر هر چیز ضرورت فوری وحدت در صفوف نیروهای طیف اقلیت را که بر سراسر اساسی ترین مسائل برنامه ای و تاکتیکی با یکدیگر توافق دارند، عنوان نمودند و در پی آن یک کمیسیون وحدت از نمایندگان این دو تشکیلات بمنظور پیشسبرد امور وحدت سازماندهی گردید.

کمیسیون وحدت به حسب وظائف خود ضمن تعیین نقاط افتراق و اشتراک دو تشکیلات در زمینه مسائل مختلف برنامه ای، تاکتیکی، اساسنامه ای و ارائه یک طرح بحث حول بحرانهای سازمان بویژه بحران منجر به چهارم بهمن، این مسائل را در سطح جنبش به بحث گذاشت و از مامی نیروها بویژه نیروهای طیف اقلیت دعوت نمود تا در مباحث علنی حول مامی مسائل یا دشده فعالانه شرکت نمایند. اما علیرغم اینکه برخی مقالات برای انتشار علنی توسط رفقای دو تشکیلات تهیه شده بود، بعلت عدم حضور نمایندگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در کمیسیون وحدت، تشکل جلسه مشترک بتعویق در صفحه ۲۴ افتاد.

خطای متدولوژیک در تعیین خصلت طبقاتی سازمانهای سیاسی

و

درکی مغشوش از صف بندی طبقات

در صفحه ۲۴

بولتن مباحثات

زیر نظر کمیسیون وحدت

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

(اقلیت)

## پیش بسوی تشکل حزب طبقه کارگر

## در راه وحدت

اینگونه روی کرده‌گرز بی‌په‌وده رفتن، بی هدف گشتن و دنبال حوادث شدن نبوده است.

سازمانی که از یک محفل کوچک فشرده، با محتوای تنگ کار محفلی بیک سازمان وسیع و سراسری توده‌ای تبدیل شد، بدون درک مادی از کمونیسم و مسائل انقلاب پرولتری، بدون دستیابی و ایجاد اهرمهای اساسی نبود طبقاً هرگز نمی توانست و نتوانست به همان محافل اولیه و با همان کیفیت کار محفلی تجزیه نشود و تجزیه شد. بقول لنین " کردار غریزی بیک ماده بی نهایت متکثر تقسیم می شود." این معنا را چگونه بفهمیم، وقتیکه در نهایت تکثر و در آخرین تقسیم، از یگانه سازمان پرولتاریائی و سراسری وسیع توده‌ای دم می زنیم؟ نگاهی به ادبیات " کمیته اجرائی " این معنا را روشن ترمی کند. یک جمله همه جا و در تمام نشریات آن با برجستگی خاص خود را نشان می دهد. اینکه " افتخار " اقلیت، نصیب همه جریانهاست و سازمانهای منشعب از سازمان ( یعنی کمیته اجرائی )، است که به برنامه و تاکتیکهای اساسی سازمان ( یعنی کمیته اجرائی ) " وفادار " مانده باشند! در اینجا ایراد من به تفرعن حاکم بر این دیدگاه نیست، برخورد دیدگاه است، بر همان کردار غریزی است. کرداری که قطعاً قادر نخواهد گشت محتوا را از آنچه که مایه انگیزش است، جدا نموده و آنرا در گره های محکم تری بسوی حیات، آگاهی و نیروی متحد طبقه‌ای منتقل نماید.

برای اینکه بتوانیم به نقطه اتکا جدیدی دست پیدا کنیم باید بفهمیم که زندگی محفلی مانده محصول ذهنیت‌های خوب و بد ما، بلکه نتیجه منطقی مادیات حرکت ما بوده است. با ذهنیات نمی توان به جنگ و اقلیت شتافت، اگر با ورداشته باشیم که مبارزه ایدئولوژیک و برخوردهای نظری به سازمان سیاسی پرولتاریا حیات و استحکام می بخشد، اگر اعتقاد داشته باشیم که تصفیه حزب، به آن انسجام و اتحادی دهد، اگر بپذیریم که مبارزه درونی حزب آنرا به کمال می رساند، باید بدور از هرگونه توهمات و خیال پردازی های تفرعن طلبانه واقعیات امروز را بپذیریم و بر آنچه که توده ها درباره ما فکر می کنند ارزش بگذاریم.

با بدنه در حرف، که در عمل بپذیریم که انشعابات مکرر در سازمان ما، نیرو و انرژی قابل توجهی را از ما زایل ساخت. بپذیریم که فاجعه ۴ بهمن بمثابه نا هنجارترین و درد آورترین نوع انشعابات، نه تنها این مبارزه ایدئولوژیک را از محتوا تهی ساخت، نه تنها بر بارزترین کار ما سایه افکند، نه تنها اعتبار فدائی را خدشه دار ساخت، بلکه نیرو و توان بالائی را در حیات سازمان به تحلیل برد و پرسشها و سئوالات کلیدی را پیش روی ما گذاشت که بدون پاسخگویی به آنها و بدون برخورد مشخص بهریک، به عمیق کیفیتهای تازه، تعالی و تکامل کار حزب و جذب دوباره این اعتبار قادر نخواهیم گشت.

اگر این آموزش‌های العین را می پذیریم که " کردارهای غریزی "، " پراگماتیسم " و فعالیت بی برنامه بیک ماده بی نهایت متکثر تقسیم می شود، باید بپذیریم که بر تجربه تاکنونی فعالیت ما فقط این کردارها حاکم بوده است. این غرایز امروز بشرطی به نیروی آگاه تبدیل می شود که گرایش به وحدت، غریزی و از روی استیصال تکثر نبوده باشد. بلکه بخواد دوبه راستی بخواد هدباین حقیقت پاسخ بگوید که چرا با آن کیفیت، آن کمیت و در آن حد از اعتبار، بجای آنکه بسوی کمال برود و راه حزب

را ببیناید، بسوی قهقرا رفت و در حیات محفلی و زندگی فشرده‌ای بیشتر غرق شد. ما با حقیقت این نیرو، این تجزیه و این تفرقه روبرو هستیم.

ما دام که به حقیقت زندگی پی نبریم، ما دام که از عالم ذهنیات به دنیای واقعیات نپا نگذاریم و ما دام که آگاهانه و با شناخت عمیق از ضعفها و قوتها خود حرکت نکنیم، هیچ چشم اندازی جز تکثرنا گزیر پیش روی نخواهیم داشت. ما فقط با درک آگاهانه و مادی از این مادیات است که می توانیم بر پراگماتیسم و این تجزیه های غریزی فائق بیائیم و حرکت با برنامه و آگاهانه‌ای را آغاز کنیم، فقط با مبنش و سبک کار طبقه‌ای پرولتاریا است که می توانیم پرچمدار مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر باشیم. پس برای اینکه به درکهای مشترکی برسیم ارزیابی مجددی را از دیدگاه نسبت به روش و سبک کار، برنامه و سیاست دنبال می کنیم.

## ۱- روش نقد ۴ بهمن

شناخت واقعی از بنیادهای فکری و روش کار متناظر با آنرا باید در نگرش نسبت به تجربیات خطیرترین لحظات و در عرصه‌های سرنوشت ساز جستجو کرد که حیات سیاسی یا موقعیت اجتماعی به آن گره می خورد. ۴ بهمن در سازمان ما علیرغم همه ریشه‌ها و عوامل، انعکاس بارز این گره‌گاه است. بهمن دلیل روش نقد ۴ بهمن جایگاه ویژه‌ای دارد. این نقد فقط موشکافی گذشته نیست، چشم انداز روشن آینده هم هست. سیمای اتحاداتی و سرشت وحدت آینده را نیز با دیدش پیش به نمایش بگذارد. در این عرصه ما هنوز با فقر مفروضی روبرو هستیم. هنوز توده‌های کارگر، نیروهای جنبش پاسخ‌های مشخص و قابل اتکائی از ما نگرفته‌اند.

در این میان آنچه تا کنون دست ما به نقد " کمیته اجرائی " بوده است، هنوز جای بحث زیاد دارد. از ۴ بهمن تا انشعاب خرداد ۶۶ و از آن پس ما همچنان با نقدی گسسته، نامتجانس و غیر همگون از جانب " کمیته اجرائی " روبرو هستیم که عمیقاً آغشته به پراگماتیسم است و هر چه تا کنون در کلیات گفته شده، هنوز برای چیزی نگفتن است.

" هسته اقلیت " نیز جز همان مقدس نمائی همیشگی و جز " بی طرف " بودن قابل نکوهش خود، هنوز تا یک نقد جدی فاصله زیاد دارد. پس با زنگری روش نقد ۴ بهمن را از مصوبه کنگره آغاز می کنیم. وجه مشخصه این مصوبه، روش پراگماتیستی نقد و روحیه غیر حزبی، جلوه بارز متدلوزی است.

ماده ۱۵ این قطعنامه می نویسد: " گرچه انحرافات حاکم بر یک دوره از حیات سازمان و بویژه رهبری آن، انحراف در سیاست و تاکتیک و به تبع آن جدائی از طبقه کارگر و توده‌ها، زمینه‌های عینی بروز فاجعه ۴ بهمن می باشد، و گرچه رهبری تشکیلات نقش و مسئولیت اصلی را در تشدید این زمینه‌ها ایفا نمود، اما ما نیز با در غلطیدن به محفلیسم و آثارشیم در روند شکل گیری این فاجعه سهیم بوده ایم. "

قطعنامه قبل از این نتیجه گیری گفته بود: " گسترش عمیق لیبرالیسم تشکیلاتی " و " محفل بازی " نتیجه اعمال بوروکراسی کمیته مرکزی بوده است. " بعبارت دیگر، چنانچه برکل قطعنامه دقیق شویم، فاجعه ۴ بهمن همه جا محصول کار کمیته مرکزی " است. اما همین محصول کار در یک دوران تسلسل طولانی، باز همه جا به اعماق می رود تا جلوه‌های نا هنجار فاجعه را بر

خویشترن پوشیده بدارد. کلیاتی که علت و معلول یکدیگرند و لوسی نمود عملی خود را در هیئت افرادی به اسم " کمیته مرکزی " می جویند که با " سیاستهای سکتاریستی "، " تاکتیکیهای آنارشیستی " خود، " ستون فقرات " تشکیلات را " درهم شکستند "، " جدائی رهبری بی سیاست از توده ها را به اوج رساندند "، " به تدریج سازمان را به سمت یک فرقه تمام عیار و جدا از طبقه سوق دادند " و بالاخره با " اعمال بوروکراتیسم، نفی دمکراسی وزیر پنا نهادن پرنسیپهای تثبیت شده "، " منجر به گسترش لیبرالیسم تشکیلاتی و محفل بازی در کلیت سازمان گشتند که در " فضایی دمکراتیک کردستان " یعنی در محیط جغرافیائی بردشت آن امید به شاد و در نتیجه " برآیند تقابل بوروکراتیسم و لیبرالیسم و محفل - بازی منتج از آن در آنارشیستی ترین شکل خود، دهر و وجه این تضاد، منجر به فاجعه ۴ بهمن گشت. " بر اساس همین مقدمه بار " مسئولیت اصلی " را در تشدید این زمینه ها، کمیته مرکزی بر دوش دارد و " مانیز " با در غلطیدن به محفلیسم و آنارشیسم در روند شکل گیری این فاجعه " سهیم " بوده ایم! و " بدلیل دارا بودن این انحرافات و عدم برخورد انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی به علل آن، پس از فاجعه ۴ بهمن نیز قاعده تحلیل و طرد قطعی آن در عرصه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود نگشتیم. " ( همه گیومه ها از قطعنامه مصوب کنگره پیرامون ریشه ها و علل فاجعه ۴ بهمن ) .

در اینجا لازم است اضافه کنیم که با چنین " ریشه یابی " و " تحلیلی " هرگز نیز قاعده طرد نه " قطعی " که حتی نسبی این انحرافات نیز نخواهیم گشت. چرا که هنوز " این ریشه - یابی از انحرافات سنتی و خوگرفته از همان روش پراگماتیستی پیشین میرا نیست. فقط کمی دقت بر تحلیل قطعنامه از عسل و زمینه های فاجعه ۴ بهمن و نتیجه گیری نهائی آن بوضوح روشن می سازد که " سهم " فرعی " ما " در این فاجعه فقط برای خالی نبودن عریضه، به رسم تعارف و برای مشارکت در جرم به قصد تخفیف مسئولیت از " مسئولین اصلی " رقم خورده است. کمونیستها اما تقصیر را تقسیم نمی کنند. نماینده پرولتاریا برای شرکت در " دادگاه خلق " خود را آماده نمی سازد.

۴ بهمن را باید به قضاوت طبقه کارگر آگاهی گذاشت که با شناخت واقعی از بلیات نظام انگلی سرمایه، برای محو سرمایه داری مبارزه می کند. پرولتاریا از " ما " نمی پذیرد که در برابر " بی سیاستی "، " سکتاریسم "، " آنارشیسم " و " بوروکراسی " یک " کمیته مرکزی محدود "، به طور مکانیکی خود را تفکیک نمائیم و در فاجعه ای که عموم جنبش کمونیستی ایران از آن متضرر گردید، " سهم " فرعی و اصلی کنیم. با این معادله و لگاریزه که گویا یک طرف تضاد بوروکراسی بوده است - " مسئولیت اصلی " و بدون آشنائی به لیبرالیسم و طرف دیگر این " مقابله " " لیبرالیسم و محفلیسم " با " سهمی " فرعی و " منتج " از همان بوروکراتیسم!

نه ما نمی بایست و موظف نبودیم در چنین تشکیلاتی و با خصوصیات شکل گرفته و جا افتاده چنین رهبری ای، بکار مشترک ادامه می دادیم. روح پراگماتیستی و اراده گرانه قطعنامه آنجاست که نقطه عزیمت نقد خود را نه بر نفی و نقد عوامل ۴ بهمن و سبک کار محفلی، بلکه بر ضرورت " وحدت " نهاد است. ایمن نمود در تمامی مظاهر و خطوط اثباتی نقد بوضوح پیدا است. مسئولیت " اصلی " کمیته مرکزی در تمامی تاریخ گذشته سازمان رخنه دارد، انحرافات خود را از همه ضعفها مایه گرفته است، برآیند

کاستی هاست، در صورتی که " سهم ما " روی هواست و تو گوئی که نه دارای گذشته ای است، و نه آینده دارد. زائیده بوروکراسی است، فرزند آنارشیسم در تاکتیک و سکتاریسم در سیاست است. اما نه به بوروکراسی، نه سیاست و نه سکتاریسم و آنارشیسم مطلقا کاری ندارد. عزم کرده است " قاطعانه " و بدون تزلزل، به " طرد قطعی " آن " در فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود " دست بزنند، بی بدیل و بدون هیچ راه حل مشخصی!

در تحلیل کلی، واقعیت این است که رهبری یک تشکیلات جدا از بدنه نیست و در درازمدت نمی تواند تمایلات منطبق و دارای پایه های مشترکی را بظهور نرساند. من در خطوط کلی و در ریشه یابی از چهار بهمن، مضمون مقاله " ۴ بهمن فرجام کدام تفکر... " مندرج در کار شماره ۲۰۴ را که به نقد گرایشات و نه افراد و ارگانها پرداخته است کافی می دانم. در اینجا سعی خواهم کرد به خطوط مشخص تری از این نقد بپردازم. پس از نقد همان آنارشیسم شروع می کنیم. ما در سند شماره ۶ پیرامون فاجعه ۴ بهمن گفته بودیم " فاجعه ۴ بهمن محصول تقابلات آنارشیستی بود که جلوه های خود را در پیش از ۴ بهمن، در پیشبرد امر مبارزه ایدئولوژیک آشکار ساخته بود. این فاجعه تنها حاصل عملکرد بوروکراتیسم نبود، بلکه نتیجه عملکرد مجموعه تشکیلات ما و سبک کار محفلی حاکم بر کل سازمان بود. قطعنامه سپس نتیجه می گیرد:

" تغییر سبک کار محفلی از طریق سمت گیری کارگری و کار با برنامه در میان طبقه کارگر، ایجاد نهادهای کاردان دمکراسی درون تشکیلاتی، تنها راه پالایش تشکیلات ما از بقایای زندگی محفلی و ایجاد تحکیم مناسبات حزبی است! " کاری که هنوز به انجام آن قادر نگشته ایم و نمی توانیم مدعی باشیم که بدون ایجاد زمینه های مادی کار حزبی به طرد قطعی انحرافات گذشته و تعیین تکلیف نهائی با سبک کار محفلی موفق خواهیم گشت. اما با این وجود ملزم هستیم اشتباهات و انحرافاتمان را از اساس بشکافیم و بی مهیا به تازیانة نقد بگیریم، تا بتوانیم در ایجاد این زمینه ها گامهای عملی برداریم.

## ۲- پراگماتیسم و اراده گرایی در روند وحدت

کردارهای غریزی تنها در جریان انشعابات ما انعکاس پیدا نکرده است. در عرصه های مربوط به وحدت نیز ما عینا شاهد بروز همین انعکاسات در شکل پراگماتیستی آن هستیم. وقتی همه در واقعیت زندگی به غیر اصولی بودن انشعابات اخیس رسیدیم، وقتی عواقب زیانبار این تجزیه ها را با پوست و گوشت درک کردیم، گرایش بوحثت بسان ماعقه همه وجود ما فراگرفت. شور و وحدت حتی نا هنجارترین اشکال جدائی و ادبیات مشترک پس از آنرا نیز از یاد همه برد. بنا بر داده های تاکنونی و کلیه مباحثی که حول وحدت صورت گرفته است، فکر نمی کنم امروز هیچکدام از رفقای ما بر اصولیت وحدت طیف نیروهای اقلیت و ضرورتهای آن تردید داشته باشند. ولی آیا این تردیدنداشتن بمعنای موافق بودن با هر شکل وحدتی است؟ آیا همه یکپارچه و یک زمان به چنین ضرورتی رسیده بودند. آیا هیچ نقد ریشه ای، همه جانبه و برنامه ریزی شده ای از پیش ضرورت نداشت؟ واقعیت این است که داشت. در اینجا باید مقدم بر هر چیز بر آن دیدگاهی انگشت گذاشت که علیرغم همه گونه انتقاد به روش و سبک کار پیشین، هنوز در عمل اراده و نظر توده تشکیلات را بحساب نمی آورد. در حالیکه می بایست بجای هرگونه موضع گیری در پشت درهای بسته

بود. امروز جنبش کارگری با کیفیتی جدید پدید آمدن گذاشته و جنبش انقلابی روشنفکری را از بالندگی تهی ساخت. خود نمائی و ولونتاریسم روشنفکر انقلابی تا آنجا گیرائی داشت که طبقه کارگر در جنبش سیاسی خود به عرصه نیامده بود. سکتاریسم و روحیه محفلی نیروی منزه - طلب خرده بورژوازی نیز تا هنگامی تشخیص بود که ارتش متحدکار، اتحاد طبقاتی خود را به نمایش درنیاورد. تا این دوره هر انشعاب وجدائی یا هر وحدت و اتحاد در سطح رهبران نمیتوانست مقبول واقع شود، ولی از این پس در میان سازمانی بانسیر و اجتماعی وسیع و نفوذ قابل توجه در میان توده های کارگران، این دیگر صرف تمایلات رهبران نبود که می بایست معیار و محک درستی و یا نادرستی هر حرکت قرار می گرفت، بلکه هر سخن، هر تفکر، هر گفتار و هر کردار می بایست نخست در آزمون مبارزه طبقاتی پرولتاریا محک خورده و هر برنامه در مسیر این مبارزه صیقل می یافت. فدائی اما از آموزشهای قدیم، خود سربا آمده بود و نسبت به طبقه خویشتنش مسئولیت و تعهد احساس نمی کرد. این بی مسئولیتی و عدم تعهد در روش برخورد ما نسبت به برنامه و تاکتیکهای اساسی نیز عینا تاثیرات آنارشیک خود را بر جای نهاد. ما علیرغم آنکه اعتقاد داشتیم برنامه باید در روند مبارزه ایدئولوژیک و در سطح نیروهای کمونیست جامعه تصحیح و تدقیق گردد، اما در عمل مجذوب هیاهوی تبلیغات محفلی و تمایلات سکتاریستی ای شده بودیم که از برنامه کاغذی، هویت عملی ساخته بود و علنا محتوی واقعی آنچه را که خود بدان متعهد شده بودند نقض می کرد. مقدمه طرح برنامه "همه کمونیستها" و تمامی طیف نیروهای مدافع نظری خویش را دعوت به وحدت کرده بود، در حالیکه با دعوی "تنها نماینده پرولتاریا" دعوت به مبارزه ایدئولوژیک را برای وحدت حول آن نفی می نمود.

"تئوری مادام که انسانها بدان دست نیافته اند به نیروی مادی بدل نمی گردد"، طرح برنامه نه فقط هنوز در پرتو یک مبارزه ایدئولوژیک همه جانبه صیقل نیافته بود، بلکه از این مهمتر هنوز مضمون روی کاغذ بود و در هیچ عرصه ای از مبارزه طبقه کارگر وارد زندگی نشده بود. غیر از این است که "یک گام عملی از صد برنامه ارزنده تراست؟". پس در کدام گام عملی و در چه عرصه ای از مبارزه جاری طبقه کارگر برنامه ما سایه انداخته بود و آنسرا هدایت و رهبری می کرد؟

در روسیه لنین زمانی از عقب ماندگی شکل کار محفلی از مضمون فعالیت حزبی سخن می گوید که خط مشی و برنامه حزب کارگرسوسیال دمکرات روسیه، سالهای طولانی و در کلیدی تریسن مراکز تولید، جنبش کارگری را رهبری می کند، اما حزب کارگرسوسیال دمکرات روسیه، با روش و شیوه کار محفلی قادر به وحدت جنبش طبقاتی پرولتاریای روسیه نیست و نمی تواند اتحاد حزبی جنبش های محلی را بیکدیگر پیوند بزند.

در تشکیلات ما و در جنبش کمونیستی ما سخن از کدام محتوا و مضمون کار حزبی است، کدام گذار از سبک کار محفلی ما قبل حزبی بشکل کار حزبی در میان است؟ در تلیق با چه مضمون و چه محتوایی "وقفه های شرم آور" در کدام عرصه فعالیت ما را رنج میدهد، در مضمون، شکل، یا هر دو؟

اگرچه غلط مضمون فعالیت را با برنامه بر روی کاغذ مانده اشتباه نگیریم، آیا جز این است که بپذیریم پراتیک و خط مشی سازمانی ما، همان شکل محفلی را می طلبیده است که خود به ابعاد آن دامن زده ایم؟ آنارشیزم محصول ذهنیتی است که با دنیا و واقع فاصله زیاد دارد. محفلیم نماینده تمایلی است که

تشکیلات ها، این مسائل در سطح جنبش علنی می گشت و نیروی های جنبش کمونیستی را به داوری می طلبید. ولی می بینیم که نه سازمان ما و نه "کمیته اجرائی" هیچکدام با این امر مهم توجه ننمودند و جز به اعلان آنچه که خود در محدوده تشکیلات و در سطح رهبری بان رسیده بودند عمل نکردند. کنگره ما بدون هیچ بحثا ولیه در سطح جنبش و در سطح توده تشکیلات قطعنامه ای را از تصویب گذراند که اگر چه پاسخ بیک ضرورت بود، اما در فضای نا باوری ناشی از تاثیرات مخرب ۴ بهمن برای نا باوری افزود. همچنانکه "کمیته اجرائی" نیز با طرح یکباره کنگره وحدت با جریانات و نیروهای طیف اقلیت که تا پیش از این، آنها را "باندهای آلت دست بورژوازی" نامیده بود، تعجب و تحیر و نا باوری همگان را برانگیخت.

این تفکر هنوز با روش طبقاتی پرولتاریا اختلاف فاحش دارد. هنوز معطوف به درون است و ذهنیات خود را بجای ذهنیات توده های ناشناخته، بعکس تلاش ما برای ایجاد حزب پرولتاریا و تحقق یک وحدت اصولی در جهت این امر مهم، تنها هنگامی مفید و موثر خواهد بود، تنها در صورتی باورهای تازه ای را در میان توده کارگرونیروها و عناصر کمونیست بوجود آورد، که از این روش گسست حاصل کرده باشد. پرولتاریا ابزار و روش کار خود را بگامی گیرد. این روش چیزی جز منعکس نمودن واقعیت شرایط، جز ترسیم بی پروای همه ضعفها و قوتها نیست. جز با ارزش قائل بودن بر نظرات و تجارب دیگران، نمی توان حتی صحیحترین نظرات را در سطح جنبش بیک نیروی مادی و جانبدار مبدل ساخت.

روند اصولی باید توجه خود را بر دو مولفه معطوف می داشت. یکی اشتراکات برنامه ای و تاکتیکهای اساسی بمثابه مهمترین ضروریات وحدت و دوم نقطه همه جانبه و مشخص از فاجعه ۴ بهمن همراه با دلائل الزام وحدت طیف اقلیت، چیزی که تا قبل این اعلان های خلق الساعه خود بصورت پراگماتیستی نفی شده بود. ما نباید نمی توانستیم از این مسئله در حالت کلی و سباده می گذشتیم قتل از اینک دلائل و منطق این ضرورت را بدست می دادیم. بعبارت ساده تر ما باید این حقیقت را بوضوح درک می کردیم که فاجعه ۴ بهمن بسیار فراتر از هر وحدت نظری و ایدئولوژیکی و برنامه ای، افکار عمومی و احساس هر انسان آگاهی را جریحه دار کرده و بخصوص در میان خود نیروهای اقلیت دریائی از جدائی و بی اعتمادی را نسبت با این فاجعه و عوامل آن برانگیخته است. چیزی که مطلقا نمی شد با یک استدلال ساده منطقی و بیک حکم مجرد از آن گذشت.

اما بفراموشی سپردن این مسئله اساسی و گذر از این حلقه مفقوده بی دلیل نیست. اگر بخوایم در تفکر حاکم برای بی توجهی تا مل کنیم باز بهمان ولونتاریسم و اراده گرائی دنباله روانه ای می رسم که مبنای حرکت خود را جدا از توده تشکیلات، بی تفاوت نسبت به قضاوت عمومی و بی توجه به نظریه اراده طبقاتی پرولتاریا می گذارد. برای تشکیلاتی که ۴ بهمن را پشت سر گذاشته است، بدون نقد همه جانبه این انشعابات و بویژه فاجعه برانگیزترین آن، معیار برنامه و تاکتیکهای اساسی اگر لازم است ولی، حداقلی بیش نمی تواند شمرده شود.

### ۳- آنارشیزم در روش برخورد نسبت به

برنامه و نخستین عرصه های مبارزه ایدئولوژیک

در گذشته دور، فدائی تا زمانی می توانست نمایندگی انقلابی جنبش روشنفکری باشد که جنبش طبقه کارگر ضعیف

ممکن است، در رویا های شیرین خود این "وحدت مسلکی" را در جنبش کمونیستی ایران که هیچ حتی در طیف نیروهای اقلیت نیز تا میسر شده و کافیه بیندازد. نمونه ۴ بهمن و انشعابات بعدی بخشهای اقلیت بوضوح نشان دادند که این وحدت اگر نه در حرف که در عمل تا مین بود هرگز نمی توانست و نیاید با بین سادگی و چنین بی تفاهتی مورد یورش خود ما قرار بگیرد. بعکس درک آنارشیستی و ولونتا ریستی از این وحدت مسلکی بود که در عرصه فعالیت خارجی ما را از توده های کارگر و دیگر نیروهای کمونیست جدا میکرد، بسوی یک "فرقه تمام عیار" سوق میداد و در عرصه فعالیت داخلی آنچنان اشکال عقب مانده و محفل بازی سفت و سختی را زیر پرچم وحدت برنامه دامن میزد که هر اختلاف جزئی نیز باید به تجزیه و جدائی می رسید یا در بدترین حالت به نا هنجارترین اشکال بروز میکرد.

امروز وقتی "کمیته اجرائی" از "وفاداری" به برنامه "سازمان" حرف میزند، فقط ضرورت هر گونه مباحثه حول برنامه و مبانی آنرا از پیش و در عمل مختومه اعلام نمی کند، فقط راه را بر آن نیروهای کمونیست که در مقدمه طرح برنامه دعوت شده اند ولی هنوز اعلام وفاداری نکرده اند نمی بندد. بلکه مهمتر از همه اینها بجای توجه دادن آندها بر روی محتوای نظرات، آنها را بسوی "وفاداری" یا غیر "وفاداری" سوق میدهد. و این خود میتواند محفل بیسم و سنت محفل بازی را زنده کند.

یا وقتیکه قطعنامه مصوب کنگره ما پیرامون چهار بهمن، نقش خود را از تمام دوران حیات گذشته سازمان و تاثیرات انحرافات سیاسی - ایدئولوژیک گذشته منتزع میسازد، وقتی آنارشیسم، لیبرالسم و بوروکراتیسم جدا از هم و در تقابل با هم ارزیابی میکنند، وقتی بدیلی در مقابل محفل بیسم و عوامل نا فانی آن نمی شناسد، راه آینده را فقط برای رشد تعارضاتی باز میکند که بجای ایستادگی در برابر نظرات و تقابلهای فکری، به محفل بازی برای "مبارزه قاطعانه علیه محفلهای دسته بندی برای مقابله با" بوروکراتها" و "غیر بوروکراتها" سوق پیدا میکند.

#### ۴- روش پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک

در تاثیرات آنارشیستی برخورد به مسئله برنامه، در شکل برخورد به مسائل سازمانی و روش پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک نیز ما نتوانستیم خود را از سبک کار آنارشیستی میرا کنیم. مبارزه ایدئولوژیک ما حول مشی تشکیلات اگر در مضمون مبدع و نوآور بسیاری از تجربیات بود، اما در شکل و روش برخورد، همین مضمون را عملاتی ساخت و بجای اینکه تجارب غنی و نسبتا مفیدی از پراتیک سازمان وسیع اجتماعی را به آموزش پایدار این جنبش تبدیل کند، به کانون ضعف این تجربه و نمونه قابل سرزنش این جنبش تبدیل شد. هر کس با ادبیات ما پیش از ۴ بهمن و بویژه در آخرین نمونه - های مبارزه ایدئولوژیک درونی که حول مسائل اساسنامه متمرکز شده بود آشنا می شد، علی رغم محتوای غنی و قابل تعمق، اما در شکل برخورد، با واقعیت آنارشیستی تلافی می یافت که اصلا لازم نبود با تجربه تلخ ۴ بهمن روبرو گردد تا به عمق این آنارشیسم برسد. لحن برخوردهای خصمانه و پرخاشجویی کینه توز، خود خبر از فاجعه ای میداد که در اوج این ولنگاری و آنارشیسم در شرف وقوع بود. ایمن آنارشیسم فقط در عرصه داخلی نبود، در مبارزه ایدئولوژیک بیرونی و نسبت به سایر جریانهای سیاسی نیز این روحیه متفرعن و وحدت گریز همچنان حاکم بود. در ادبیات، حزبی ما نیروهای بدون مقدمه و بی هیچ توضیح و دلیل تئوریک کارگزار بورژوازی تلقی میشدند که در قطعنامه کنگره ما از آنها بمثابه جریانهای کمونیستی و نیروهای

ذهن خود را بجای تمایل توده های ما می گذارد. آن روشی که ما نسبت به برنامه بکار گرفتیم و امروز بکار می گیریم با این غایلات قرابت زیادی دارد. بنا بر این بحث اساسی این نیست که برنامه بمثابه مهمترین ملزومات وحدت حزب، برای دستیابی بیک وحدت اصولی کافی است یا کافی نیست. آنارشیسم ما بسیار عمیق تر از این و گره - گاه حرکت بر مبنای ابتدائی تر از این شروط است. اشکال کار ما اینجا است که برنامه ای را مضمون و محتوای فعالیت حزبی نامیدیم که از حداقل نفوذ در میان طبقه و نیروهای همدوش و پشتیبانان طبقه برخوردار نبود و هنوز نیست.

ما فقط آن زمان می توانستیم از وجود برنامه بمثابه حصول به مضمون فعالیت حزب سخن بگوئیم که سازمان عمیقترین نفوذ را در میان طبقه کارگر ایران داشت، از اعتبار بالائی در میان توده های زحمتکش جامعه برخوردار بود و بیشترین روشن - فکرا کمونیست را در خود گرد آورده بود. اما وقتیکه "بی ساستی" های ما (و نه صرفا کمیته مرکزی بوروکرات) ، اندام کاریها و "آنارشیسم و سکتا - ریسمان" تشکیلات ما را بسوی یک "فرقه تمام عیار" و "جدال طبقه سوق داد". وقتی محفل بیسم در تمامی سطوح در دست و پای ما پیچید. دیگر حرف زدن از برنامه بمثابه تا مین مضمون فعالیت و شرط اساسی وحدت حزب فقط به یک شوخی میمانست.

بهمان بحث معروف لنین با زگردیم و آموزشهای او را نه در ترفندهای نا همگون با شرایط خود بلکه در مفهوم واقعی آن جستجو کنیم :

"ما دام که در مسائل اساسی برنامه و تاکتیک وحدت نداشتیم، آشکارا می گفتیم که در دوران پیرانندگی و محفل بازی زندگی میکنیم. علنا اظهار میداشتیم که قبل از متحد شدن با یدمر بندی نمود. در آن وقت ما از شکل های سازمان مشترک حتی دم هم نمی زدیم. بلکه فقط در باره مسائل جدید (در آن موقع و قاعده هم جدید) مبارزه برنامه ای و تاکتیکی با اپورتونیسم چون و چرا میکردیم. اکنون این مبارزه بنا به اعتراف همه ما یک وحدت کافی را تا میسر نمود، در برنامه حزبی و قطعنامه های حزبی در باره تاکتیک فرمول بندی شده است. اکنون بر ماست که گام بعدی را برداریم." (لنین منتخب آثار فارسی صفحه ۲۲۳ تا کیدها از من)

لنین با بدست دادن این تعریف اساسی از مضمون فعالیت حزب، با این می اندیشد که حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه با تا مین وحدت مسلکی همه "سازمانهای حزب" چگونه باید شکلهای قدیمی و محفل بازی قدیمی را که این مضمون را به عقب می کشاند، پشت سر بگذارد و گام بعدی را در انطباق این مضمون با "شکلهای مالیتر" یعنی شکلهای سازمان واحد بردارد.

ولی آیا ما نیز در شرایطی که در حد "یک فرقه تمام عیار" سوق پیدا کرده بودیم میتوانستیم از مضمون کار حزبی و تا مین یسک وحدت برنامه ای کافی حرف بزنیم، در حالیکه هنوز هیچکس نمی تواند "اعتراف" نکند که مبارزه مسلکی ما جز در میان معدودی از محافل به تا مین وحدت در صفوف کمونیستهای ایران قادر نگشته است. اینکه جنبش کمونیستی ما چه نیروهای را در برخواهد گرفت و با چه معیاری، بخشی است که در آینده با آن خواهیم پرداخت، اینجا روی سخن بیشتر متوجه شکافتن آن روش کار آنارشیستی است که وقتی خود بیک نظریه جدیدی رسید با این تصور میرسد که این نظر همه جا تا مین شده است و دیگران با یدبی تعمق و در بدترین حالت بدون چون و چرا از آن تبعیت کنند.

در حالیکه دنیا واقعی با دنیا ذهنی و توپیا می، خود دنیا نی فاصله دارد. فقط ذهن غیر جستجوگر، خیا لپرداز را ده گرا

وحدت یاد شده بود. این روشی بود که بیشتر از همه به انزوای ما در درون جنبش کمونیستی خدمت میکرد و در داخل تشکیلات محفلیسم را گسترش میداد.

## ۵- آنارشیسم در پرا تیک و حوزه سیاسی

تا کنون هر بار که از آنارشیسم در سیاست سخن رفته، همه توجه خود را به نمونه های جوخه های رزمی یا شعار کمیته های مخفی اعصاب معطوف داشته اند. گویی اگر بفرض جوخه های رزمی را طرح نمیکردیم یا از شعار کمیته های مخفی اعصاب زودتر دست میکشیدیم، چنین حال و روزی نداشتیم و این "نشعابات"، این "پراکنندگی" و این "محل بازی" بر زندگی ما حاکم نبود؟

آنارشیسم را باید آنجا جستجو کرد، که بجای خط مشی جهت دار، حرکت با برنامه و سیاست بسیج کننده، دنباله روحوا دث میشود. گاه این شعار را طرح میکنند، زمانی آن شعار را. آنجا که به جای تجمع نیروی انقلاب، به تفرقه دامن میزند و بجا و نابجا، بی هیچ چشم اندازی نسبت به تاکتیکها و روش برخورد خود، توده کارگران و عموم اقشار زحمتکشی را که باید با اعتماد و اعتقاد کامل بسوی حزب گرایش پیدا کنند، به سردرگمی، تزلزل و انفعال سوق میدهد. نمونه اینکه جز اتفاقات روزمره و جز حوادث و رخدادهای اتفاقی، هیچ توضیح و تبیین تئوریک، بفرض شرکت در جنگ ارتجاعی، نامه بسه مجلس و سرنگونی حزب حاکم را با طرح یکباره جوخه های رزمی دستور قیام و... توضیح نمیدهد، همانگونه که بر تفاوت های اساسی در روش برخورد به سازمانها و احزاب خرده بورژوازی هیچ پرنسیب ایدئولوژیک و برنامه ای حاکم نمیتوانست باشد.

نتیجه اینکه، عنصر اصلی این واکنش های پراگماتیسمی را، خلق الساعه و نو ظهور نباید تصور کرد. این برخوردهای غریزی ریشه در تمایلات لیبرالیستی و آنارشیستی دارند که از اساس با نحوه نگرش و شیوه کار پرولتاریا جداست. تمایلاتی که از دیرباز با تشکیلات فدائی عجین شده بود و هر بار با برافراشتن یک پرچم بمثابه پرچم کل جنبش به پرا تیک کوری کشیده میشد که حاصل آن جز تکرار نمی توانست باشد. به پرا تیک سه ساله اخیر هر یک از جریانها تا نشعابها اقلیت نگاه کنیم، کارنامه همه ما بنوعی مالما لال زحرکات کور و دنباله روی از روندهای خود بخودی است. حرکتی غیر هدفمند و بدون برنامه. همه کس و همه چیز در خدمت اینست که حضور جدید خود را در این تقسیم کار محفلی، با پرتو ارزشهای قدیم اثبات کند. این ارزشها اما اگر برای آنروز صاحب اعتبار بودند، برای امروز فقط وسیله خودنمایی تلقی میشوند. فقط ضعف ارزشهای امروز است که میراثگران بهار قدیم را برای امروز ارزنده می کنند. میراث داری نتیجه نبود اتکاء بخود و آینده خویش است. بعد از ۴ بهمن همه تلاش کردیم بنوعی خود را اقلیت معرفی کنیم. چه زود فراموشمان شد که به نامی افتخار می ورزیم که دیروز ما به ناخوشایندی مان بود. اقلیت ارزش تاریخی داشت. ما آنروز این ارزش را بی ارزش می کردیم و از اینکه ما را "اقلیت" خطاب کنند بروهایمان درهم میرفت. امروز وقتی توده های مردم، کارگران آگاه این ارزش را به ما معرفی کردند، امروز وقتی ۴ بهمن جایگاه اقلیت را بر ما روشن ساخت، بهمان نام چسبیدیم. در حالیکه دیگر امروز هیچکدام همه اقلیت نیستیم.

البته این حقیقت که استمرار فعالیت ما و احیای مجدد سازمانی که هول انگیزترین فاجعه چپ ایران را پشت سر گذاشته است، نیازمند بیشترین جانفشانیها، پرتحرکترین حرکات و راسخترین اراده است بر کسی پوشیده نیست. چیزی که همه ما نمونه های

درخشانی از آنرا بنمایش گذاشته و در اذهان خارج این تشکیلاتها نیز قابل انکار نیست. اما این هنوز کافی نمی باشد. شاید بجرات بتوان گفت که در هیچیک از دوران تلاطمات درونی سازمان، حیات سیاسی ما تا این حد به تمام و کمال مورد خطر انهدام قرار نگرفته است. ما باید از زیر مخروبه های رخسوت یک فاجعه بزرگ، پیکر سازمانی را بیرون بکشیم که علیرغم پشتوانه سرسختترین انقلابیگری، در باورتاریخی توده ها، خود را گناهکار کرده است. اشکال بزرگ ما این نبود که یک دستگاہ بورکراتیک، یک بورکراسی ما فوق تشکیلات به تشکیلات ما حاکم گردید. اشکال ما این بود که چرا چنین بورکراسی و آنارشیسمی توانسته بود سالها به تشکیلات ما حکومت براند. آیا غیر از اینست که خود ما برای بورکراتیسم فرمان میرانندیم؟

اشتباه نشود هسته اقلیت نباشیم که با یک انتقاد معصومانه به تنها "پشتیبان" "برکنار" این بورکراسی قرار گرفتن اعتراف کنیم بدون اینکه بدانیم کدام منافع، چرا و چگونه به این "درکنار قرار گرفتن" حکم کرده است. نه، گناه ما بمراتب بیشتر از اینهاست. ما باید به باورتاریخی توده ها اعتقاد داشته باشیم. ما باید پاسخگوی دادخواهی پرولتاریای ایران باشیم. برای طبقه کارگر ایران مطلقا مهم نیست که بر تشکیلات ما "بورکراسی" یا "غیر بورکراسی" حاکم بوده است. برای پرولتاریای ایران مهم این است که ما بمثابه یک نیروی کمونیست با این بورکراسی یا غیر بورکراسی چه برخوردی داشته ایم، محصول کار امروز ما چیست و کارنامه ما آئینه و بازتاب کدام روش و سیاستهاست. رهبری "بوروکرات" بود که بود، ما چرا با این بوروکراتیسم دامن زدیم و به آنارشیزم شدت بخشیدیم. از دو حال خارج نبودیم: یا ملتوا نستیم یا انطباق با ارزشهای چنین تشکیلاتی، مبارزه شکستنا و طولانی را برای طرد این بورکراتیسم سازمان بدهیم، یا باید برای تعمیق این ارزشها چارچوب تشکیلاتی دیگری را انتخاب می کردیم. راه سوم یعنی هدف کردن وسیله و از تشکیلات یک چارچوب مقدس ساختن از همه ضرر بارتر بود. ما باید باین پرسش تاریخی پاسخ بدهیم که چرا در یک سازمان کمونیستی بوروکراسی حاکم میشود، این بوروکراسی در چه تمایلاتی ریشه دارد و خواستگاہ طبقاتی آن کجاست. امروز باید بفهمیم که وقتی حزب کمونیست شوروی، میلیونرها را از دخمه بسه روی حزب بیرون می کشد، با عناصر فاسد حزب و پالیایش حزب روبرو نیستیم، با حزبی روبرو هستیم که فاسد پرورش می دهد، که میلیونر تربیت می کند. بگذار دیگران هر طور که میخواهند مسائل را پیچیده کنند، پرولتاریا مظاهر نظام طبقاتی را در ارتباط با کار مزدوری و فروش نیروی کار می فهمد. همانطور که از ۴ بهمن کشته شدن چند رفیق کمونیست را بدست رفقای خود، می فهمد. پس چرا فقط خود ما مقصر نباشیم؟ چرا باید سهم این تقصیر را، تقسیم کنیم؟ هر انتقاد واقعی از ۴ بهمن تنها با بین روش محک می خورد. نمونه اینکه به طبقه کارگر چه مربوط که عده ای از مخالفین درونی یک سازمان کمونیستی برای "تسخیر" آمده - اند یا "تحصن". یک رهبری کمونیستی امروز فقط موقعی می تواند از این تجربه تلخ درس گرفته باشد که می فهمد آنروز می بایست بجای "دفاع" "ناپای جان" از ابزار و ادوات رادیو، آنها را برای حتی "تسخیر کنندگان" داخلی به ارمغان می گذاشت.

در حالیکه این آنارشیسم بعدها در مواضع همه ما و این نوع گوناگون ادامه یافت و در اطلاعیه ها و توضیحات هیستریک بی شمار تجلی پیدا کرد. حرکت در همان قالبهای ساختگی قدیمی. بسا تنگ نظریهای ناگزیر تفکرات محفلی، تلاش غریزی برای احیای

مجدد سازمان غرایز! برای اینکه بگوئیم زنده هستیم، برای اینکه اثبات کنیم سخت جان تر از آن بوده ایم که با فاجعه ۴ بهمن از پا در آئیم، بهمان روش و شیوه کار قدیم روی کردیم. در همان پراگما تیسیم که در غلطیدیم. اسیر جوشیدیم. شتاب درانتشار ارگان‌هایی که فقط باید انتشار پیدا کنند تا انتشار پیدا کرده باشند. تا حضور فعالیت را در صحنه اثبات نکنند. در حالیکه خود اقلیت در توان مکافات خویش در این باور تاریخی نوب می شد.

بیش از این از سبک کار سخن نگوئیم و خود را دچار توپییای لاعلاج نسازیم. امروز خیلی‌ها شکست طلسم را در تغییر سبک کار می جویند. از این پژوهشگری اگنومیستی، سبک کار چیزی جدا و منفک از تفکر، برنامه، خط مشی و پیرامون رزیابی میشود. تمرکز تنها روی سبک کار و شیوه فعالیت که شکل حاضر و آماده محتوای فعالیت سازمانی است، بدون پرداخت باین محتوا، ساده و پوچ و تو خالی از کار درخواهد آمد. سال‌های منمادی است که جریان‌های سیاسی بسیاری به تغییر در سبک کار چشم دوخته اند، بی آنکه شاهد زایش سبک کار نوینی باشند. بقول مارکس باین دلیل ساده که " مطالعه اجسام مرکب آسانتر از سلول است". و بعلاوه اینکه در تجزیه مناسبات و اشکال فعالیت حزبی " استفاده از میکروسکپ" میسر نیست.

لیبرالیسم و آنارشیسم محصول قانونمند تفکرات سکتاریستی و دیدگاه‌های خرده بورژوازی بیگانه از طبقه کارگر است. سبک کار نوین و استمرار فعالیت یک حزب ادامه کار را باید در برنامه وحدت پرولتاریا و در رشد سلول‌ها و اندام‌های کارگری حزب بگوئیم. تشکیلات‌های مانعی تواند در نخواهد گشت، بسا وحدت خود پدید آور در گذار از زندگی ماقبل حزبی محفلی به زندگی حزبی باشد، مگر آنکه فارغ از تمایلات ذهنی گرا و آرزوهای اتوپییک، واقعیت‌ها را آنگونه که هست بشناسد و توانیاسازماندهی قطعی و اجرای اکید فعالیت در میان توده طبقه کارگر و پیشروان کمونیست جنبش کارگری را پیش روی نخستین و مقدم‌ترین وظیفه خود قرار بدهد. تشکیلات ما بدون سازماندهی واقعی در محیط‌های کارگری، یک محفل روبه تکرار، بی محتوا و بدون چشم انداز از کار درخواهد آمد. ما فقط و تنها فقط بشرطی می توانیم به موجودیت خود بمانیم به یک سازمان پرولتاریائی جهت تکاملی ببخشیم که نه در حرف بلکه در عمل اندام‌های پر قدرتی در میان طبقه کارگر ایجاد کرده باشیم. این کار چگونه میسر است؟ آیا فی المثل ایجاد یک هیات سازماندهی برای کار در میان طبقه کارگر کافیهست و یا با تقسیم کار محفلی و محصول این تجربه‌ها قادر به پیشبرد این امر خواهیم گشت؟ مسلما پاسخ منفی است. چون در شرایط این پراکندگی، ما قطعاً نمی توانیم در بهترین حالت جز در یکی از عرصه‌های کار عظیمی که در پیش رود ایم فعال باشیم. در حالیکه فعالیت آینده ما تنها بشرطی موفقیت آمیز خواهد بود که در سه رکن اساسی یعنی، ۱- کار تئوریک، ۲- تبلیغ و ترویج سوسیالیستی و دمکراتیک در میان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و ۳- سازماندهی عملی جنبش کارگری و مبارزه توده‌ای متمرکز گردد. تاکنون همه فعالیت‌های ما عمدتاً و به حکم موجودیت تشکیلاتی، صرف تبلیغ و فعالیت سیاسی بوده است. ولی چه جای تردید که نیروی که اصول تئوریک محکم شده در میان توده‌ها بر آن حاکم نباشد، تشکیلاتی که پایگاه منظم و منسجمی آنرا به طبقه خویش متصل نسازد، از گزند زندگی محفلی هرگز گریز نیست.

بر همین اصل، وقتی تئوریا و اصول برنامه‌ای ما در میان پرولتاریا ریشه نگرفته باشد، وقتی پیشروان آگاه سازمان‌های کارگری بر فعالیت و کوشش ما حاضر و ناظر نباشند، رابطه ما بین رهبری

و بدنه از بالا تا پایین و بعکس از هم می‌گسند، اختلافات تسلیم‌های وانگیزه‌های شخصی بحساب سیاست و ایدئولوژی می نشیند و کمتر بین اختلاف، به بزرگترین انشعاب می انجامد. فعالیت عملی ما بر پراهمیت‌ترین وظائف دچار وقفه می شود.

چه کسی تردید دارد که نیروی برنامه‌ای ما در پراکندگی و تشکیلات موجود، قادر نخواهد گشت، در یک تقسیم کار حزبی، سه رکن اصلی و ضرور فعالیت ما را سازمان بدهد؟ چه کسی آگاه نیست که ادامه تقسیم کار پراگماتیستی و محدود محفلی، استمرار حرکت ما را همیشه با اختلالات مدهش روبرو خواهد ساخت؟ چه کسی می تواند این حقیقت را نفی کند که بقول لنین: " رهبری صحیح حزب مطلقاً بستگی به ایجاد ارتباط هر چه تنگاتنگ تر با توده‌های پرولتاریا دارد" که: " بدون این ارتباط، ارگان رهبری هرگز توده‌ها را هدایت نخواهد کرد، بلکه در بهترین حالت به دنباله روی از آنان خواهد پرداخت "

پس بجای منزله داشتن تفکرات محفلی و بجای خود را مرکز عالم تصور کردن، مقدم‌ترین وظیفه خود را در ایجاد راه‌ها و سمت‌معین برای گذار از این پراگماتیسم، بسوی یک تقسیم کار با برنامه قرار دهیم. تقسیم کاری که تنها در تانمین وحدت حداقل (اگر نگوئیم کافی) طیف نیروهای جنبش کمونیستی میسر است. تازه در این صورت است که می‌شود به اشکال عالی تر فعالیت فکر کرد و به طرد واقعی زندگی محفلی در عمل دست یافت.

بی بهاشدن الزامی کار تئوریک ما در این سال‌های پراکندگی و چسبیدن به صرف فعالیت در حوزه سیاسی، نه تنها پیشرفت در کار وحدت حزبی را به عقب انداخته، بلکه نیرو و انرژی ما را بصورت قابل سرزنی به هرز برده و تشکیلات ما را به خرده کاری و محدودنگری کشیده است. ما امروز می توانیم و باید در ایجاد چنین حرکتی تلاش کنیم. در برخورد اساسی به بسیاری از ضعف‌های تبعی و ناگزیر زندگی محفلی و محصول حرکت گذشته باید راه‌هایی را دنبال کرد که اگر چه در کوتاه مدت ممکن است زیان آور به نظر برسد، اما در ادامه زمینه‌های تحرک بیشتر و اسباب رفع بسیاری از انحرافات خواهد گشت. این چیزی نیست جز نقد صبورانه و بی‌محابای همه اشتباهات گذشته و بدور ریختن تمامی تمایلات انحرافی و خوگرفته سنتی قدیمی. در عین حال که ما باید با حفظ سنن انقلابی سازمان و تانکید بر نقطه قوت‌های فدائی، این سنن از زنده رابسان مردمک چشم حراست کنیم. فدائی مرز واقعی خود را با اپورتونیسم درجسارت، بی باکی، شجاعت و تهور بی نظیر اثبات کرد. سازمان ما تشکیلاتی را پی ریخت که صبورترین، متهورترین و پر شورترین کمونیست‌ها را در خود پرورش داد. ما باید حافظ این سنن باشیم و در مقابل به علیه آنارشیسم، با هرگونه اشاعه لیبرالیسم نیز بطور جدی مقابله کنیم. بزرگترین نقطه اتکاء سازمان ما، و عامل موثر نفوذ وسیع آن در میان توده‌ها، کار پر تلاش، مستمر و جسورانه در سخت‌ترین شرایط اختناق و خفقان پلیسی بوده است. راه مقابله با هر نوع رشد و اشاعه لیبرالیسم تنها جدی انگاشتن این سنن انقلابی است.

برای امحاء هرگونه انحرافات زندگی محفلی، بسوی کار سازمان یافته، در میان کارگران روی آوریم و سازماندهی جنبش کارگری را با شروع یک کار تئوریک منظم و فعال تلفیق کنیم و نیروی خود را برای رهایی طبقه خویش سازمان دهیم. با شرکت در یک مبارزه ایدئولوژیک مستمر، و تعیین بخشیدن هر چه بیشتر به خط و مرزهای ایدئولوژیک- سیاسی، خود را برای برگزینی

## بحران درمشی سیاسی یا ساختار تشکیلاتی؟

فرا تر نهد، با نوسان، تزلزل و حتی امتناع بسیاری از رفقای همسوا دار سا زمان و حتی بخشهایی از این طیف مواجه میگردد. "هسته اقلیت" حاضر به شرکت در کمیسیونی که بدین منظور شکل گرفت، حتی برای توضیح این عدم شرکت یا طرح نظرات و پیشنهادات خود برای ادامه این روند نشد. علیرغم این عدم حضور اعضای کمیسیون به تلاشهای خود برای متقاعد ساختن رفقای "هسته اقلیت" به شرکت در کمیسیون ادامه داده اند، اما همانگونه که تا کنون نیز ادامه شده است خواهان پیگیری و تلاش جهت جلب این رفقا در بحث و تصمیم گیری پیرامون روند این ضرورت هستیم، اما در همانحال بر ادامه جدی و مستمر این پروژه، دستیابی به نتایج مشخص در زمینه اصول و موازین نیز مباحیح آن، علیرغم هرگونه عدم تمایل هر بخشی تا کیداریم. وحدت، امروز با رویبنا را در نیروی اجتماع "اقلیت"، با لایحه آندسته از رفقا که زیر تیغ مستقیم جمهوری اسلامی در سنگسار مبارزه فعال و رویا روی با این رژیم، در شرایط کمترین امکانات و حتی قطع ارتباط با سازمان اند، می باشد.

می باید ادامه این رفقا، که برخلاف آه و ناله پایداری و روشنفکرانه منعکس شده در برخی نشریات این طیف، بر ضرورت اجتماعی و انقلابی این وحدت که می باید بر اصولی جدی متکی باشد، تاکید دارند، تعهد لازم را در "رهبران" این بخشهای پراکنده و قبل از آن در اعضا و هواداران سازمان ایجاد نماید. ما مصریم همه نیروهای این طیف به اراده فوق گردن نهادن اما بیل نیستیم ذره ای از این اراده را دستخوش تزلزل نوسانات و تزلزلات بخشی از این طیف نمائیم. انتشار علنی دو گزارش از سوی "کمیسیون وحدت" نشان میدهد که مانع مهم در پیروسی این همگرائی، نه اختلافات عمیق برنامه ای و سیاسی که زاویه نگرش و تحلیل هر یک از ما در برخورد و توضیح زمینه های بروز فاجعه ۴ بهمن، که از مهمترین پایه های حصول وحدت مشخص و واقعی طیف اقلیت است، می باشد. قبل از پرداختن به رئوس اساسی اختلافات در این زمینه، ذکر یک نکته در اینجا لازم و آن مواضع سیاسی و گام به گام رفقای شرکت کننده در "کمیسیون وحدت" است. کمیسیون بجای درپیش گرفتن مباحثی و اصولی که در رسیدن به همگرائی، مبارزه ایدئولوژیک علنی، عمدتاً در محدوده برخورد های ایدئولوژیک و ناسیونالیستی و نیروهای آن محصور شده است، تغییر مواضع و بی توجهی به اسناد و مصوبات سازمانی دوجریانی، در حصول به توافقات لحظه ای، عاملی است که استحکام آتی این توافقات را تضعیف میکند. نمایندگان دوجریانی قبل از هر توافق حول مسائل مطرحه با دید توجه نمایند که کمیسیون فوق برای راهگشایی امر وحدت و ادغام دو تشکل کمونیستی بوجود آمده و بهمین دلیل کارکرد آن اساساً می باید با شیوه ها و اصول کمونیستی قریب باشد. خط فاصلی میان پیروان و بورژوازی این نشست، ابزار و وسایل و پیرنسیبها حصول به توافق در آنرا از یک نشست و روند "توافق بورژوازی" جدا می کند. پرنسیب و ابزار ما در این روند تنها نظرات و موازین نظری حول آن بطور علنی است. چنانچه زدن بر سر مواضع سازمان، آنجا که این مواضع بشکل مادی وجود دارد، شایسته نیست و نباید جایگزین طرح نظرات و موازین پیرامون آن در ادبیات دوجریانی باشد. قطعاً ما "کمیسیون" پیرامون ریشه های بحران منجر به بروز فاجعه ۴ بهمن نمونه ای از توافقاتی است که بدون حداقل مبادی نظری و بی توجه به مصوبات موجود حاصل شده است.

این بی توجهی با لایحه در برخورد نمایندگان "شورا عالی" چشمگیر است.

اگر وحدت و سرعت آن زمبرترین نیازهای مابرای حضور

فعال در جنبش طبقاتی شرایط کنونی است، اما هرگونه تعجیل منتهی به مسامحه که استحکام و پایداری آتی این وحدت را تهدید کند، خسارتی غیر قابل جبران خواهد بود. ما در عین جدیت می باید بیست توجه خود را به معضلات آینده نیز که بی گمان با آن مواجه خواهیم بود کرده، در نظر داشته باشیم هرگونه "وحدت اراده نظری" پیرامون آنچه گذشت در "کنگره وحدت" و توسط نشست که نماینده اراده غالب طیف اقلیت باشد، صورت پذیرد و پیشاپیش با بدخود ادامه گردن نهادن به این اراده نمائیم. "کمیسیون وحدت" رسالت زدودن ملاحظات اخلاقی، ایجاد تداوم در مسائل خاصاً نه قبلی و هدایت منظم وجهت داریتها و تدارک زمینه های برگزاری کنگره وحدت را بعهده دارد و نه چیزی بیش از آن. از هم اکنون باید این اراده را بشکل آگاهانه ای جهت بخشیم و این ممکن نیست مگر از طریق بحث فعال، منظم و حتی لامکان وسیع.

طی نشستهایی که رفقای "کمیسیون وحدت" برگزار کرده اند، علاوه بر تعیین موارد اختلاف برنامه ای، اساساً مه ای و تواتر کتبی، حول قطعنامه ای نیز به "توافق" رسیده اند که به نظر ما مخرج مشترک نظرات نمایندگان دوجریانی می باشد. و بنا بر همین ویژگی خود نه تنها التقاتلی بلکه عاری از تحلیل ریشه ای و جدی بحران سازمان است. بهمین دلیل لازم می آید این قطعنامه را مورد بررسی قرار دهیم تا نکات مورد اختلاف روشنتر شده، توافقات و تعارضات دوجریانی در برخورد به زمینه های بحران منجر به فاجعه در روند آتی صریحتر و مشخصتر گردد. بنا بر این ابتدا لازم است درک خود را از بحران که منجر به فاجعه ۴ بهمن گردید، به عبارتی دیگر قطعنامه مصوب کنگره دوم سازمان را کمی بشکافیم. از توضیح موارد مشترکی که در قطعنامه کمیسیون و قطعنامه مصوب کنگره وجود دارد می گذریم و از آنجا که این اختلاف آغاز میشود شروع می کنیم.

در قطعنامه مصوب کنگره دوم ریشه های بحران سازمان در کلی ترین رئوس آن مشخص شده است. این رئوس پس از آن شعبات اقلیت و اکثریت (این بحران ادامه و تشدید شده بحران قبل سازمان است منتهی چون درک هر دوجریانی از مشخصات آن در دوره قبل مشترک است از آن می گذریم) در قطعنامه فوق چنین بیان شده است:

الف - سازمان در مواجهه با موج خرده بورژوازی جنبش در او خرسالهای ۵۹ و ۶۰ دچار دنباله روی گردید، و از پیشبرد جدی مبارزه ایدئولوژیک حول ضرورت های جنبش کمونیستی - کارگری و مرزبندی با انحرفات خود، با زماندودرا بین جبهه از مبارزه طبقاتی دچار عقب نشینی گردید.

ب - این عقب نشینی که از لحاظ تشکیلاتی بوجود آورنده بحران جدیدی در سازمان و بویژه رهبری آن بود، نتایج خود را در عرصه مبارزه طبقاتی سالهای فوق در اشکال سکتاریسم درسیاست و آنارشیسم در تاکتیکها آشکار ساخت.

ج - سکتاریسم و آنارشیسم حاکم بر سیاست و تاکتیکهای سازمان با تحمیل ضربات متعددی به ارگانهای تشکیلاتی و بویژه تشکل های کارگری و توده ای، ستون فقرات آنرا درهم شکسته جدا بی رهبری محدود با توده ها را به اوچ رسانید، در روند خود بتدریج آنرا به سمت یک فرقه تمام عیار و جدا از طبقه سوق داد.

قطعنامه در ادامه خود میربعدهی چنین روندی را که به بحران وفا جعه ۴ بهمن منجر گردید به روشنی ترسیم می کند. در این مسیر، انحطاط طرز افزون یک فرقه در خود را که در شکل نمیتواند چیزی جز بوروکراتیسم در رهبری، شیوع محفلیسم در کل تشکیلات، راه دیگری بپیما یید توضیح داده شده است.

قطعنامه "کمیسیون وحدت" بحرانها می که سازمان تا اوایل سال ۶۲ با آنها مواجه بوده را، اساساً بحرانهای سیاسی -



ایدئولوژیک از ریایی می‌کند، که از نظر ما نیز از ریایی درست است. منتها آنجا که به تحلیل ما مه بحران می‌پردا ز دبه خطا رفته و بحران موجود در زمان پس از سال ۶۲ را صرفا بحران تشکیلاتی از ریایی می‌کند. برخلاف این از ریایی ما بر این باوریم عوام مل موجد بحران که پس از انشعاب در شرایط نامساعدتری به حیات ادامه دادند تنها تاثیرات خود را تا مقطع فاجعه ۴ به هم بلکه حتی پس از آن نیز بر روند فعالیت بخشهای تجزیه شده سا زمان برجای گذاشت، سیاه سوری‌ها در تفکر و موشی معینی را در چنانچه این تفکر درست شناخته و با آن برخورد جدی وریشه ای نشود در آینده نیز منشاء انحراقات دامنه دارتسری خواهد بود.

"جدائی روزا فزون پیوند سا زمان با طبقه کارگر، ضربات مداوم پلیس و ناچیز شدن ترکیب کارگری سا زمان" که در قطعنامه کمیسیون نیز بر آن تاکید شده است، همگی ریشه در سیاستها و تاکتیکهای غیر پرولتری ما در مقطع سالهای ۶۰ بعد دارد، مری که در قطعنامه "کمیسیون وحدت" ذکر می‌هم از آن بمیان نیامده و در عوض معلولهای فوق تماما نتیجه اشکال سا زمانی عقب مانده و شکل کهنه فعالیت ما که در تضاد با پیشرفت سیاه سوری ایدئولوژیک سا زمان در مقطع فوق قرار داشت، از ریایی شده است، "محتوی پیشرفته و شکل عقب مانده"! آیا این واقعیت امر و توضیح دهنده بحران عمیق "اقلیت" است؟

برای رد این ادعای گزارف ضروری است این محتسوا ی پیشرفته "را مورد بررسی مختصری قرار دهیم تا مشخص شود که آیا ریشه های بحران کنونی ما در تضاد میان "محتوی پیشرفته و شکل عقب مانده" فعالیت ما ست یا در نگرش و زاویه دخالت ما در مبارزه طبقاتی؟ تضاد میان ذهن وعین، روبرو و زیر بنا، شکل و محتوا در پیرو سه حرکت همه پدیده ها در مقاطع معینی عمل می‌کند. بحران میان اختلاف در ادامه حیات طبیعی پدیده و پیش در آمد تغییر در آنست. در برخورد به وضعیت بحرانی هر پدیده، در مواردی که به هدایت هدفمند آن مربوط میشود، اگر جهت "ثبات" بدرستی تحلیل و تشخیص داده شود با موانع و ابراز میان بردن آنها بدقت و متنا سب با ماهیت تضاد (آنها گونیسم یا غیر آنها گونیسم آن) برخورد شود، موجب تسریع در این تغییر و استحکام پدیده جدید شده، در غیر این صورت و چنانچه آگاهی بر این پیرو سه مسلط نشود، متناقض میان شرایط موجود و ضرورت تغییر آن، در چارچوب سابق، بشکل گسستگی در پیوستگی پیرو سه حیات آن متظاهر میشود. در واقع پدیده در حالت مختل خود در جا زده با تلاطمات و بحران نسبتا پایداری خواهد شد. پیرو سه حرکت یک جریان سیاسی جدا از این قانونمندی عام نیست و گذشته اقلیت جز در جا زدن و محصور شدن در این بحران پایدار نبود. عینیت اقلیت بمتنا به جریان اجتماعی، که بر اثر تشدید مبارزه طبقاتی می‌بايست به تحول جدیدی گام نهاد و مسلط کردن تفکر م. لبر مجموعه فعالیت خود، به وجود اجتماع عیش هوییت طبقاتی بخشیده، آنرا به یک شکل پرولتری مستحکم و با ثبات نسرا رویاند، در تناقض با مجموعه تفکر حاکم بر آن، که تفکری نارس و آلوده به زوائد غیر پرولتری بود موجود و مولد بحرانهای است که در سالهای ۶۰ "ثبات سیاسی" گرفتار آن بوده است.

تحلیل درست از واقعیت‌ها معه و تحولات آن، اتخاذ سیاست و تاکتیکهای پرولتری، امر تا شیر گذاری بر این واقعیت ترا ممکن و شرایط گذار به کیفیت نوین را برای ما تسهیل می‌کرد، اما تفکر حاکم بر ما چون تحلیل منطقی از این واقعیت‌ها و روند آن نداشتنا گزیر نه تنها قادر نگشت این تحولات تا شیر گذاری بر آن را به بستری برای گسترش و پویایی سا زمان، گذار به شکل حزبی تبدیل کند، بلکه در تناقض میان این تفکر و عینیت تحولات اجتماعی به درجا زدن، قهقرا و اضمحلال غلتید. نه تنها خود به جریان طبقاتی پرولتاریا تبدیل نشد، بلکه

مدام با از کف دادن نیروها و فعالینش، عدم اتخاذ سیاست درست در برخورد به جنبش اجتماعی و واقعا موجود، دامنه نفوذ آن در میان کارگران و زحمتکشان محدودتر شد. یک جریان اجتماعی در بطن تحولات انقلابی چنانچه مداوما از پایه اجتماعی خود تغذیه نکند، با لایح خاص اگر تحت سرکوب مداوم و منظر سالهای ۶۰ بعد قرار داشته باشد، قادر به ترمیم اجزای ضربه خورده، با ننتیجه تضمین حیات پویا و فعال خود نیست.

به موازات محدود شدن دامنه نفوذ اجتماع اقلیت فاصله تحقق میان واقعیت وجودیش و جبر تحول آن، بیشتر و با بعدا بحرانهای مورد بحث گسترده تر شد. ریشه این محدودیت کجا بود و چرا علیرغم جوهر رزمنده نظرا تمان، علیرغم آنهمه جانفشانی و فداکاری هزاران رفیق ارزنده ما در سختترین شرایط دیکتاتوری و خفقان نتوانستیم به رشد و بلوغی که زمینه آنرا داشتیم دست بیا بیم؟ چرا پس از سالهای ۶۰ سرعت دامنه نفوذ ما در میان توده های کارگر و زحمتکش تا سر حد تبدیل شدن به یک فرقه منحط و در خود کا هشی یافت؟

"برنامه"، "اساسنامه"، "سیاستها و تاکتیکهای" ما چه تاثیراتی در این روند معکوس داشتند؟

خطوط اساسی سیاست و تاکتیک یک جریان سیاسی را برنامه آن مشخص میکند. شکل سا زمانی محصول و تابعی از برآیند این دوست، اگر بلشویسم و منشویسم، ظاهرا برخورد را از یک برنامه، بر سر عضویت و نحوه عضویت در حزب طبقه کارگر تا ریا به دوگراییش اساسا متضاد منقسم شدند، در واقع نتیجه اختلاف اساسی در خطوط سیاسی و تاکتیکهای آنها بود، که بعدها و در جریان تحولات انقلاب ۱۹۰۵ بخوبی خود را آشکارا ساخت. حزب لیبرالی برای دسترسی به مشروطه ناقص و سر و گوش بریده یا حزب منظم کارگران برای متحقق ساختن حکومت انقلابی کارگران و دهقانان؟

رهبری طبقه، آگاه کردن آن و نقش ما دی بخشیدن به برنامه کمونیستی از طریق بسط نفوذ سیاستها پرولتری در میان طبقه و توده ها صورت میگردد، برنامه، سیاست و تاکتیک و اساسا سه رکن اصلی هویت یک جریان طبقاتی را در ارتباطی دیا لکتیکی و تا شیر پذیرنده تعیین میکنند. برنامه اساسی، و نه مطلقا، این هویت و دوجز ادیگر تا بعضی از آنند. انحراف در هر یک از این عرصه ها بسرعت بر دیگری تاثیر و موانع از پیشرفت و پویایی آن میگردد و با لعکس، پیشرفت در عرصه تعیین خطوط اساسی برنامه پرولتری در دستیا بی به سیاست و تاکتیک پرولتاریا می‌شود و شکل سا زمان پرولتاریا می‌شود، بهما گونه که در شرایط فقدان برنامه مدون و منسجم بکارگیری تاکتیکها و سیاست پرولتاریا می‌نیلد به برنامه کمونیستی را تسهیل می‌کند. در دورانی انقلابی و شرایط تلاطمات حاد اجتماعی نقش سیاستها و تاکتیکها و بعبارت دیگری محتوای سیاسی در هدایت توده ها بیش از هر هنگام دیگر برجسته میشود. انقلاب آزمون عملی احزاب و بسته به طبقات مختلف در صحنه جنبش طبقاتی است تا طی آن سیاستها و تاکتیکهای خود که عصاره اهدا فبرنامه ای آنها ست را در جریان مبارزه طبقاتی به محک آزمون پیش بگذارند. لنین این موضوع را هنگام انقلاب ۱۹۰۵ اینگونه توضیح میدهد:

"شکی نیست که انقلاب، ما و توده های مردم را تعلیم خواهد داد. ولی مسئله ای که اکنون در مقابل حزب رزمنده سیاسی قرار دارد اینست که آیا ما خواهیم توانست چیزی به انقلاب بیا موزیم؟ آیا ما خواهیم توانست از صحت آموزش سوسیال دمکراتیک خود و از ارتباط خود با یگانه طبقه تا آخر انقلاب یعنی پرولتاریا استفاده نماییم تا مهر و نشان پرولتاریا به انقلاب بزنیم، و انقلاب را نه در گفتار بل در کردار به پیروزی قطعنی و واقعی برسانیم و ناستواری، نیمه کاری و خیانت بورژوازی دمکرات را فلج گذاریم؟"

توده ها ، مسیر آن ، و روحیات توده ها متکی ساخت ، و این سرمنشأء انحرافات بسیاری در پیرا تیک ما طی سالهای فوق بود .

رفقای ما از این ارزیابی عمومی به استنتاجات سیاسی و تا کنونکی ای پرداختند که به اعتقاد ما ذهنی گرائی حاکم بر آنها ، موجود و مولد بحرانهای عمیق تشکیلاتی ، نقصان دامنه نفوذ ما در جنبش عملی توده ها ، ضربات پیاپی پلیسی و غیره بود . این تفکر با توسل به اینکه دوران انقلابی وظیفه تکمیل انقلاب و این وظیفه تدارک قیام مسلحانه و اعتصاب عمومی سیاسی را پیش روی ما قرار میدهد این نتیجه را ارائه میکرد که اگر به امر تکمیل انقلاب و قیام محتمل متعهد باشیم می بایست به تشکیل جوخه های رزمی برای تربیت رهبران این قیام ، تا مبنی مالی و تدارکاتی آن اقدام و برپایی اعتصابات عمومی - سیاسی به تشکیل کمیته های مخفی اعتصاب متشکل از کارگران پیشرو در مراکز تولیدی بپردازیم . از آن پس تشکیل جوخه های رزمی به وظیفه اصلی ما در سازمان ندهی فعالین سازمان و تشکیل کمیته های مخفی اعتصاب متشکل از کارگران پیشرو ، به سیاست اصلی و عملی ممان در درون جنبش کارگری تبدیل شد . تا کنونکها و سیاستهائی که هیچگاه قادر نگشت به سازماندهی توده ها بپردازد ، بلکه با پراکنده ساختن فعالین سازمان و سوق آنها از زیر ضربات پلیس ، مدام از دامنه عمل و نفوذ سازمان در درون جنبش کارگری کاست ، و آن هنگام که دیگر تشکلی باقی نماند تا آنرا قربانی این سیاستها کنیم ، خجولانه و بدون هیچ تعهد کمونیستی ، نه بطور علنی بلکه بتدریج این شعارها و تا کنونکها را از محور فعالیتهای خود محو کردیم . نه تنها به نقد آنها نپرداختیم بلکه با مسکوت گذاردن طرح آن زمینه را برای انحرافات بعدی در مقطع دیگری بازگذاشتیم .

اگر انحرافات ما به آن حد رسید که به فاجعه در درون ما انجامید با رسنگین مسئولیت در قبال این فاجعه حکم میکنند تمام انحرافات خود را بدون ملاحظه به نقد بکشیم . این تنها گوشه ای از بیان مجموعه انحرافات ما و تصحیح آنهاست . ما در قبال تاریخ جنبش کمونیستی و ترانزما ما سازمان موظفیم یا سخدهیم یا در کار ما کجا بود که به چنین وضعی گرفتار آمدیم ؟ آیا اگر ما دارای کارهای ورزیده تر و بی شورت تر از آنچه داشتیم می بودیم ، هم اکنون جوخه های رزمی وجود داشت که اعضای آن در روز قیام رهبران توده های قیام کنند می بودند ؟ و آیا اگر کارگران پیشرو و فعالین کارگری ما با جدیت و هشیاری بیشتری عمل میکردند ما هم اکنون دارای "کمیته سراسری کمیته های مخفی اعتصاب" یا چیزی شبیه آن می بودیم ؟

### الف - دوران انقلابی -

تا کنونک مسلحانه و تشکیل جوخه های رزمی در حالیکه سر تا سر دوران پس از قیام ، در جامعه وضعیتی وجود داشت که مختصات اساسی آن در ارزیابی مختصری که ابتدا نقل کردیم ، بر شمرده شده بود ، مسئله بکارگیری تا کنونک مسلحانه سراسری و تشکیل جوخه های رزمی بعد از ۳۰ خرداد طرح و بعنوان یکی از رئوس سازماندهی ما عملی گردید . بنا بر این پدیده "تا کنونک مسلحانه" پدیده ای است که اساسا پس از ۳۰ خرداد ۶۰ در برابر وظایف عملی ما قرار گرفت .

پس از خرداد ۶۰ جنبش توده ای تحت الشعاع عملیات گسترده مجاهدین خلق قرار گرفت . موج فزاینده سرکوب فاشیستی رژیم ، تنها توده ها را مرعوب خود نداشت ، بلکه تا شیوات آن چپ انقلابی را نیز از تحلیل و ارزیابی علمی شرایط جنبش و برخورد ما رکنیستی در عرصه سیاست و تا کنونک دور ساخته ، به ارزیابی شتابزده ، تبیین بدون تعمق و واکنش اخلاقی و انتقام جویانه در اتخاذ تا کنونکها و سیاستهای خود ، سوق داد ، در این مقطع موج برآمده از اقدامات مجاهد-

ما بیدت م سعی خود را متوجه این هدف سازیم ، و اما حصول آن از طرفی منوط است به صحت ارزیابی ما از موقعیت سیاسی و درستی شعارها و تا کنونکی ما و از طرف دیگر به پشتیانی نیروهای مبارز عملا موجود توده های کارگزار این شعارها ، "تا کنونکات از ما است" "لنین پیشگفتار دوتا کنونک" .

در خلاء وجود یک برنامه مدون ، از آنجا که نمیتوان وظیفه کمونیستی ما داخله در مبارزه طبقاتی را بفرا موشی سپرد ، اتخاذ مجموعه ای از سیاستها و تا کنونکها برای هر جریان فعال اجتماعی ناگزیر است ، لذا نقش سیاستها و تا کنونکها ای که به هر حال عصاره اهداف برنامه ای ما (ولو غیر منسجم و غیر مدون) محسوب میشوند ، در مقطع فوق در حیات سیاسی سازمان بسیار برجسته بود . در آن سالها (سالهای ۶۰ بعد) ما علیرغم آنکه فاقد خطوط صریح برنامه ای بودیم ، اما در عین حال جریان بدون ریشه و هویت نیز نبودیم . این وضعیت محصول دوران گذار ما میان دو دوره مشخص حیات سیاسی ما پس از قیام بهمین و از این زاویه مقطع حسابی از تاریخ سازمان را شامل میشود . در این مقطع همانگونه که اشاره کردیم از یک سو چپ انقلابی را در بر خورده قدرت سیاسی حاکم ، سرنوشت انقلاب و ضرورت به فرجام رساندن آن ، نمایندگی و بهمین دلیل در میان کارگران و توده های زحمتکش و بخش وسیعی از روشنفکران انقلابی نفوذ قابل توجهی داشتیم ، از سوی دیگر فاقد خطوط صریح برنامه ای فاقد مجموعه سیاستها و پرولتاری و مداخله گرانه در مبارزه طبقاتی و فاقد شکل سازمانی پرولتاریائی بودیم . سیاستها و تا کنونکهای اساسی ما در این سالها (بدلیل تحولات سریع و روز مراه) بدلیل خلائی که ذکر کردیم نقش زیادی در تحولات آتی سازمان و عدم توانائی نفوذ آن در جنبش کارگری و توده ای داشت . اگر ما روز بروز در این عرصه ها پس نشستیم ، قبلا زهر چیز با بد بنحو همه جانبه ای بکشد بررسی بیلان این سیاستها و تا کنونکها بپردازیم ، این موضوع از آن جنبه در شرایط کنونی اهمیت زیادی دارد که هنوز هم بسیاری از رفقای ما متاسفانه بر این "انحرافات" ای می فشارند .

### ۱ - ارزیابی ما از موقعیت سیاسی

#### و شعارهای منتج از آن از سال ۶۰ بعد

برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب ما خلاصه این ارزیابی را از مقاله "وضعیت کنونی و تا کنونکها" ما نقل می کنیم . ارزیابی ما در آن زمان چنین بود :

"دیدگاهی که بر اساس ارزیابی اوضاع اقتصادی سیاسی جامعه و نیز چشم اندازها و مکانات انقلابی جنبش شرایط سیاسی حاکم را با یورش دیوانه و ارتجاع و فروکش مبارزات آشکارتسوده ای مشخص میشود ، یک افت موقت و نه یک رکود سیاسی ارزیابی میکند . برای این اساس طرح شعارها و انقلابی مستقیم ، توافق بر سر یک برنامه عمل انقلابی ، مشخص و وحدت هر چه فوری تر با نیروهای انقلابی را برای سرنگونی حکومت ضروری میدانند ."

امروز نیز پس از گذشت ۷ سال چارچوب این ارزیابی برای شرایط فوق کماکان صحت خود را حفظ نموده و در میان نیروهای طیف اقلیت کمتری را میتوان یافت که نسبت بدان تردید داشته باشد . اما اگر از عرصه کلیات خارج و به قضایوت پیرامون نتیجه گیریهای مشخص از این ارزیابی بپردازیم خواهیم دید که در عمل مشخص چگونه با توسل به فرمول بندیهای کلی و انتزاعی ، جنبش مشخصی نظیر آنچه در سالهای ۶۰ بعد وجود داشت ، به دردناکترین شکلی مسخ و به بیراهه کشانیده شد . درک درست و منطقی از این ارزیابی این بود که خصلت عمومی تا کنونکها و سیاستها می بایست نه تدا فعی بلکه تعرضی باشد ؛ اما به این واقعیت توجه نشد که هر شکلی از سازماندهی تسوده ای و کارگری و هر تا کنونک مشخصی را با بیدربریه و واقعیات مشخص مبارزات

بین خلق همه چیز را در خود فرو برده، بمثابه عاملی در جهت انحطاط فکری و سیاسی جنبش کمونیستی و انقلابیون کمونیست عمل کرد. برخی را سراسیمه خود ساخت، راه هزیمت در پیش گرفتند، برخی دیگر در اسارت جو موجود به همراهی با آن پرداختند. چپ انقلابی و درزاس آن سازمان نه تنها قادر به مقابله با این موج نشد، امری که وظیفه هر پیشاهنگ پرولتری و زلغلام استحکام آن بشمار میرود - نمونه‌های از این قبیل که پیشاهنگ چگونه قادر می‌گردد در حرکت‌های غریزی و کور شده‌ها را مهار، در جهت صحیح هدایت کند، در انقلاب روس و تجربه بلشویک‌ها که از تعمق و دقت است ملاحظا دت سوم ژوئیه و برخورد بلشویک‌ها - بلکه به همراهی این موج نیز پرداخت، این همراهی آنجا به فاجعه در پرتیک اقلیت تبدیل شد که برای تئوریزه کردن آن به کپی برداری ناقص و بی-ربط از تجارب انقلابات و احزاب پرولتاریائی انجام مید. زیرا از این پس ما با یک "انحراف به چپ تئوریزه شده" مواجه بودیم. انحرافی که تئوریت آن بر بستر جو خورده بورژوازی - آنارشیستی - جنبش توانست بخش عظیمی از نیروهای جنبش کمونیستی را مقهور خسود نماید. اساس استدلال رفقای ما طی سالهای ۶۰ به بعد در ضرورت تشکیل جوخه‌های رزمی بر انقلابی بودن دوران، احتمال وقوع مجدد قیام، ضرورت آمادگی پیشاهنگ پرولتری برای رهبری آن و بلنتیجه تشکیل جوخه‌های رزمی در راستای تدارک نظامی قیام آتی استوار است. منابع مورد استفا ده رفقای ما در تئوریزه کردن سیاست‌های ایسن دوره عمدتاً آن بخش از نوشته‌های لنین است که در سال ۱۹۰۶ بر رشته تحریر درآمده است. در آن سالها مجادله بر سر تشکیل جوخه‌های رزمی میان بلشویک‌ها و جریانات متزلزل سوسیال دمکراسی نظیر بلشویک‌ها به موضوع حا دا اختلافات در درون سوسیال دمکراسی روسیه تبدیل شده بود. لنین بر اساس تحلیل دقیق از شرایط مشخص جامعه روسیه طی سالهای ۱۹۰۶ ضرورت سازماندهی جوخه‌های رزمی، با وظیفه تدارک فوری قیام مسلحانه را با ثبات رسانده، شدیداً از آن در مقابل ایده‌های اپورتونیستی بدفاع برخاست. برای آنکه به رونویسی ساده از آثار رهبران پرولتاریا اکتفا نکنیم و از این رهگذر واقعیات مشخص جنبش را قربانی اسناد تئوریک جنبش جهانی طبقه کارگر (که در شرایط مشابه شایسته بکارگیری بی‌چون و چر است) نسازیم، می‌باید قبل از هر چیز متد تحلیل آنها را مورد استفا ده قرار دهیم. نهاد سنتنا جات مشخصی که از شرایط مشخص منتج شده است. برای درک این متد نخست بیینیم شرایط ویژه و اوضاع سیاسی روسیه تزاری در آستانه انقلاب ۱۹۰۵، قیام دسامبر مسکو و پس از آن در سال ۱۹۰۶، اشکال مبارزه توده‌ها که ضرورت سازماندهی جوخه‌های رزمی از جانب کمیته‌های بلشویکی طرح و عملی می‌گردد ندچه بود؟ ضرورت درک بهتر این موضوع ما را ناگزیر به استفا ده نقل قولهای طولانی در این زمینه می‌کند. لنین پرورسه تاریخی اشکال مبارزه‌ای که این انقلاب بوجود آورد، را چینی جمع‌بندی میکند:

"در ابتدا اعتصاب با اقتصادیکارگران (۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰) سپس تظاهرات سیاسی کارگران و دانشجویان (۱۹۰۱ - ۱۹۰۲)، شو-رشهای دهقانی (۱۹۰۲)، در رابطه با تظاهرات عمومی سیاسی در سراسر روسیه آغاز اعتصاب‌های سیاسی توده‌ای به اشکال گوناگون و بهمراه با آن بردباریک در مناطقمختلف (اکتبر ۱۹۰۵)، مبارزه پارلمانی مسامت (تباریکادومسلحانه (دسامبر ۱۹۰۵)، مبارزه پارلمانی مسامت آمیز (آوریل تا ژوئن ۱۹۰۶) شورهای منطقه‌ای دهقانی (پائیز ۱۹۰۵ تا پائیز ۱۹۰۶)

و سپس ادامه می‌دهد:

"این زمینه عام تصویرکنونی مبارزه است. در این مقاله پدیده - ای از این زمینه عام که بمثابه یک حرکت جداگانه بدون تردید در

در درجه دوم و مرتبه پائین اهمیت قرار دارد، برجسته میشود و مورد بررسی قرار می‌گیرد. این پدیده چیست، اشکال، علل و زمان پیدایش آن کدامست؟ میزان توسعه آن، اهمیت آن در حرکت عام انقلاب و رابطه اش با مبارزه طبقه کارگر که بوسیله سوسیال دمکراسی متشکل گردیده و رهبری میشود چیست؟

.....

پدیده‌ای در اینجا مورد توجه ما ست، مبارزه مسلحانه است، این مبارزه بوسیله افرادی گروه‌های کوچکی انجام می‌گیرد که بخشی از آنها عضو سازمان‌های انقلابی هستند و بخش دیگر (که در بعضی از نواحی روسیه بخش اعظم را تشکیل میدهند) به هیچ سازمان انقلابی‌ای بستگی ندارند.

.....

بدون شک این شیوه مبارزه در حقیقت در سال ۱۹۰۶، یعنی بعد از قیام دسامبر رشد قابل توجهی نمود. تشدید بحران سیاسی تا سر حد درگیری مسلحانه و بخصوص تشدید فقر گرسنگی و بیکاری در شهر و روستا از جمله دلالتی است که در پیدایش این شیوه مبارزه نقش مهمی داشته است. (لنین جنگ‌پارتیزانی - تا کیداتازما ست)

تعمق در این تحلیل نشان میدهد که اولاد پدیده‌ای بنام مبارزه مسلحانه بطور زنده و واقعی در جنبش انقلابی آن زمان وجود دارد. ثانیاً و از آن مهمتر، این پدیده نه فقط توسط گروه‌های کمی عضو سازمان‌های انقلابی، بلکه عمدتاً توسط گروه‌های کمی که به سازمان‌های انقلابی وابسته نیستند صورت می‌گیرد. دوتالان این شیوه از مبارزه در سال ۱۹۰۶ و پس از شکست قیام مسکو، بنا بر دلایل معینی از رشد و گسترش قابل توجهی برخوردار بوده و طرح مبارزه پارتیزانی و ضرورت اقدام متشکل نسبت به آن در ادبیات سیاسی بلشویک‌ها تنها پس از این زمان رایج گردیده است. در اینجا دو فاکتور بطور عمده در صحت بکارگیری این تاکتیک نقش دارند، یکی میزان توسعه این شیوه از مبارزه و دومی توده‌ای بودن آن یعنی این پدیده یک شیوه مبارزه توده‌ای مستقل از اراده پیشاهنگ پرولتریست. لنین به این فاکتورها - شیوه مبارزه توده‌ها و میزان مشارکت آنها - در کنار رزیابی اوضاع سیاسی جامعه نقش برجسته‌ای بخشیده، پایه تحلیل خود را بر مجموعه آنها قرار میدهد. او هیچگاه به شکل مجرد از اوضاع عمومی سیاسی جامعه وجود دوران انقلابی، کار بست تا کتیک مسلحانه را نتیجه نمی‌گیرد. زیرا هر دوران انقلابی اشکالی از مبارزه را بوجود می‌آورد که ممکن است با اشکال قبلی متفاوت باشد. شیوه‌های جدیدی از مبارزه یا ترکیبی از شیوه‌های قدیم. این امر را تنها مختصا ت معین یک جنبش توده‌ای که آمیزه‌ای از سطح تکامل جامعه، فرهنگ آن، تجارب مبارزاتی توده‌ها، سطح تشکل آنها و... تشکیل میدهد، تعیین میکند. در شرایط مشخص روسیه دلیل تا کید بلشویک‌ها بر تشکیل جوخه‌های رزمی، عملیات مصادره و ترور توسط این جوخه‌ها، آنست که این شیوه از تکوین قیام در مبارزه توده‌ها موجود و روزماندی دارد، و وظیفه پیشاهنگ سازمان‌داندن و از این طریق فرارویاندن تلاش‌های خود بخودی توده‌ها به کیفیت نوین و آگاهانه تری یعنی تدارک نقشه مند قیام است.

نقش کمونیست‌ها و حزب آنها، سازمان‌داندن مبارزه طبقه کارگر و جنبش همه ستمکشان، در راستای تحقق انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. این اصل مسلم و تخطی‌ناپذیری است. سازماندهی مبارزات کارگری و توده‌ای عامی است که فراروشی این مبارزات را به "سطوح بالاتر" تسریع و ممکن می‌سازد. متشکل کردن "جنگ‌پارتیزانی" گذار آن به کیفیت نوین، قیام مسلحانه توده‌ای و موفقیت این قیام را تضمین میکند. اما ما مجاز نیستیم در شرایطی که شکلی از مبارزه در جنبش

توجه به شرایط زیر : ۱- به افکار عمومی توجه شود. ۲- شرایط جنبش کارگری در منطقه مربوطه در نظر گرفته شود. ۳- از تلفات بییهوده نیروهای پرولتری جلوگیری شود.

بنا بر این علاوه بر شیوه مبارزه، توده‌ها - گستردگی بکارگیری این یا آن شکل مبارزه عامل روحیه توده‌های هر منطقه و جنبش معین در اتخاذ تاکتیکها و اشکال سازماندهی موثر است. محدود نمودن مبنای اتخاذ تاکتیکها به صرف پارامترهای فوق، بدون در نظر گرفتن اوضاع عمومی سیاسی، شکل تجریدی بخشیدن و بی‌جان کردن تاکتیکها در قالبهای از پیش تعیین شده است. بهمانگونه که اتخاذ اشکال معینی از تاکتیکها بر حسب اوضاع عمومی سیاسی و نا دیده انگاشتن عوامل فوق. در قبل نیز اشاره کردیم که اوضاع عمومی سیاسی - جزریا مد نهضت - تنها خصلت عمومی تاکتیکهای ما، تعرضی یا تدا فسی بودن آن را تعیین می‌کند. (در تاکتیک نیز همانند جنگ ممکن است هنگام حمله عقب‌نشینی ویا برای درست‌عقب‌نشینی کردن به حملاتی نیز دست زد). اوضاع و شرایط سیاسی است که بر وزن ویا آن شکل از مبارزه راناکزیر ساخته، دامنه آنرا معین می‌کند. اگر جمع‌بندی کنیم، تحلیل درست و عینی از اوضاع سیاسی جامعه، پیدایش ریشه پارامترهای برشمرده در قبل - اشکال و سطح مبارزه توده‌ها، روحیات آنها - در بطن این اوضاع، چشم‌انداز اعتلاء این اشکال ویا فروکش آنها، استوارترین مبنای اتخاذ تاکتیک برای ما محسوب میگردد. به طور مثال در شرایط مشخص روسیه بر وزیدیده جنگ پارتیزانی نه امری تصادفی بلکه پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر و محصول ویژگی‌های معینی است. بررسی عوامل جبر بر وزن این اشکال از مبارزه توسط بلشویکها چشم‌انداز آتی آن را روشن ساخته بکارگیری تاکتیکهای صحیح را ممکن گردانید. لنین در توضیح اوضاع سیاسی فوق می‌نویسد :

"ارتجاع از حد و شلیک به سمت باریک‌دها، منازل و جمعیت شوی خیابان‌نهمیتوانند پا فراتر نهد ولی انقلاب میتواند از گروه مجاهدین مسکو فراتر رود و بسیار هم فراتر رود، خواه در سطح و خواه در عمق و انقلاب از دسامبر به بعد خیلی فراتر رفته است. دامنه بحران انقلابی اکنون بی‌نهایت وسعت یافته است و حالاً باید دم شمشیر را تیزتر نمود." (درسهای قیام مسکو) روشن است که در اینجا ما با یک اعتلاء نوین که دامنه آن از برخی جنبه‌ها، روی آوری توده‌ها به اشکال قهرآمیز مبارزه، حتی از قیام دسامبر نیز فراتر رفته است، مواجه هستیم دامنه بحران انقلابی بی‌نهایت وسعت یافته است. در این سال (۱۹۰۶) اما را اعتصابات کارگری بیش از یک میلیون نفر است. جنبشهای دهقانی وسیعی، در سراسر روسیه وجود دارد. این جنبشها ۲۱۵ شهرستان (نصف شهرستانهای اروپای روسیه) را دربر گرفته است. پادگانها در آتش قیام می‌سوزند، سربازان وناویان در ناگان بالتیک درسوه‌بورگ، کرونشات، اول دست به قیامهای متحدی می‌زنند، روسیه در آستانه یک قیام مجدد قرار دارد. علائم این آستان علاوه بر بحران سیاسی، بیکاری و گرسنگی عبارتست از ضعف مطلق تزاریس، عدم شکست ایده قیام در توده‌ها علیرغم شکست قیام دسامبر. در چنین اعتلائی است که اشکال جدید مبارزه (مبارزه پارتیزانی) گسترش پیدا میکند. در هیچ شرایطی جز آستانه قیام چنین اشکالی از مبارزه (در بعد عمومی) بروز نمی‌کند این اشکال بیان آخرین حدنیرو، اقدام، ابتکار و راه توده‌ها در واژگونی نظم کهنه است. آخرین اراله‌ها همیشه در بالاترین مراحل نضج یک بحران سیاسی شکل می‌گیرد. این اراده تابع قانونمندبها نیست و پیدایش آن منوط به اراده حزب پیشرو نیست.

"مبارزه پارتیزانی بعنوان شکل اجتناب‌ناپذیر مبارزه، زمانی ضرورت پیدا میکند که جنبش توده‌ای در آستانه قیام قرار دارد و

سراسری و واقعی متمکشان جایگاه‌ها ندارد، آنرا بمثابه اقدام عملی، تجویز و ترویج نماید. بلانکیسم و تروریسم در تاکتیک خود را در شکل ایجاد شیوه‌های از مبارزه که نسبت به جنبش واقعی توده‌ها بیگانه است، نشان میدهند و ما رکیسیم در جریان واقعی جنبش به اشکالی از مبارزه متکی میگردد، آنرا تبلیغ و ترویج میکند در شکل یا مضمون مبارزه توده‌ای وجود دارد. تفاوت ما رکیسیم و بلانکیسم در مبنای اتخاذ تاکتیک همین است. این موضوع را لنین در همان نوشته و نما یز اتخاذ تاکتیک مسلحانه بمثابه یک تاکتیک پرولتری و اتخاذ این تاکتیک به عنوان انحراف تروریستی - بلانکیستی بدین شکل توضیح میدهد :

"تروریسم قدیم کار و روشنفکران توطئه‌گر بود، اکنون مبارزه پارتیزانی بطور عمده از طرف کارگران عضو گروههای انقلابی ویا کارگران بدون شغل رهبری میگردد.

ویا :  
"در تمام کشورهای درگیریهای مسلحانه میان دولت "باندسیاه" و توده مردم جریان دارد، در مرحله کنونی انقلاب چنین پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر است. عکس العمل مردم در مقابل این پدیده بطور خودبخودی و غیرتشکیلاتی، و بهمین دلیل اغلب بصورت همان ضربه‌ها و دستبردهای مسلحانه است." (جنگ پارتیزانی تاکیدات از ما است)

اینکه این مدت تا چه حد در اتخاذ تاکتیکهای ما پس از ۳۰ خرداد موثر بوده، امریست که نیاز به بحث زیادی ندارد. پدیدیده مبارزه مسلحانه توده‌ای و لوبشکل پراکنده، در مقطع ۳۰ خرداد نسبت به اوایل دوران پس از قیام دچار افت بسیار محسوسی گردید. در این شرایط بجز کرستان هیچ منطقه دیگری پدیده جنگ پارتیزانی بعنوان شیوه‌ای از مبارزه توده‌ای وجود نداشته است. این درست است که موازات تعددی از اعتراضات توده‌ای بشکل مسلحانه پس از قیام بروز کرد، اما در تحلیل یک پدیده مشخص نمیتوان عطف به ما سبق کرد. اعتراضات توده‌ای و مسلحانه در سال ۵۸ در خوزستان، ترکمن صحرا، آذربایجان و بندرانزلی، اولاً بشکل پارتیزانی ویا یدمبارزه مسلحانه نبود، ثانیاً نمیتوانست و نمی‌توانست با ۲ سال بعد معیار تحلیل ما در شرایط مشخص و اوضاع و احوال جدید قرار گیرد. این پدیده در شرایط سال ۶۰ شیوه مبارزه یکی از سازمانهای سیاسی (مجاهدین خلق) بود و بهیچ وجه اولوبشکل محدود و ضعیف در مبارزه کارگران و زحمتکشان در ابعاد سراسری نقشی نداشت. طی پروسه چندسال گذشته نه تنها این شیوه مبارزه ابعا توده‌ای بخودنگرفت بلکه با هیچگونه حمایت توده‌ای نیز مواجه نشد و نه تنها مبارزات توده‌ای را ارتقاء بخشید و نمی‌توانست ببخشد، بلکه افت مبارزه توده‌ها در این شرایط نشان آن بود که آنها امرهائی خود را بدون حضور خود به سر نوشتان "جدال داخلی" سپرده بودند. توده‌ها در مقابل این "جدال" تنها نقش نظاره‌گر داشتند. تاکتیکهای فوق‌نه تنها محرک کارگران و زحمتکشان نبود، بلکه به انفعال آنان در امر مبارزه نیز دامن زد و از این جنبه تا شیرت زیانباری بر جنبش توده‌ای برجای گذاشت. حالبا اینجا است که نه تنها اشکال و شیوه مبارزه توده‌ها نمیتوانست محرک بکارگیری این تاکتیکها باشد بلکه حتی وضعیت سیاسی و روحیات آنها نیز در شرایط پذیرش و استقبال این "پدیده" قرار نداشت. توجه به روحیات توده‌ها، تا شیر بکارگیری تاکتیک مسلحانه به مسیر جنبش کارگری به اندازه - ای اهمیت دارد که لنین در شرایطی که سطح مبارزات توده‌ها - سازماندهی و بکارگیری تاکتیکهای مسلحانه را مجاز و لازم آور میسازد قطعنامه این موضوع به کنگره را [که در این قسمتها با قطعنامه منشویکها مشترک است] چنین تنظیم میکند: عملیات تروریستی پارتیزانی علیه نمایندگان رژیم و فعالین "باندسیاه" توصیه شود، منتهی با



### صحیحی باشد.

اگر بخوایم تا ثیرات بکارگیری این تا کنیکرا بر جنبش کارگری و انقلابی بسنجیم، ابتدا باید بدانیم. س از خرداد سال ۶۰ جنبش کارگری - توده ای در چه سطحی بود و اشکال مبارزات توده ها و روحیات آنها در چه وضعیتی قرار داشت. متاسفانه یکی از ضعف ها و کمبودهای جنبش ما بلاخص در سالهای اولیه پس از قیام عدم تحلیل علمی و آماری جنبش کارگری و توده ایست و بهمین دلیل ارزیابی ها نه حول این تجزیه و تحلیل بلکه بر مبنای کلیات اوضاع و احوال استفا ده های کلیشه وار از اسناد و تجارت جنبش جهانی کمونیستی صورت میگیرد. ما با استفاده از اسناد و تجارت نه تنها مخالف نیستیم بلکه شدیداً مدافع چنین استفاده ای نیز هستیم. منتها این استفاده چنانچه مضمون را هنما ی ما در شرایط مشخص و مشابیه قرار نگیرد، این خطر را بدنبال خواهد داشت که ما را برای نزدیک شدن به این تجارت و تئوریهای حاصل از جمع بست آنها، از واقعیات زنده اجتماعی در شرایط مشخص دور سازد، امری که بارها اتفاق افتاده و میتوان آن را از دلائل عمده ناکافی چپ انقلابی در ارزیابی صحیح اوضاع و احوال موقوف سیاستها و تاکتیکهای انقلابی دانست. درغیا بچنین آمار و آرایشیوی ناکزیریم به تشریح اوضاع کلی شرایط در مقطع فوق، تا آنجا که برای نتیجه گیریهای ما کافست، بپردازیم.

پس از پیروزی قیام وروزی که آمدن ضدا انقلاب جدید، مبارزات انقلابی توده های کارگرو زحمتکش در ابعاد جدیدی ادامه یافت. توده های انقلابی و در رأس آنها طبقه کارگر سنگربه سنگراز دستاوردهای که طی انقلاب کسب کرده بودند، بدفاع پردها ختنند و ضدا انقلاب تازه بقدرت رسیده تنها طی پروسه ای طولانی و با اتکاء به خشونت با رترین شیوه های اعمال قهر توانست دستاوردهای توده های انقلابی را بتدریج از آنان بازپس گیرد. سرکوب آزادیهای سیاسی، تعرض به تشکلهای کارگری و توده ای و فاشیستی ترین اشکال سرکوب ملی رئوس اساسی سیاست سرکوب رژیم طی این پروسه بود. طبقه کارگر بدلیل عدم تشکل و سازمانیابی در ارگانهای پایداری توده ای کارگری و نیز بعلت عدم وجود حزب پیشرو و واقعی در مقابل آنها جماعت ضدا انقلاب علیرغم پتانسیل عظیم انقلابی خود نتوانست آنگونه که میبایست سیر تحولات اجتماعی را رقم زند. طبقه کارگر بمثابه یک طبقه در بحران سیاسی که بلاخص در او خراسان ۵۹ و اوایل سال ۶۰ حاکمیت و جامة را در بر گرفت، نقش نظاره گر را ایفا کرد.

در مقطع فوق کشمکش و درگیری میان دستجات حاکمیت یافته، حاکمیت سیاسی که قبلاً هر دو جناح آن - لیبرالها و کلریکالها - در سازش و وحدت با یکدیگر بطور مشترک به اعمال سلطه بورژوازی و سرکوب انقلاب میپرداختند، دستخوش تلاطم، بحران و سپس انشقاق گردید. اقشار خرده بورژوازی جدید شهری مشخص و بلاخص لایه های فوقانی آن به حمایت از لیبرالها، که علاوه بر وعده تامین ثبات سرمایه، پز آزا دیخواهی نیز بخود گرفته بود، پردازا ختنند و خرده بورژوازی سنتی و اقشار وسیع حاشیه تولید که بخش زیادی از آنها در ارگانهای سرکوب ارتجاع پس از انقلاب سازماندهی شده بودند، به دفاع از حزب جمهوری اسلامی برخاستند. ارتش و سران آن که ظاهراً طرفدار لیبرالها بودند در عمل قادر به هیچگونه اقدامی نشده، در صحنه این کشمکشها منفعل باقی ماندند. مجاهدین خلق در سازش و اتحاد با بورژوازی لیبرال عمده مانع تامین نیروی فعال و اجتماعی این بخش از بورژوازی بودند. ۳۰ خرداد نقطه عطف کشاکش میان جناحها های حاکمیت و پاپیه های اجتماعی آن بود. در تقابل میان این جناحها اگرچه اقشار وسیعی از خرده بورژوازی و عناصر حاشیه تولید به تقابل مسلحانه کشیده شدند، اما طبقه کارگر، بنا بر دلائلی که قبلاً ذکر آن

فواصل کمی از یادین "نبردهای عظیم" جنگ داخلی بوجسود می آیند. " (لنین - جنگ پارتیزانی - تا کیداتازماست) این وضعیت (در آستانه قیام بودن) حتی صفوف ضد انقلاب را نیز از تا ثیرات خود نمیدارد. این صفوف در نتیجه بحران انقلابی دچار تزلزل گردیده، انشقاق در آن ایجاد شده و هر روز عناصری از این صفوف یا به تنگ آن و یا پیوستن به صفوف انقلاب مبارت میکنند. افرادی از یادین سیاه به اعتصاب می پیوندند. بحران بحمدی رسیده است که هر لحظه امکان انفجار (قیام) وجود دارد. هر تظاهرات و اعتراضی چنانچه کنترل نشود احتمالاً گزیر به یک قیام منجر میگردد، قیام نه موضوعی محتمل بلکه موجودیتی عینی دارد.

"اسویورگ و کرونشتا در وحیه ارتش و نیروی دریایی را نشان داده اند. قیامها سرکوب شده اند اما قیام به حیات خود ادامه میدهد. گسترش پیدا میکند و نیرومند میگردد. عناصر زیاد از باندرسیاد به اعتصابی که در حمایت از قیام کنندگان اعلام شده بود پیوستند.

کارگران پیشرو این اعتصاب را متوقف ساختند و حق هم داشتند، زیرا اعتصاب میرفت تا به یک تظاهرات تبدیل گردد، در حالیکه وظیفه، سازماندهی کردن یک مبارزه سترگ و قاطع بود. کارگران پیشرو در ارزیابی خود از شرایط صحیح میگفتند. آنان بسرعت حرکت استراتژیکی غلط را تصحیح کردند و نیروهای خود را برای آینده ذخیره کردند. آنان بطور غریزی اجتناب ناپذیر بودن یک اعتصاب را بعنوان بخشی از یک قیام و زیانمناسدی یک اعتصاب بعنوان تظاهرات را در کرده بودند. (لنین - پیش از طوفان)

از این نقل قولهای طولانی صرفاً به این دلیل استفاده کردیم تا بتوانیم شرایط و اوضاع سیاسی روسیه در سال ۱۹۰۶ و پس از شکست قیام دسامبر بهتر توضیح داده، با عواملی که موجب پیدایش اشکال جدیدی از مبارزات توده های کارگر و دهقان - جنگ پارتیزانی - شده است، ملموستر بر خورد کنیم. تا بجای تکرار طوطی و ارتجارب بلشویسم، اندکی در شرایط و اوضاع این انقلابات و متدبر خورد رهبران پرولتاریا در اتحاد سیاسی و تاکتیک پرولتاریائی دقیق بشویم.

این برررسی نشان میدهد لنین و بلشویکها هیچگاه اشکال جدیدی از مبارزه، جز آنچه در زندگی واقعی ستمکشان وجود دارد، از خود اختراع نکرده اند. امری که آنان بمثابه پیشاهنگ پرولتاری به نحو احسن موفق به انجام آن شدند، تنها متشکل ساختن مبارزه طبقات انقلابی و جهت آگاهانه بخشیدن به آن برای نیل به پیروزی بود. از این زاویه و بعنوان بخش کوچکی از وظائف آنان تشکیل جوخه های رزمنده و متشکل ساختن مبارزه آنها برای تدارک ورهبری قیام آتی در دستور کار کمیته های حزبی قرار گرفت. ما هم اکنون میبایست آموزش غلطی را که بر مبنای آن در هر دوران انقلابی و با وجود چشم انداز محتمل قیام به تشکیل جوخه های رزمی اقدام نموده، تصحیح و برخلاف انحرافات آنارشیستی سابقان متمادی خود نتیجه بگیریم تدارک فوری قیام، ضرورت تشکیل جوخه های رزمی یا اشکال دیگری از سازماندهی مسلحانه - ما از هم اکنون نمیتوانیم نظیر آنچه در روسیه، آلمان و چین به مقتضای شرایط شکل گرفت، لزوماً به جوخه های رزمی بعنوان شکل سازماندهی مسلحانه متکی باشیم. ممکن است این شکل بصورت تیمهای چریک شهری یا تلفیقی از گردانهای نظامی در روستا و تیمهای چریک شهری یا هر شکل دیگری، باشد - بر بستر یک دوران انقلابی و در مقطع خاصی از این دوران، متناسب با بلوغ بحران و اشکال مبارزه و روحیات توده ها شکل بگیرد، بدون آنکه تشکیل این جوخه ها یا هر سازماندهی دیگری مشابه آن، در سراسر یک دوران انقلابی، تاکتیک

رفت نظاره گرایان تقابلات بود، دهقانان نیز ساسا از تحولات این بحران برکنار نبودند. تنها منطقه‌ای که در این مقطع مبارزه مسلحانه بشکل توده‌ای و قدرتمند در آن جریان دارد، کردستان است، که از ابتدا نیز، علیرغم هرگونه افت و خیز در جنبش سراسری، البته در روند عمومی خود متاثر از آن، پیرو سه تحول خود را طی کرده است. مبارزه طبقه کارگر در شرایط فوق در چارچوب مقاومت در برابر تعرضات ضد انقلاب حاکم و عمدتاً ایستادگی در برابر تلاش ارتجاع برای تلاش‌های شوراهای باقی مانده از قیام، مقاومتها و پراکنده در مقابل اخراجهای سرمایه داران و دولت (که به بهانه جنگ محدودیت‌های رزور و دموکراسی و البته ابعای دوسیمه‌ای خود گرفته بود) صورت می‌گرفت.

شکستهای رژیم در جبهه‌های جنگ و پیشروی نیسروها و عراقی تا دروازه‌های هوازی، عدم توان پیشروان طبقه کارگر در افشای ماهیت واقعی این جنگ، سلطه سنگینی از جوش و پویایی را بر جامعه حاکم گردانیده بود. این موج بخشهای وسیعی از کارگران را نیز در بر گرفته و به‌عنوان عاملی منفی در اعتلاء مبارزات کارگری عمل کرد.

در چنین شرایطی بسیج و سازماندهی کارگران در ارگانهای توده‌ای که تناسب سطح تجربه و آگاهی و شرایط مشخص جامعه، روی بنا به سیاسی آن را در خود دارد، باید، وظیفه کمونیستها بود. اما ما چه کردیم و چگونه تلاشی برای سازماندهی کارگران بکار بردیم؟ پس از مروری بر سیاستهایمان در جنبش کارگری به جمع‌بندی از نتایج کتیک‌ها و سیاستهایمان در مقطع فوق پیردا زیم.

**ب - سیاست سازماندهی در جنبش کارگری**

"وقتی طبقات حاکمه سازمان نیافته‌اند، توده‌ها در حالت شور انقلابی‌اند. اقشار میانی به سمت پرولتاریا تمایل دارند و توده‌ها برای فداکاری آماده‌اند. حزب پرولتاریا وظیفه رهبری توده‌ها با یک حمله مستقیم بر دولت بورژوازی روبرو میشود. حزب این کار را با انجام تبلیغات به نفع شعارها و موقتی هر چه بیشتر را دنبال شونده (برای شوراها، کنترل کارگران بر صنایع، برای کمیته‌های دهقانی، برای گرفتن زمینهای بزرگ، برای خلع سلاح بورژوازی و مسلح کردن پرولتاریا و غیره) و با سازماندهی عمل توده‌ای که بر اساس آن تمامی شاخه‌های تبلیغاتی و ترویجی حزب به انضمام فعالیت‌های با ید متمرکز شود، انجام میدهد. این عمل توده‌ای شامل موارد زیر است: اعتصابات و راهپیمایی‌ها، ترکیب اعتصابات و راهپیمایی‌ها، مسلحانه و سرانجام اعتصاب عمومی همراه با قیام مسلحانه علیه قدرت بورژوازی." (پیش‌نویس برنامه بین‌الملل، سازماندهی قیام مسلحانه)

سیر عمل توده‌ای که در پیش‌نویس برنامه بین‌الملل ذکر شده است، پیرو سه مجردی نیست که روند وقوع قیامها را براندازی را در یک منطقه و یا کشور خاص نشان دهد. بلکه جمع‌بندی عامی است که به‌مثابه روند عمومی این پیرو سه به اثبات رسیده و طی ۷۰ سال مبارزه اخیر طبقه کارگر جهانی بعنوان یک تجربه گرانقدر مبارزاتی، مورد استفاده قرار گرفته است. در دوران این تجربه بسیار اتفاق افتاده است که بر اساس ویژگیهای خاص منطقه‌ای جنبشهای طبقاتی وجود داشته باشد که در آن یکی از این موارد توأم با دیگری پیش‌رفته، یا نقش یکی از آنها برجسته، کم‌رنگ و یا در این پیرو سه حذف شده باشد، اما پرولتاریا هیچگاه قادر نبوده و نخواهد بود در فقدان شرایط سیاسی که در ابتدا و این جمع‌بندی ذکر شد، با یک اعتصاب یا چندا اعتصاب پراکنده به یکباره به مرحله اعتصاب عمومی سیاسی جهش نموده، قیام مسلحانه را آغاز کند. تجربه قیام بهمین ۵۷ نمونه مشخصی از عملکرد این

قانونمندی در شرایط مشخص جامعه ما است.

تا قبل از کنگره اول علیرغم آنکه خود را سازمان کمونیستی و پیشرو طبقه کارگر می‌نامیدیم سیاست مشخصی در رابطه با جنبش کارگری ندا شتیم. از اهمیت دادن به تشکلهای توده‌ای کارگران صحبت نمی‌کردیم. اما مشخص نبود چه نوع تشکلهای و با چه مضمون فعالیتی منظور ما است. از آموزش نظامی کارگران و ضرورت تسلیح آنان برای روز قیام بحث میشد بدون آنکه کارگران به‌مثابه یک طبقه از حداقل تشکلهای پایداری برخوردار باشند، کارگرانی که هنوز آموزش چگونگی مقابله با کاهش دستمزد، در مقابل افزایش هزینه‌های زندگی، اخراج‌های پیاپی، و نبود بیمه در محیط کار و غیره را ندیده‌اند، کارگرانی که هنوز به مبارزه برای کسب دمکراسی و آزادی سیاسی به‌مقابله با موج کشتار و اعدامها و برای آزادی زندانیان سیاسی به میدان نیامده‌اند، چگونه قادرند توسط کمیته‌های مخفی اعتصاب متشکل از پیشروان جنبش کارگری دست به اعتصاب عمومی سیاسی نقشه مند بزنند.

رقای ما هیچ درکی از دنیا لکتیک مبارزه طبقاتی، از قانونمندی سیر عمل توده‌ای و از شرایط عملکرد این قانونمندی ندا شتند. آنها به این اصل که اعتصاب عمومی سیاسی تنها هنگامی ممکن میگردد که طبقه کارگر از کوران مبارزاتی که نام بردیم گذشسته باشد، متکی نبودند. آنها در ابتدای راه و با سلاحها و ابزار محدودشان انتهای راه و هدف نهایی را نشان رفتند. و فقدان درک این روند عمومی و تحلیل مشخص جنبش کارگری شعارها و خطوط سازماندهی در جنبش طبقه کارگر بدون هرگونه پیوستگی منطقی و آکنده از اغتشاش و پراکندگی بود.

"مرگ بر حزب جمهوری اسلامی، زنده باد شوراها و انقلابی و پیش‌سوی تشکیل مجلس موسسان" شعار محوری ما بود، بدون آنکه مشخص شود، طرح این شعار با چه چشم انداز زیست و رابطه میان شوراها و انقلابی و مجلس موسسان چیست؟ آیا این شوراها همان ارگانهای اقتدارتوده‌ای‌اند؟ یا اینکه ارگانهای مبارزات روزمره کارگران (نظیر چیزی که هم‌اکنون حزب کمونیست مروج است) هستند و نه... شوراها سازمان موظف به ایجاد آنها پند؟ همزمان بوجود آوردن، "هیئت‌های تحقیق کارگران"، در مقابل اخراجها مطرح میگردد، بدون آنکه توضیح داده شود که سیاست محوری ما در جنبش کارگری سرانجام چه چیز است و کارگران پیشرو موظف به تبلیغ، ترویج و ایجاد چگونه تشکلهای برای سازمان نیابی توده طبقه‌اند؟ شوراها و انقلابی یا هیئت‌های تحقیق کارگران در مقابل اخراجها؟

اما سرانجام کنگره اول سازمان و حتی قبل از آن نشنیده ۱۲۲ کار به این تشکلت پایان داد، کنگره اول بدون توجه به سیر قانونمندی عملیات توده‌ای، بدون آنکه به رئوس اساسی اوضاعی که در آن اعتصاب عمومی سیاسی می‌باید سازمان داده شود توجه نماید، بسی اعتنا به سطح و شکل مبارزات کارگران، مضمون خواسته‌های آنان، وجود و یا عدم وجود تشکلهای توده‌ای کارگران، به یکباره از شعارهای نظیر تشکیل هیئت‌های تحقیق در مقابل اخراجها به تشکیل کمیته‌های مخفی اعتصاب متشکل از پیشروان کارگری جهش کرده، عزم می‌کنند به برپایی اعتصاب عمومی سیاسی توسط این تشکلهای بیزاد، بدون آنکه تغییری در کیفیت جنبش کارگری به طرفداری از چنین جهشی صورت گرفته باشد.

کنگره اول با ارائه این شکل جدید سازماندهی جنبش کارگری به تشکلت ما در تنوع شعارها پایان داد اما تناقض میان این سیاست و واقعیت‌های بزرگتیو جامعه، البته که بزودی، مجدداً ماباره ادامه همان تشکلت، منتها در ابعادی گسترده تر سوق داد. هیچ تشکل طبقاتی بدون اثبات پایه اجتماعی قادر به

سیاسی (نضج بحران انقلابی) نمیتوانند مخفی باشند، متشکل سازند و خود رهبری و هدایت آن را برعهده گیرند. در شرایطی غیر از آنچه بر شمرديم و در کشورهای تحت سلطه نظیر کشور ما، با ویژگیهای روبنای سیاسی آن که الزاماً بر سرکوب فاشیستی متکی است، طرح چپ‌سین اشکالی از سازماندهی با چنین مضامینی انتزاعی، فرسنگ‌ها دور از واقعیت‌های موجود اجتماع است.

واقعیت‌سنجی این تفکر بسیار زودتر از آنچه تصور میشد آشکار گردید اما اگر این تفکر سرسخت‌تر از آن بود که از روند واقعیت‌های اجتماعی تا شریک‌پذیر دوقتی در برخورد با واقعیت‌زنده عدم کسارتی چنین اشکالی از سازماندهی مشخص شد، مداخله‌ی این انحراف، کمابش کان و بواجت ویژه خود با جابجایی در ترکیب این کمیته‌ها تلاش کردند. مضمون واقعیت‌سنجی آن را حفظ نمایند. در توضیح و رهنمود به هواداران گفته شد، هدف فوری، تشکیل کمیته‌های مخفی اعصاب است. کلیه رفقای هوادار موظف به تشکیل آن هستند و در جاهای نیکه قادر به تشکیل آن نباشند، با پدیده‌های سرخ موجود وظیفه کمیته‌های مخفی اعصاب را انجام دهند. یعنی هسته‌های سرخ جایگزین کمیته‌های مخفی اعصاب گردند.

رفقای ما که شنیده‌اند در بسیاری موارد حزب کمونیست نژانسته‌اند در زمان مشخصی قلام به علامت اعصاب عمومی سیاسی نمایند و این عمل آنان با موفقیت نیز توأم بوده است، خود را در جایگاه مفروض قرار داده، در اشتیاق این موفقیت به چنین ورطه‌ای از قدرگسارایی غلط‌اندند. در صورتی که اگر بجای این قدرگسارایی و سوبژکتیویسم مکانیسم ایمن تا شیروا بین سازماندهی درک شده بود سا سا به وضعیت سفاری که بدان دچار شدیم گرفتار نمی‌آمدیم. تجارب جهانی انقلابات ثابت می‌کند که حزب پرولتاریائی تنها با تدارک همه جانبه، با تبلیغ و تهییج عمومی، با اعمال رهبری بر تشکلهای کارگری و توده‌ای قادر به فراخواندن اعصاب عمومی سیاسی است. تجربیات حاصل از قیامهای استونی، کانتون ویا شانگهای که در اسناد کمینترن جمع‌بندی شده است نمونه‌های درخشانی از تلفیق قیام مسلحانه با اعصاب عمومی سیاسی تحت رهبری نقشه‌مندان حزب کمونیست است که بعضاً در نتیجه اندکی اشتباه در محاسبه ابژکتیو شرایط با شکست مواجه شده‌اند. مطالعه این اسناد نشان می‌دهد مقولاتی نظیر اعصاب عمومی - سیاسی و قیام مسلحانه به اندازه‌ای پیچیده و ظریف‌اند که هرگونه عدم دقت و تجرید و تحلیل دقیق علمی، حتی در موقعیت مناسب، میتواند به نتایج فاجعه‌باری در انقلاب منجر گردد. و حال آنکه در شرایط مشخص جامعه‌مانه جزئیات که کلیات بین مقولات مهم اجتماعی و سیاسی نیز به بازی تئوریک گرفته شد، انتخاب این سیاستها همانگونه که قبل‌انیزا اشاره کردیم، بدلیل اختلاف عمیق میان واقعیت و مضمون آنها بسیار زود نا توانی و عدم کارائی خود را در هدایت و پیشبرد جنبش کارگری آشکار کرد. گرچه همواره کم کاری رفقای سازمان دلیل این مسئله قلمداد شد، اما یک‌برخوردهمه جانبه و انتقاد در همان مقطع نسبت به این سیاستها، نشان میداد که اشکال کارنه در کم کاری ما، که در ذهنی گرائی مفرط مان در برخورد به مسائل اجتماعی و مبارزه طبقاتی نهفته است. بدنیست به گوشه‌ای از ناتوانی این تفکر برای مداخله فعال و سمت و سوبخشدن به جنبش کارگری که خود را در شکواییه‌های نشریه کار منعکس کرده است، اشاره ای کنیم. نشریه کار شماره ۱۶۸ در بررسی جنبش کارگری و وظائف ما می‌نویسد: "جنبش کارگری در اعتدالی کم سابقه‌ای قرار داد و مدام در حال اعتلاء و گسترش است. اما طبقه کارگر در زمینه آگاهی و تشکل ضعیف است. در چنین شرایطی با دیدن و مواکبات خود را برای متشکل کردن و آگاه نمودن کارگران که همه روز بر میخیزند بکار

پیشبرد اهداف طبقاتی خود نیست. پایه‌های اجتماعی حزب یا تشکل کمونیستی طبقه کارگر و توده‌های ستمکشند. به این دلیل تشکل پرولتاریائی می‌بایست مدام نفوذ سیاستهای خود در میان توده‌های طبقه را گسترش دهد. روشن است که میزان نفوذ و تشکل طبقاتی در میان طبقه به میزان نفوذ سیاستهای آن در جریان مبارزات طبقه بستگی دارد و از این میتوان نتیجه گرفت صحت یا عدم صحت سیاستهای معین، میزان موفقیت خود را، در عرصه ارزیابی پیوند حزب و طبقه آشکار میکند (اگرچه مظاهر این تاثیرات ممکن است فوری نباشد و در درازمدت پدیدار شود) از سوی دیگر هرگونه سیاستی را برای مادیت یافتن و عملی شدن نیازمند، تدارک و سازماندهی متناسب خود است، یا به عبارتی سازماندهی اهرم مادی پیشبرد سیاست است. بنا بر این اصولی خواهد بود اگر ارزیابی پرا تیک گذشته مسان، اساسی ترین حلقه برخورد به سیاستها و سازماندهی متناسب با آن را، موضوع پتانسیل آنها در بسیج توده‌های طبقه و گسترش دامنه نفوذ "اقلیت" بمتاب به یک جریان کمونیستی، در میان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش قرار دهیم. ما در توضیح خلاصه سیاست اصلی مان در جنبش کارگری، یعنی برپائی اعصاب عمومی - سیاسی گفتیم که پایه‌ای ترین مینای اتحاد این سیاست، یعنی اوضاع عمومی جامعه و میزان نضج توده‌های آن، هیچگونه قرابتی با مضمون چنین سیاستی ندارد. حال به جنبه دیگری از این سیاست بپردازیم که را بطه این شکل از سازماندهی را با بسیج توده‌ها بمنظور تحت نفوذ قرار دادن آنها توسط سیاست معینی، بیان میکند و ببینیم در این عرصه دستاوردهای سیاستهای ما در جنبش کارگری چه میتوانست باشد و چه بود؟

کمیته‌های مخفی اعصاب ابزار برپائی اعصاب عمومی سیاسی قلمداد می‌گردید. در بررسی تجریدی - جدا از شرایط سیاسی - تناقض این کمیته‌ها در مضمون و وظائف آن و عناصر تشکیل دهنده اش مشهود است، در حالی که اعصاب عمومی - سیاسی یک عمل توده‌ای و در حیطه عمل کل طبقه امکان‌پذیر است. این کمیته‌ها صرفاً از عناصر پیشرو کارگری متشکل می‌گردند. برای رفع این تناقض یا می‌بایست کمیته‌های مخفی اعصاب متشکل کننده و برگیرنده توده‌های طبقه باشند و یا تشکلهای کارگران می‌بایست تحت نفوذ این کمیته‌ها سازماندهی گردد. خلاء این تشکلهای به معنی صحت گذاردن بر فقدان اهرم‌های مادی پیشبرد این عمل توده‌ای (اعصاب عمومی - سیاسی) است و این چیزی جز سکتاریسم در درک نقش توده کارگران و جنبش کارگری طی پروسه کسب قدرت سیاسی، نیست. رفقای که چنین تاکتیکی را فرموله و در برابر فعالین سازمان در جنبش کارگری قرار دادند، در اساس فاقد درک صحیح از سازمان پیشاهنگ طبقه و توده‌ها و ناگزیر قادر نبودند تبیین صحیحی از رابطه میان آنها، جایگاه و چگونگی عملکرد تشکلهای حزبی و غیر حزبی کارگران ارائه نمایند. در دستگام مغشوش این بینش کمیته‌های مخفی اعصاب همان نقش سلول‌های کارخانه یا حوزه‌های حزبی را بعهد داده‌اند و با لعکس یعنی حوزه‌های حزبی موظف میشوند نقش کمیته‌های مخفی اعصاب را ایفا نمایند. و از اینجا مقام تشکلهای حزبی و سازمان طبقاتی پرولتاریا تا حد "کمیته‌ها هنگی کمیته‌های مخفی اعصاب" تنزل می‌یابد. اگر به تعریف حزب بمتاب به تشکل آگاه‌ترین بخش طبقه و از این رهگذر نماینده و پیشرو آگاه کل طبقه، پایبند باشیم، ضرورتاً می‌بایست عناصر پیشرو را نه در کمیته‌های کارخانه، که در کمیته‌های حزبی متشکل ساخت و چنانچه در شرایطی کمیته‌های مخفی اعصاب شکل مناسبی از سازماندهی کارگران در اوضاع سیاسی مشخص باشد، این وظیفه حوزه‌های حزبی است که توده‌های کارگران در کمیته‌های اعصاب که دیگر در شرایط متناسب بنا بر شکل خود (تشکل توده کارگران) و اوضاع

گرفت. سطح فعالیت ما در این زمینه بهیچ وجه رضایتبخش نیست. ما در این زمینه دچار رکمی که مفرطی شده ایم.

رفقای ما متأسفانه بجای آنکه اساساً اتخاذ سیاستهای خود را در نظر بگیرند، سیاست ما را در این زمینه مورد بررسی و تحلیل مجدد قرار دهند، به کنگاش و جستجو پیرامون علت "کم کاری" نیروهای سازمان میپردازند. آنها این سوال که چرا رفقای هوا در رتوانتوانسته اند با وجود آوردن کمیته های مخفی اعتصاب طبقه کارگر را در "راستا" مضمون انقلابی جنبش "یعنی برپائی اعتصاب عمومی سیاسی سازمان دهند، را با رها در مقابل خود در دستونها نشانی قرار داده اند، اما یکبار نیز به بررسی این موضوع نپرداخته اند که آیا جنبش طبقه کارگر با سطح و ویژگیهای معین خود، اساساً قادر به جذب این سیاست بوده است؟ آنها یکبار نیز در این پرسش تعمق نکرده اند که آیا واقعیات اجتماعی کشتی بسوی ارزیابی ها و سیاستهای آنها در دینا نه؟ تصادفی و یا ناشی از ناتوانی مطلقاً نبوده که حتی محض نمونه نیز قادر به تشکیل چند کمیته مخفی اعتصاب - بمفهوم واقعی آن - نشدیم. و با زهم تصادفی و یا ضعف فعالین ما در میدان عمل نبوده که روز بروز از جنبش واقعی طبقه کارگر دور افتاده، به یک سکت بسته در جنبش کارگری تبدیل شدیم.

انحراف ما تنها در تحلیل و نگرش ما به سیر واقعی جنبش کارگری نبود. این انحراف را در گام تیسیم حاکم بر اندیشه ما که امکان هرگونه بازنگری در این عرصه را محدود میساخت، دوچندان میکرد.

این در گام تیسیم مانع از آن بود که اصلاح انحرافات را از حد رفع و رجوع "ناتوانی"ها "فرا تریبیریم". همان نشریه (۱۶۸) هنگامی که به طور ضمنی به ناتوانی در امر تشکیل کمیته های مخفی اعتصاب اعتراف میکند، به هسته های سرخ و کمیته های کارخانه، که مضمون حرکت آنها را همچنان مضمون کمیته های مخفی اعتصاب قرار میدهند، متوسل میشود. نشریه که سرانجام به این نتیجه رسیده است که کارگران را باید در سازمانهای توده اییشان متشکل کرد! این سازمانهای توده ای را کمیته کارخانه می نامد و وظیفه تشکیل آنها را بر عهده هسته های سرخ قرار میدهد. اما بین گام مثبت به جلوتلقی نمیشود چرا که بلافاصله تصریح میکند کمیته های کارخانه در شرایط فقدان حد اقل تشکلهای کارگری و پراکنندگی مبارزات کارگران، در دوران انقلابی کنونی بمثابه کمیته های مخفی اعتصاب عمل میکنند و در شرایط فقدان چنین دورانی به تشکلهای صنفی کارگری (اتحادیه و سندیکا) تحول می پذیرند.

می بینیم که تنها نام تشکل تغییر کرده است و در مضمون آن هیچگونه تغییری ایجاد نشده است، البته ناگفته نماند که کمیته های کارخانه مورد نظر از یک جنبه بر کمیته های مخفی اعتصاب برتری دارد و اینست که در عین حال هم کمیته مخفی اعتصاب است، هم توده ای است و هم خصلت تحول پذیر دارد! هر چه خوبان همه دارند، تو یکجا داری!

## ۲- روند بحران در سازمان

در دو قسمت قبل بطور فشرده نشان دادیم که اساسی ترین سیاستها و تاکتیکهای ما پس از ۳۰ خرداد نه تنها غیر مبتنی بر واقعیات مبارزه طبقاتی و از این جنبه ناتوانان در تغییر واقعیات اجتماعی بود، بلکه ذهنیگرائی حاکم بر آنها روز بروز ما را از مبارزات و جنبش واقعی طبقه و توده ها دور ساخته از آن بیگانه کرد. سوژکتیو-بسم که یکبار در اتخاذ تاکتیکهای مسلحانه جدا از توده خود را به شکل آنارشیسم نشان داده بود، در همان حال در اتخاذ سیاست درون جنبش کارگری، بدون ارزیابی صحیح از موقعیت و سطح این جنبش، نیا زها و توان واقعی آن، درک انتزاعی و غیر دیالکتیکی از مبارزه طبقاتی و روند عمل توده ای ناگزیر به سکتاریسم در غلتید. همانگونه که در قطعنامه مصوب کنگره دوم نیز منعکس است وضعیت که ما طی سالهای قبل از ۶۴ در آن قرار داشتیم، بن بست کامل و شکست تاکتیکهای آنارشیستی و سیاستهای سکتاریستی بود این بن بست با زتاب جبری خود را در محدود شدن نفوذ ما در جنبش کارگری و کمونیستی و به تبع آن کم شدن مداوم دامنه فعالیت و کیفیت و کمیت تشکیلات ما نشان میدهد. در واقع این عوامل زمینه های یسوز بورکراتیسم و در وجه دیگر آن محفل گرایی و بی انضباطی و باز تولید این انحرافات طی مقطع فوق بود. اگر بعنوان یک اصل کمونیستی بپذیریم که انضباط پرولتاری در تشکیلات کمونیستی و با نتیجه وجود سانسور ابرام دمکراتیک بمعنای لنینی آن در صحت رهبری سیاسی نهفته است، هنگامی که این رهبری با بن بست، که در مقطع فوق در بیان عملکرد آن متجلی بود، مواجه گردید پدیده های انضباط موجود به

این سیر تناقض بر مدار تفکر سکتاریستی چندین سال است که همچنان گشت و میگردد. انواع و اقسام تشکلهای با مضامین گوناگون، ترکیبات متناقض بر روی کاغذ موجود می آید تا بلکه اعتصاب عمومی سیاسی را که با واقعیتهای مبارزه طبقاتی در شرایط کنونی تناسب ندارد، برپا نماید.

هدف ما در این نوشته این نیست که کمیته های مخفی اعتصاب و تفکر موجد آنها مفصلاً مورد بررسی قرار دهیم. این موضوع قبلاً توسط رفیق بیدی در نشریه کار انجام شده، تناقضات تاکتیکها در گفتار و عمل، سازماندهی فرقه ای ما در جنبش کارگری و توده ای و ضربات ناشی از این تاکتیکها توضیح داده شده است. هدف ما بطور خلاصه ذکر این موضوع است که برخلاف توهمات رایج در قطعنامه کمیسیون، آنچه ما را از جنبش کارگری - توده ای جدا ساختنه اشکال



بخشیدن به این اصل (سانترالیسم دمکراتیک) در فعالیت یک حزب کمونیست مشخص همواره بستگی به میزان توانائی سیاسی در صحت رهبری، انضباط، شها مت انقلابی و آبدیگی کمونیستی پیگیره یک شکل در کلیت آن و بویژه رهبری، دارد. هرکجا که خصوصیات برشمرده در بالا روبه ضعف نهد، عناصر متضاد آن رشد کرده، کیفیت آنرا دستخوش دگرگونی میسازند. سازمان پس از زنگره اول و از آن هنگام که بتدریج آثار شکست سیاسی ست و تا کتیکهایش در عرصه پرا تیک ظاهر میشد، گرایش به چنین انحرافی را در درون خود پرورش داده، آشکار میساخت.

قطعاً ما کمیسیون ما هیت بحران سازمان پس از سال ۱۹۶۲ اساساً تشکیلاتی ارزیابی میکند، اما ارزشه یا بی همین بحرانها نیز نتوان است. رفقای که از مبارزه ایدئولوژیک سالهای ۶۴ بر زمینهای سیاسی سازمانی، به تشکیلاتی بودن این بحرانها میرسند، قادر به بیان این واقعیت نیستند که بحث بر سر مشی سازمانی، جرقه انفجاری بود که مواز آن سالها در عرصه تئوری و پرا تیک اقلیت بر روی هم مترکم شده بود. در قطعنا مه کمیسیون آمده است:

"سالهای ۶۲ تا ۶۴ سازمان به خطوط صریحاً مشخص ایدئولوژیک - سیاسی دست یافت. بحرانهایی که از این پس در سازمان بروز نمودند اساساً بحرانهای تشکیلاتی بودند."

اینکه طی سالهای فوق سازمان نتوانست طرح برنامه خود را منتشر کند بدون شک یکی از دستاوردهای مثبت فعالیت گذشته ما طی مقطع فوق است البته این را هم نباید از نظر دور داشت که طرح برنامه منتشر شده کلیات یک برنامه با ایرادات، و اشکالات متعددی بود که بعدها مورد تصحیح قرار گرفت. اما در زمینه دستیا بی به خطوط صریحاً مشخص سیاسی باید تا مل بیشتری کرده تا کنون بارها در ادبیات سازمان با این مسئله مواجه بوده ایم که سازمان طی مقطع فوق علاوه بر برنامه حزبی به مجموعه نسبتاً منسجمی از سیاستها و تاکتیکهای حزبی نیز دست یافته است. ما اساسی ترین این سیاستها و تاکتیکها را در رابطه با جنبش توده ای و کارگری طی صفحات قبل مورد بررسی قرار دادیم. حال به جنبه دیگری از سیاستهای گذشته که بنابه زعم برخی رفقا و از جمله اعضای کمیسیون وحدت از "رشد و پیشرفت" قابل توجهی برخوردار بوده است، فقط نظری می افکنیم. از چماقداری های کمیته با صلاح خارج از کشور که بگذریم - زیرا امروز هم بیادآوری آن مایه شرم هر کمونیست اقلیتی است - کافی است اشاره ای به بروز جلوه دیگری از همین تفکر، در درون جنبش کمونیستی و وحدت نیروهای محوری این جنبش بنماییم. در زنگره اول یکی از قطعنا مه های ما تصریح میکرد که سازمان راه کارگر و چریکهای فدائی خنلق جزء نیروهای وحدت حزبی ما بشمار میروند (ما در اینجا به صحت یا عدم صحت این ارزیابی نمی پردازیم) در عمل سیاستهای رهبری سازمان به آنجا انجام میدکده هر روز بیشتر از قبل متحدین حزبیمان به دشمنان فرقه ایمان تبدیل شدند، بدون آنکه این شکاف بر پایه منطقی ای از اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی متکی باشد. (در مقطع فوق گرایش بر است در سازمان راه کارگر تا به حد امروز غلبه نیافته بود یکی از دلایل این گرایش را میتوان در عدم توانائی ما در پارسا سگسوثی به وظایفمان در رابطه با این سازمان که در طیف "چپ انقلابی" قرار داشت، دانست) اطلاعاتی کمیته مرکزی سازمان تحت عنوان "هشدار به راه کارگر" چکیده این سیاست فاجعه بار بود. این سیاست در برخورد به مسائل و معضلات درونی تشکیلات که غالباً ریشه در مشیهای متفا وت اشکال سازماندهی مبارزه داشت نیز نتیجه ناگزیری جز اشکال همین هشدارها و چماقداریها نبود. بحرانهای تشکیلاتی - منظر - بحرانها منجر به جدائی نیست، بحرانهای منجر به تصفیه مدنظر

نفع بوروکراتیسم، بی انضباطی و محفلیم به سستی گزاید. لنین در توضیح علل استحکام و انضباط بلشویسم در سختترین شرایط تاریخی دقیقاً به این نکته اشاره می کند:

ثالثاً بوسیله صحت رهبری سیاسی که بوسیله این پیشاهنگ عملی میگردد، بوسیله صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی وی، بشرطی که وسیع ترین توده ها خود با تجربه خویش به صحت آن یقین حاصل نمایند، بدون این شرایط عملی نمودن انضباط در یک حزب انقلابی که واقعا شایستگی حزب آن طبقه پیشرو را داشته باشد که بتواند بورژوازی را سرنگون سازد و تمام جامعه را اصلاح نماید، محالست، بدون این شرایط کوشش برای ایجاد انضباط حتماً به کوشش پوچ و عبارت پردازی و اطوار بدل خواهد شد. (چپروی - ص ۷۳۲)

با یاد اضافه کنیم بدون این شرایط کوشش برای ایجاد انضباط نه تنها به کوشش پوچ و عبارت پردازی و اطوار بدل خواهد شد، بلکه همچنین موجب تثبیت بوروکراتیسم در رهبری میگردد. بوروکراتیسم گزایشی است که صرفاً بر بستر عدم توانائی قابلیت رشد دارد. توانائی سیاسی و بوروکراتیسم دو وجه متضاد در پدیده رهبری هستند. وقتی صحت رهبری سیاسی ضامن انضباط آگاهانه در حزب پرولتاریست، عدم این توانائی به عکس خود بدل میشود، و انضباط کورکورانه را رشد میدهد، بجای انضباط واقعی (سانترالیسم دمکراتیک) که عناصر تشکیل دهنده آنرا رهبران شایسته و اعضای آگاه تشکیل میدهد، انضباط صوری (سانترالیسم بوروکراتیک) که اجزای آن رهبری بی کفایت لاقلاً از جنبه سیاسی و عناصر بی راده و مطیع، ایضا بهمانگونه می نشیند.

این قانونمندی به اندازه ای عام است که حتی انقلابی و ریشه دارترین اجزای درون جنبش کارگری را نیز در بر میگیرد، بهترین شاهد مثال تاریخ بلشویسم با تمام افتخارات آن است، امروز هیچکس در اینکه بلشویسم، بمثابه یک جریان اجتماعی، پس از مرگ لنین، به بوروکراتیسم متمایل شد تردیدی ندارد. واقعیات مبارزه درونی حزب کمونیست اتحاد شوروی که تا مرحله تصفیه فیزیکی مخالفین بلشویسم نیز انجام میدبخوی نشان میدهد که چگونه عدم توانائی سیاسی و ایدئولوژیک، سالمترین گرایشات انقلابی را نیز به انحراف بوروکراتیک می کشاند. تصادفی نبود بلشویسم ما دام که لنین نظریه پرداز، رهبر و سازمانده آن بود، هیچگاه به سمت بوروکراتیسم متمایل نشد، اما پس از مرگ وی گرایش به سانترالیسم بوروکراتیک در میان گروهی از رهبران که اهرمهای اداره حزب را در دست داشته و از پیگیرترین رهبران بلشویسم بودند، رشد کرد. این انحراف در وهله نخست محصول ضعف اتوریته سیاسی در هدایت حزب و تثبیت پایه های آن در اعماق زندگی توده ها که تنها بشرط در پیش گرفتن سیاستهای صحیح و منطبق با منافع طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی امکان پذیر است، می باشد. شکل سازمانی البته که قادر است نقش تثبیت کننده انحراف معینی را در اصول فعالیت حزب ایفا نماید، اما بخودی خود در وجه عمومی مبتکر و موجد این انحراف نیست. اشکال سازمانی رو بنات و تابعی از قابلیت سیاسی تفکر و مشی معینی در عرصه مبارزه طبقاتی است، آنجا که این تفکر از قدرت و استحکام منطقی که ذاتی رهبری کمونیستی است، برخوردار نباشد، اصول سازمان کمونیستی در شکل و محتوی و یا بعضاً تنها در محتوی خود دچار نا پایداری میگردد (عدم رعایت اساساً موجود) بطور مثال امروز تجارب جنبش جهانی کمونیستی در تئوری و اشکال تثبیت شده ای بر تمام احزاب، جنبش کارگری و کمونیستی - با اندک تغییرات جزئی مربوط به ویژگیهای منطقه ای - تحمیل کرده است. میزان ما دیت

است - نمونه های دیگری از این سیاستها ی بغایت دگما تیسستی است ، چه بسا اگر فاجعه ۴ بهمن پیش نمی آمد ، دهها نمونه از این بحرانهای ظاهرا تشکیلاتی ( رجوع شونده اسنادی که پس از فاجعه ۴ بهمن در نشریه کار بچاپ رسید ) هیچگاه طرح هم نمیشد . ولی یکاش رفقا تا حدسکوت نسبت به این سیاستها ی فاجعه بار اکتفا میکردند و این عرصه از انحرافات گذشته سازمان را به فضیلت ارتقاء نمیدادند .

در شرح این فضائل و در بند ۵ همین قطعنامه میخوانیم :

''در شرایطی که تضاد عمیق میان رشد و پیشرفت ایدئولوژیک - سیاسی سازمان و اشکال سازمانی و شیوه فعالیت کهنه مانه تنها منکر اشکال سازمانی و شیوه فعالیت کهنه نیستیم بلکه این واقعیات را از تبعات اصلی عدم پیشرفت واقعی سیاسی - ایدئولوژیک طی سالهای گذشته میدانیم ، امری که برخلاف ادعاهای شعاری گونه اعضای کمیسیون در گذشته ما فاقد آن بوده ایم . معضل ما همانا بر سر مشخص شدن این پیشرفتهاست . ما محق و خود را مجاز میدانیم از رفقای کمیسیون بخواهم گوشه ای از این پیشرفت سیاسی - ایدئولوژیک را به ما نشان دهند ، پروسه این پیشرفت و اینکه محصول کدام کار جمعی بود و چه مواردی به برنشسته است ؟ پیشرفتهای ما در جنبش کارگری ( قلب انقلاب پرولتاریائی ) و نفوذ سیاستها ی ما ر کسبستی در این جنبش تا چه حدود و در کجا منعکس شده است ؟ همینطور در درون جنبش کمونیستی سازمان ما این پیشرفت و نقش سازمان بعنوان یکی از نیروهای محوری آنرا جویا شویم ؟

بر خلاف نظر این رفقا ما هنوز قادر به دستیافتن ما به اراء کیفی ، کمیت عظیمی که در درون جنبش کارگری داشتیم ، نگشته ایم . هنوز که هنوز است چگونگی مداخله فعال در جنبش کارگری ، سازماندهی تشکلهای کارگری را فراموش کرده ایم و در شرایط وجود این واقعیتهای فراقای ما از پیشرفت سیاسی ایدئولوژیک آنهم به مبالغه آمیزترین شکلی دم میزنند و بحرانهای ما را معلول تناقض میان این پیشرفت و عقبماندگی اشکال سازمانی قلمداد میکنند . جهت چنین بحرانهایی با مختصات ذکر شده از سوی رفقا نمیتواند جز رشد و بلوغ پدیده چیز دیگری باشد . چنانچه با این شیوه نگرش مقابله جدی نشود ، چه بسا در آینده چنین ادعاهای نیز به ادعاهای سابق افزوده گردد ، ما بحران ما بحران رشد نبود . مختصات آن مختصات ذکر شده نبود . بحران سازمان از سال ۶۲ با لایحه بحران اضمحلال و فروپاشی بود . بحران محصول دوری ماز جریان واقعی مبارزه طبقاتی و این یکی نه محصول شکل سازمانی - اشکال سازمانی تنظیم حقوقی مناسبات اعضای یک تشکل منطبق با اهداف و اجزای تشکل فوق بعهده دارد - بلکه حاصل سیاستها ، تا کتیکها و اشکال سازمانی ندهی ما بود ، تا خیر دو ، سه ساله میان اتخاذ این مشی و بروز این بحرانها پروسه زمانی لازم برای پدیدار شدن علائم بن بست چنین تفکری در شرایط آنهنگام و با توجه به نقش و موقعیت تاثیر گذاری ما بر واقعیات مبارزه طبقاتیست . بلکه اشکال سازمانی و شیوه فعالیت ما کهنه و عقبمانده بود ، اما این کهنگی نه در رابطه با وضعیت سیاسی ما بلکه خود محصول این وضعیت و هر دو فاقد تطابق با مضمون جنبش طبقاتی موجود در جامعه بود . پیشرفت نه در سیاست و ایدئولوژی ما ، که در واقعیات جنبش کارگری و توده های که زیر سیاهانه ترین سرکوب فاشیستی نیز بحیات خود ادامه میداد نهفته بود . بدون تردید انحرافات ما در روند این مبارزات دارای نتایج منفی بود ، چرا که جنبش کارگری و توده های سال پر تلاطم خود را با حضور گرا پیشات ما ر کسبستی در کنار - و نه تارک - خود از سر گذرانده بودند و لذا انحرافات این گرایشات نمیتوانست بر این جنبش بی تاثیر بوده ، آنرا به کجراه یا لاقابل عدم دستیابی به اهداف متنا سب با پتانسیل

خود سوق ندهد . حتی اگر دامنه این تا شریبسیار اندک نیز باشد ما ناگزیریم بر این واقعیات اعترا ف کنیم .

اشکال سازمانی ما کهنه و عقبمانده بود ، اما تبدیل شدن ما از یک سازمان نسبتا وسیع اجتماعی به فرقه ای در خود قبل از آنکه نتیجه اشکال سازمانی ما باشد ، محصول روشهای سازماندهی و سیاستهای عمومی ما بود . نباید فراموش کنیم سکتاریسم و فرقه گرایی قبل از آنکه بیان تظاهراتی یک تفکر در عرصه تشکیلات باشد ( بسته و محدود بودن بودن حصارهای تشکیلاتی ) توضیح ایدئولوژیک - سیاسی آن است . در قطعنامه کمیسیون میخوانیم :

'' ۵ - این امر ، در شرایطی که تضاد عمیق میان رشد و پیشرفت ایدئولوژیک - سیاسی سازمان و اشکال سازمانی و شیوه فعالیت کهنه و عقبمانده نیز پدید آمده بود در فقدان مناسبات ، معیارها ضوابط اصولی و حزبی ، تشکیلات را با بحران حاد روبرو نمود .

۶- این بحران از یک سو جدا گانه روز افزون پیوند میان سازمان با طبقه کارگر ، ضریب تماد و پلیس و نا چیز شدن ترکیب کارگری سازمان که خود نتیجه سبک کار و فعالیت و شکلهای سازمانی نامتنا سب ، عقبمانده و غلط بود . از سوی دیگر ، با فقدان ضوابط مناسبات و معیارهای اصولی برای حل معضلات تشکیلات ، تشدید گردید .''

می بینیم که در این استنتاج شکل سازمانی محملی قرار میگیرد تا تمامی عوارض بحران سازمانی بر آن سرشکن شود . ما در صفحات قبل تاکید کردیم که شکل سازمانی تنها یکی از عوامل تشدید کننده بحرانهاست . اما توضیح دهنده تمام آن نیست . اشکال سازمانی به تنهایی نمیتواند پا سخگوی جدا گانه روز افزون پیوند با طبقه ، جلوگیری از ضریب تپلیس و با لبردن ترکیب کارگری سازمان باشد . اشکال سازمانی ، در صورت وجود برنامها سیاست و تاکتیکهای پرولتری ، نقش مستحکم کننده و پایداری این پیوند و در شرایط فقدان آن دارای تاثیرات مخربی در همان زمینهاست . بعبارت دیگر شکل سازمانی مولد این پیوند یا فی نفسه تضعیف کننده آن نیست ، ابزار است در جهت تحکیم یا تضعیف آن . لازم است در این زمینه قدری بیشتر مکث کنیم . یکی از اساسی ترین آموزشها ی ما ر کسبیم این است که طبقه کارگر به نیروی خود آزاد میگردد . این یک اصل کلی و مجرد نیست بلکه بیان مشخص و دقیقی است از دینا میزم درونی همه انقلابات پرولتری این نیروی نیروی متشکل پرولتاریا ست نه نیروی پراکنده آن ، نیروی طبقه است ، نه بخش پیشرو آن ( حزب ) فعالیت کمونیستی می با یستی جهت سازماندهی خود برای کسب قدرت سیاسی را بر این اساس استوار سازد . اما متشکل ساختن طبقه ، از طریق جذب توده ها به سیاستها و تاکتیکهای انقلابی و مبتنی بر واقعیات مبارزه طبقاتی امکان پذیر است . حزب تنها بخش پیشرو آگاه طبقه را جهت رهبری طبقه متشکل میسازد . حزب ابزار ایدئولوژیک طبقه است در حالیکه توده طبقه را حول محورا ایدئولوژیک نمیتوان سازمان داد . جامعه سرمایه داری با وجود نقیاد ، خرافات ، جهل و فرهنگ رایج در آن امکان چنین تشکلی را به دهها سال پس از پیروزی انقلاب موقوف میسازد .

بدیهی است سیاستها و تاکتیکهایی که نقش بسیج کننده توده ها را برای کسب قدرت سیاسی بعهده دارند نمیتوانند از برنامه و اهداف انقلابی پرولتاریا منتج نگردند . این نتیجه گیری همان سیاست سازماندهی برای کسب قدرت سیاسی است . این نتیجه گیریست که مشخص میکند ما به چه اشکال سازمانی نیاز داریم . در واقع می با یست میان شکل سازمانی و شکل سازماندهی تمایز کیفی قائل شد ، در صفحه ۲۳

## خطای متدولوژیک در تعیین خصلت طبقاتی سازمانهای سیاسی

و

## درکی مغشوش از صف بندی طبقات

جریانات طبقاتی و وجود دارد. همچنین سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ضمن مبارزه ایدئولوژیک مداوم و پیگیر با گرایشات انحرافی راست آن (از جمله فقدان مرز بندی قاطع با انحرافات حزب کمونیست اتحاد شوروی و برخورد محتاط و متزلزل در قبال این انحرافات، اشاعه توهمات پیرامون دمکراسی بورژوازی و گرایش به ائتلاف با جریانات اپورتونیست - رفرمیست که به مرز بندی قاطع با این جریانات لطمه زده و مانع از آنها در جنبش کارگری را با مانع مواجه میسازد) یکی دیگر از نیروهای وحدت حزبی ما بشمار می آید.

هماگونه که ملاحظه میشود در این قطعنامه، جمیع سازمانهای فوق الذکر پرولتری رزیابی شده اند. بنا بر این قطعنامه های شورای عالی همه سازمانهای سیاسی موجود را به دو گروه بندی سازمانهای بورژوازی و پرولتری تقسیم نموده و هیچ بحث و صحبتی از سازمانهای خرده بورژوازی در میان نیست، اینکه چگونه ممکن است در کشوری که عمیقاً خرده بورژوازی است و خرده بورژوازی یک جمعیت کثیر العده را تشکیل میدهد، این همه احزاب و سازمانهای بورژوازی و پرولتری وجود داشته باشند، اما حتی یک سازمان خرده بورژوازی وجود نداشته باشد، مسئله ایست که توضیح آن بر عهده شورای عالی است، اما با اعتقاد گذشته از خطای متدولوژیک، درک شورای عالی از ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران در ارزیابی موثر بوده است و ما در بخش دیگری از همین مقاله مختصراً به آن خواهیم پرداخت اما عجلت لازم است مغایرت متدولوژی شورای عالی را با متدولوژی ما رکیستی در زمینه چگونگی تعیین خصلت طبقاتی احزاب و سازمانهای غیر پرولتری و شیوه برخورد به آنها را بررسی کنیم.

شورای عالی در ارزیابی خود از خصلت طبقاتی احزاب و سازمانهای نظیر راه کارگر، کومه له، طرفداران مبارزه مسلحانه هم استراتژی و تاکتیک، ملاک و معیار را همان عنوانی میداند که این سازمانها بخود داده اند و جایگاه واقعی که در مبارزه طبقاتی خود اختصاص داده اند، بنا بر این بدون اینکه ابتدا با ملاک و معیارهای مارکسیستی خصلت طبقاتی این سازمانها را تعیین کند، جایگاه واقعی آنها را در مبارزه طبقاتی نشان دهد و شیوه برخورد به آنها را مشخص سازد، صرفاً بر این مبنای آنها خود را مارکسیست - لنینیست مینامد، حکم پرولتری بودن این سازمانها را ما در نموده و در جنبش کمونیستی جای داده است. چنین شیوه ای بکلی با متدولوژی مارکسیستی تعیین خصلت طبقاتی احزاب مغایرت دارد.

لنین پیوسته تاکید داشت که متدولوژی مارکسیستی مبنای ارزیابی خود را از احزاب و سازمانهای سیاسی نه برگشتار بلکه برگردار قرار میدهد. او می گفت: "برای اینکه بتوان به ما هیت مبارزه حزبی پی برد نباید به گفتار با و درداشت بلکه باید تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود. این بررسی نباید آنقدرها در پیرامون آن چیزی باشد که خود احزاب درباره خود میگویند بلکه باید در طرف آن چیزی باشد که این احزاب بدان عمل می نمایند و نیز در اطراف این باشد که آنها مسائل مختلف سیاسی را چگونه حل میکنند و در امریکه پای منافع حیاتی طبقات مختلف جامعه یعنی ملاکین، سرمایه داران، دهقانان، کارگر - ان و غیره بمیان می آید: چگونه رفتار می نماید." (احزاب سیاسی در روسیه - لنین)

اگر این روش را بعنوان یک ملاک علمی و مارکسیستی در

ارزیابی خصلت طبقاتی احزاب و سازمانهای سیاسی مبنای قرار دهیم در آنصورت ملاک و معیار نه آن چیزی است که احزاب و سازمانهای سیاسی ایران درباره خود میگویند بلکه ملاک عمل آنهاست، تا ریخچه فعالیت و مبارزه آنهاست. بر نامه و تاکتیک آنهاست. باید دید که این سازمانها مسائل مختلف سیاسی را چگونه حل کرده و حل میکنند و در قبال منافع حیاتی طبقات مختلف چگونه رفتار کرده و مینمایند. نمی توان بر این اساس که فلان سازمان سیاسی خود را مارکسیست - لنینیست و منافع منافع طبقه کارگرمی نامد، خصلت طبقاتی آن سازمان را پرولتری ارزیابی کرد. اگر چنین می بود در آن صورت شورای عالی الزاماً می بایستی حزب توده و اکثریتی ها را نیز سازمانهای پرولتری ارزیابی کند. شورای عالی اگر بر مبنای روش مارکسیستی به بررسی خصلت طبقاتی این احزاب و سازمانها می پرداخت، می بایستی ابتدا بر نامه و تاکتیکهای این سازمانها را مورد بررسی قرار می داد و نشان میداد که سیاستهای این سازمانها از تاب منافع کدام طبقات و اقشار جامعه است و خلاصه کلام به کدام طبقه و قشر خدمت میکنند. در آنصورت میتوانست یک نتیجه گیری درست از خصلت طبقاتی این سازمانها بنماید و شیوه برخورد صحیح به آنها را تعیین کند. این حقیقت را لنین طی سخنرانی خود درباره شیوه برخورد به احزاب غیر پرولتری در کنگره پنجم، ک. س. د. ر چنین جمع بندی می کند:

"اول از همه ضروری است ما هیت طبقاتی احزاب تعیین شود. پس از آن لازم است مرز بندیهای سیاسی موجود در بین طبقات مختلف در انقلاب کنونی بطور کلی را برای خود روشن نمائیم یعنی آنکه روشن نمائیم منافع این طبقات در چه رابطه ای با داده یا بسط انقلاب قرار دارد. و بعد لازم است که از طبقات بطور کلی به سراغ نقش امروزی احزاب مختلف یا گروههای مختلف احزاب برویم و با لایحه لازم است رجوع به سیاست حزب کارگران در مورد این مسئله رهنمودهای عملی بدست دهیم."

یعنی با زهم در اینجا تا کید بر این مسئله است که ابتدا باید ما هیت طبقاتی سازمانهای سیاسی را بحسب برنامه و عملکرد - شان روشن ساخت بعد با توجه به نقشی که هر طبقه و قشر جامعه در قبال تحولات اجتماعی ایفا میکند، به سراغ احزاب و سازمانهای این منافع این طبقات و اقشار را نمایندگی میکنند رفت و نقش آنها را تعیین نمود و با لایحه شیوه برخورد صحیح به آنها را مشخص ساخت. در مورد مسئله اول، شورای عالی کاری به برنامه و عملکرد سیاسی این جویانات نداشته است بلکه بر این اساس که آنها خود را مارکسیست - لنینیست نامیده اند، حکم پرولتری بودن آنها را صادر نموده و در جنبش کمونیستی و وحدت حزبی جای داده است استدلال شورای عالی بهمین جمله خلاصه میگردد که این سازمانها "با پذیرش اصول عام م. ل. د. در مبارزه انقلابی با سلطه بورژوازی شرکت دارند." اینک اصول عام م. ل. د. از دیدگاه شورای عالی چیست که گویا این احزاب و سازمانها آنها را پذیرفته اند. و بر چه اساس مدعی میشود که آنها "در مبارزه انقلابی با سلطه بورژوازی شرکت دارند." هیچ توضیح مستند و کتبی در این زمینه از سوی شورای عالی داده نشده و در اینجا نیز صرفاً یک حکم صادر شده است. اما در مورد مسئله دوم یعنی مرز بندی طبقات در انقلاب کنونی و نقش و موقعیت هر طبقه و قشر در قبال تحولات این مرحله انقلاب نیز درکی مغشوش از سوی شورای عالی ارائه می شود. اینکه در قطعنامه های شورای عالی تنها احزاب و سازمانهای بورژوازی و پرولتری نام برده می شود، اما از سازمانهای خرده بورژوازی هیچ بحث و صحبتی در میان نیست، قطعاً به درک معینی از ساختار اقتصادی ایران، نقش و موقعیت طبقات و مرحله انقلاب مربوط میگردد. برای روشن شدن این حقیقت لازم است که به برنامه شورای عالی

منظور شورا یعالی از ملحق کردن " تمام می توده های استثماری رسیده و ستمدیده دیگر " نه فقط نیمه پرولترها بلکه توده های وسیع خسرده - بورژوازی شهروروستا با شدونیز منظور از زحمتکشان نه معنای دقیق کلمه یعنی نیمه پرولترها بلکه معنای وسیع کلمه یعنی عموم خرده - بورژوازی مدنظر باشد، ویرا بین مبنا بخوا هیم نتیجه گیری دیگری - بنما نیم در آنصورتا بین مسئله پیش خواهدمکه چگونه وظیفه بر - انداختن "سلطه سرمایه داری" بر عهده خرده بورژوازی مدافع مالکیت خصوصی قرار گرفته است؟ پس منطقی تر آن خواهده بود که نتیجه گیری شود، منظور برنامهممانا تحادکارگران ونیمه پرولترها برای بزانداختن "سلطه سرمایه داری" است و این چیز دیگری جز انقلاب سوسیالیستی معنا نمی دهد. با این توضیحات روشن میگردد که چرا در قطعنامه های شورا یعالی هیچ بحث وصحبتی از سازمانهای سیاسی خرده بورژوازی در میان نیست و اصولاً شورا یعالی نیاز نمی بیند که در قطعنامه های خود درباره احزاب وسازمانهای سیاسی به سازمانهای خرده بورژوازی نیز اشاره کند و شیوه برخورد نسبت به آنها را مشخص سازد. بنا بر این روشن میگردد که درک شورا یعالی از سرمایه - داری ایران منجر به نادیده گرفتن اقشار وسیع خرده بورژوازی در جامعه ایران ونقش این اقشار در تحولات انقلابی - دمکراتیک، نخستین مرحله انقلاب می گردد. در حالیکه بر هر کس این حقیقت روشن است که در ایران اولاً بعلمت تکامل تدریجی و طولانی سرمایه داری، انجام تحولات ازبلا بشیوه ای بوروکراتیک و فرمیستی و برجای ماندن بسیاری از بقایای نظامات سابق سرمایه داری، ثانیاً بعلمت وابستگی اقتصاد ایران، یک قشر وسیع خرده بورژوازی وجود دارد که لاقبل بخش وسیعی از آن به تحولات انقلابی - دمکراتیک وضد امپریالیستی در ایران ذی علاقه اند، این بخش وسیع خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی در نخستین مرحله انقلاب در زمره نیروهای محرکه انقلاب ایران قرار دارد. اینک این اقشار خرده بورژوازی در ایران نمایندگان سیاسی خاص خود را نیز دارا هستند که از منافع طبقاتی آنها دفاع میکنند، حقیقتی است که شورا یعالی یا خواسته و یا نتوانسته آنها را ببیند. اتفاقاً مثلاً راه کارگر و کومه له به حسب برنامه و عملکردشان در زمره سازمانهای هستند که از منافع همین اقشار خرده بورژوازی دفاع میکنند، اگر شورا یعالی اولاً بر طبق روش مارکسیستی که لنین به آن اشاره میکند به تعیین خصلت طبقاتی این سازمانها می پرداخت، ثانیاً یک تحلیل درست از نقش وموقعیت طبقات و اقشار جامعه ایران ارائه می داد و روشن می ساخت که منافع آنها در چه رابطه ای نسبت به تحولات انقلابی قرار دارد، در آنصورت قطعاً به ماهیت خرده بورژوازی این سازمانها پی می برد. این حقیقت طی مقالات متعددی که در چند سال گذشته در مقدمواضع برنامه ای و تانکتیکی، این سازمانها از سوی سازمان انتشار یافته، اثبات شده است. و در اینجا تنها لازم است اشاره ای به مهمترین مواضع این جریانها بنمائیم تا حقیقت امر بیشتر آشکار گردد. نخست نظری به مواضع راه کارگر بیا نندازیم و ببینیم این سازمان بر سر مهمترین مسائل سیاسی چه مواضعی اتخاذ نموده و در آن جایگاه پای منافع حیاتی طبقات در میان بوده است چگونه عمل کرده است؟ حدود یک دهه از اعلام موجودیت راه کارگر میگذرد. بجزرات میتوان گفت که در طول تمام این دوران تئوری وپراتیک این سازمان سرشار از تناقضات، نوسانات، تردیدها و تزلزلات بوده است. حتی یک مورد را نمیتوان سراغ گرفت که این سازمان در مورد یک مسئله سیاسی مهم موضعی مستحکم و با ثبات اتخاذ کرده باشد. از همان آغاز، تحلیل این سازمان از حاکمیت بریک دیدگاه فراتر از طبقه ای مبتنی گردید. دولت ما و اعراف طبقات را که در مبنای جابنداری ایمن سازمان از رژیم جمهوری اسلامی بهنگام آغاز جنگ بود، راه کارگر بر سر

نیز نظری بیا فک کنیم. شورا یعالی در تصویب برنامه برخی تغییرات را در متناصلی طرح برنامه وارد نموده است که با این درک معین انطباق دارد. بعنوان نمونه در بند ۳ واژه "وابستگی" از برنامه حذف شده است. در اصل طرح برنامه این بند چنین مطرح شده بود: "..... از این پس به نحوهمه جانبه تر در نظام جهانی اقتصاد امپریالیستی ادغام گردید و به آن وابسته شد." این بند در برنامه شورا یعالی به شکل زیر تغییر کرده است: "..... از این پس به نحوهمه جانبه تر در نظام جهانی اقتصاد امپریالیستی ادغام گردید و در پیوند ارگانیک با آن قرار گرفت." ظاهراً بنظر نمی رسد که حذف این واژه از برنامه تا ثیرات چندانی بر کل برنامه برجای گذارده باشد، اما حقیقتاً این است که با این تغییر بی نظیر جزئی، وابستگی اقتصاد ایران عملاً انکار شده و تا ثیر خود را بر نتیجه گیری برنامه بویژه بخش وظایف فوری سیاسی برجای گذارده است. شورا یعالی خصوصیت سرمایه داری ایران را که همانا در وابستگی آن قرار دارد از برنامه حذف نموده و بجای آن "در پیوند ارگانیک" را قرار داده است. اینک اقتصاد ایران جزء لاینفک و ارگانیک سیستم جهانی اقتصاد امپریالیستی است، یک حقیقت است، اما این هنوز مشخص نمیکند که تفاوت اقتصاد ایران با اقتصاد فرانسه، انگلیس، آلمان، ژاپن، آمریکا وغیره در کجاست چرا که مجموعه اقتصاد کشورهای سرمایه داری در کلیت نظام جهانی اقتصاد امپریالیستی در پیوند ارگانیک با یکدیگر قرار دارند، این هنوز نقش خاص اقتصاد ایران را در این سیستم تقسیم کار بازر جهانی سرمایه مشخص نمی سازد و خلاصه کلام خصوصیت مشخصه سرمایه داری ایران بکلی محو میگردد. بنابراین مستقل از اینکه شورا یعالی خود بدین مسئله واقف بوده یا نبوده است، با این تغییر در برنامه از یکسوقش ایران را در تقسیم کار بازر جهانی به عنوان یک کشور وابسته انکار نموده و از سوی دیگر اثرات ساختاری وابستگی، تا ثیرات این وابستگی بر ساختار اقتصاد و طبقاتی بکلی نادیده انگاشته شده است. سرمایه داری ایران بگونه ای تصویر شده که در نهایت ما با چنان جامعه قطب بندی شده و تکامل یافته ای روبرو هستیم که خرده بورژوازی نقش بسیار ناچیزی را در باعبارت دیگر اساساً نقشی ندارد. این حقیقت هنگامی آشکار میگردد که برنامه شورا یعالی به وظایف فوری سیاسی می پردازد. در این بند نیز شورا یعالی تغییراتی نسبت به متن اصلی طرح برنامه وارد کرده است که با تغییرات صورت گرفته در بند ۳ منطبق است. در برنامه شورا یعالی در بخش وظایف فوری سیاسی چنین گفته شده است:

"پرولتاریای ایران برای از میان برداشتن موانع فوق بایده تمامی توده های استثماری رسیده و ستمدیده دیگر را به خود ملحق کند. سلطه سرمایه داری بمتناصلی با یگانه اجتماعی امپریالیسم را براندازد. با استقرار حاکمیت دمکراتیک توده ای (دمکراسی برای کارگران وزحمتکشان و دیکتاتور برای سرمایه داران و مترجمین) هرگونه وابستگی اقتصاد - سیاسی ونظامی به امپریالیسم را قطع نماید و با دمکراتیزه کردن جامعه شرایط را برای گذار بی وقفه به سوسیالیسم فراهم سازد."

اگر در این فرمول بندی دقیق شویم و از تناقضات آن نیز بگذریم با فرمول بندی انقلاب سوسیالیستی بعنوان وظیفه ای فوری روبرو می گردیم. چرا که مطابق این فرمول بندی پرولتاریا "بایده تمامی توده های استثماری رسیده و ستمدیده دیگر را به خود ملحق کند" دیکتاتور کارگران وزحمتکشان را مستقر سازد "سلطه سرمایه داری را براندازد." اینک شورا یعالی در عمل نیز به این مسئله معتقد است یا نه فعلاً مورد بحث ما نیست. این نتیجه گیری است که از برنامه شورا یعالی بدست می آید و جز این نمیتوان نتیجه گیری دیگری کرد. اگر فرض کنیم که

مذافع سوسیالیسم پورتونیستی و خرده بورژوازی است، او نه مذافع دمکراسی پیگیر پرتری بلکه مذافع دمکراسی نا پیگیر خرده بورژوازی است. بنا بر این موضع شورا یعالی مبنی بر اینکه راه کارگری سازمان پرولتریست، فاقد هر گونه تبیین علمی است.

حال به بررسی مواضع و ماهیت طبقاتی حزب کمونیست کومه له بپردازیم. مواضع ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کوله و اثبات این حقیقت که حزب کومه له زیر پوشش مارکسیسم از سوسیالیسم دهقانی دفاع میکند، طی مقالات متعدد در نشریه "کار" و "ریگای گول" مورد بحث قرار گرفته و بصورت یک مجموعه تحت عنوان "سوسیالیسم دهقانی در پوشش مارکسیسم انقلابی" انتشار مجدداً یافته است. شورای عالی حتی یک نوشته نیز در سطح جنبش در نفی این مواضع و اثبات ماهیت پرولتری این جریان منتشر ناساخته است. اینکه چگونه با این وجود در مصوبات خود آن را سا زمان پرتری معرفی میکنند که "به گرایش انحرافی رویزیونیسم چپ (سوسیال شوونیسم) دچار می باشد" تنها یک پاسخ میتوان برای آن یافت و آن همانا ادعای این سازمان مبنی بر اعتقاد به "مارکسیسم انقلابی" است. رفقای شورا یعالی بعضاً اینکه ابتدا بر حسب موازین و معیارهای مارکسیستی به تعیین خصلت طبقاتی این سازمان بپردازند و "پرولتری" بودن این جریان را به حسب برنامه و عملکردش نشان دهند، ابتدا یک حکم در مورد ماهیت پرولتری این سازمان صادر کرده اند و سپس یک حکم دیگر نیز به آن افزودند. آنکه این سازمان "به گرایش انحرافی رویزیونیسم چپ (سوسیال - شوونیسم) دچار می باشد". ببینیم تا چه حد این احکام شورای عالی با واقعیت تطبیق دارد؟

پیش از ورود به این بحث گذرا متذکر می شویم که " (سوسیال - شوونیسم) " "گرایش انحرافی رویزیونیسم چپ" نیست بلکه تکامل یافته ترین شکل پورتونیسم راست است. اما بهر حال منظور شورا یعالی روشن است و ما بررسی مواضع حزب کمونیست کومه له را از برنامه این سازمان آغاز میکنیم. همانگونه که در مقاله "کاریکا توری از برنامه حزب کمونیست" مفصلاً توضیح داده شده، حزب کمونیست کومه له نه درک درستی از سرمایه داری ایسران دارد و نه خواستار برانداختن سرمایه داری از ایران است. این سازمان با این علت که درک درستی از سرمایه داری و نقش و قدرت سرمایه مالی ندارد در مبارزه ضد امپریالیستی نیز نا پیگیر است. از دیدگاه این سازمان سلطه امپریالیسم به روینای سیاسی محدود میشود و بنا بر این مطابق برنامه اش می خواهد صرفاً با یک انقلاب سیاسی سلطه امپریالیسم را براندازد. کومه له این واقعیت را نمی تواند درک کند که در ایران مبارزه برای برانداختن سلطه قطعی امپریالیسم از مبارزه علیه مناسبات اقتصادی موجود جدا نیست. از این رو در واقعیت امر همان وظایفی را برای انقلاب ایران قائل است که فی المثل انقلاب روسیه در ۱۹۰۵ در برابر خود داشت. و در یک کلام خواستار حذف و انقاع تکامل سرمایه داری از ایران است. حزب کمونیست کومه له در کار خود - بورژوازی و عموم خلقی خود را بویژه در آن بخش برنامه خود که خواستار یک جمهوری دمکراتیک انقلابی است آشکار می سازد. بر هر کس که الفبای مارکسیسم را بداند، این حقیقت بدیهی است که هر دولتی دارای مضمون طبقاتی است. اما در جمهوری دمکراتیک انقلابی کومه له، دولت در موارد طبقاتی قرار گرفته است و ترکیب طبقاتی حکومت و خصلت سیاسی آن مشخص نیست. حزب کمونیست کومه له بدون آنکه درک کند مردم به طبقات تقسیم میگردند، خواستار اعمال "حاکمیت مردم" از طریق "شوراهای مردم" است. کومه له در این برنامه تنها درک محدود و خرده بورژوازی خود را از دمکراسی نشان نداده بلکه در زمینه دمکراتیسم اقتصادی نیز همین

مسئله جنگ به موضع دفاع طلبی شوونیستی در غلطید، جنگ را از جانب جمهوری اسلامی تدا فعی قلمداد نمود و پرتونیسم را جنگ میهنی گردید. درست است که این سازمان پس از گذشت مدتی چند این موضع خود را کنار نهاد و پرتونیسم را "جنگ میهنی" را نیز بدور افکند، اما بهر روی این مدت طبقه کارگر را به دنبال روی از بورژوازی فراخواند و بر سر این مسئله همان نقش حزب توده و اکثریت را ایفا نمود. راه کارگر در قبال مطالبات دهقانان نیز موضعی خرده بورژوازی و پورتونیستی اتخاذ نمود. این سازمان همصدا با حزب توده و اکثریت، خواستار اجرای "بندج" گردید. به توهم پراکنی در میان دهقانان پرداخت و آنها را به الطاف هیئت حاکمه امیدوار ساخت. درست است که این سازمان مدتی بعد از این سیاست خود دست برداشت، اما در اینجا نیز در مرفریب دهقانان و سوق دادن آنها به دنبال روی از حاکمیت نقش داشت. وقتی که ماهیت ارتجاعی جنگ دولتها را بران و عراق بر توده های مردم آشکار گردید و آنها خواستار پایان یافتن جنگ گردیدند، راه کارگر بر سر مسئله صلح نیز موضعی دنباله روانه و پورتونیستی اتخاذ نکرد. و بجای طرح شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی، از مردم خواست "صلح را به رژیم تحمیل کنند" این نیز حقیقتی است که راه کارگر در سالهای آخر جنگ با تزلزل و تردید شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی را پذیرفت، اما در اینجا نیز نقش خود را در توهم پراکنی در میان توده ها و امیدوار کردن آنها به "صلح" بورژوازی ایفا نمود. میتوان نمود متعدد دیگری را از اتخاذ این تاکتیکها نام برد، اما همین موضع کافیست تا تزلزل و نوسان این سازمان و موضعگیری خرده بورژوازی و پورتونیستی آن را نشان دهد. راه کارگر در اتخاذ تاکتیکهای خود همیشه دنباله روجنبش خود بخودی بوده است، و سرمنشأ این دنباله روی نیز ماهیت طبقاتی خرده بورژوازی این سازمان است. در ادامه همین مواضع است که امروزه راه کارگر تبدیل به مذافع نظریه منشویکی مراحل شده است و از نظریه سه مرحله ای انقلاب در ایران دفاع میکند. و مرحله نخست را مرحله مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و بدست آوردن آزادی - های سیاسی میداند. این مرحله نبرد با ستبدان است که راه کارگر آماده است طی این مرحله با "هر کس که قلمی و قدمی دارد" متحد شود و حاضر است "با هر کس حتی با بنی صدر و بدتر از بنی صدر هم سازش" کند. این مرحله ایست که بورژوازی با اصطلاح لیبرال قدر ترا بدست میگیرد، مجلس موسسان را فراهم میخواند و جمهوری دمکراتیک پارلمانی را به همراه "دمکراسی نامحدود" ادعای راه کارگر برقرار میسازد. راه کارگر وعده میدهد که به نسبت تقویت مواضع پرولتاریا کم - کم نهای شورائی جایگزین پارلمانتاریسم بورژوازی میگردد و مرحله دوم یعنی جمهوری دمکراتیک خلق مستقر میگردد و بالاخره مرحله سوم راه کارگر مرحله سوسیالیسم است. این در واقع به شکل دیگر همان نظریه سه مرحله ای انقلاب ملی - دمکراتیک، انقلاب خلقی و انقلاب سوسیالیستی حزب توده است. راه کارگر بر سر مسئله دمکراسی در ایران نیز نا پیگیری خرده بورژوازی خود را کاملاً آشکار میسازد. از یک سو مذافع دمکراسی بورژوازی است و از سوی دیگر با تزلزل از دمکراسی شورائی نیز دفاع میکند. راه کارگر که بنا به خصلت خرده بورژوازی خود نمی تواند مطالبات سوسیالیستی را از مطالبات دمکراتیک تمیز دهد، بر چیده شدن دستگا بوروکراتیک - نظامی، استقرار شوراها، ملی کردن سرمایه های بزرگ، کنترل کارگری بر تولید و توزیع را مطالبات سوسیالیستی می نامد و سوسیالیسم را مترادف با برانداختن سلطه امپریالیسم میگرداند. و نمی تواند درک کند که سوسیالیسم مستلزم الغاء مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و الغاء اقتصاد دلالی است. این همه چه چیزی را نشان میدهد؟ پاسخ روشن است. راه کارگر در کلیه مواضع خود موضعی خرده بورژوازی اتخاذ نموده است. او نه مذافع سوسیالیسم علمی بلکه

در کم محدود را نشان داده است این حزب تا مدت‌ها حتی از پذیرش مطالبه ملی کردن سرمایه‌ها بی‌بزرگسری با زمی زدن تا بالاخره با تزلزل و ناپیگیری و ابهام آن‌را وارد بر نامه خود کرد. کومه له حتی با مسئله کنترل کارگری بر تولید و توزیع و اصولاً چیزی که بوی کنترل و حساب و نظارت و مداخله دولت آن به مشام برسد، مخالفت می‌ورزد. در ظاهر خود را موافق کنترل نشان می‌دهد، اما در عمل مخالفان افکار سراسر با زرگانی بعنوان کلید هرگونه کنترل جدی و انقلابی است. حزب کمونیست کومه له اگر در برنامه خود به سرمایه داری نیز حمله می‌کند، در حد مخالفت خرده بورژوازی با آن است. بی‌جهت نیست که این سازمان این همه کینه و دشمنی نسبت به کشورهای سوسیالیستی نشان می‌دهد. حزب کمونیست کومه له مواضع خرده بورژوازی خود را بر سر اساسی ترین مسائل تا کتیک نیز نشان داده است، بر سر مسئله جنگ با طرح شعار "قطع جنگ بی‌درنگ اعلام باید گردد" در حقیقت از توده‌ها خواست که صلح را از رژیم‌های ایران و عراق درخواست کنند، از طرح شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی سر باز نزنند و با زیچه دیپلماتی بورژوازی ایران و عراق قرار نداد. در جنبش طبقه کارگر نیز تمام تلاشش در این است که مبارزه طبقه کارگر را به مبارزه اقتصادی یعنی مبارزه در چارچوب مناسبات موجود محدود سازد. تشکلی که این سازمان بنام "شورای واقعی" در میان کارگران تبلیغ میکند، چیزی جز سندیکا نیست، و آگاهانه یا ناآگاهانه در پی بی‌اعتباری و بدنام کردن شوراهای بعنوان یک‌رنگان اقتدار توده‌ای در میان کارگران است. کومه له در قبایل مسئله کردستان نیز مبلغ شعارها و سیاست‌های ناسیونالیستی و فرمیستی بوده است. ناسیونالیسم کوتاه نظرانه این جریان هنگامی آشکار می‌گردد که خود را "مظهر آگاه و متشکل پرولتاریای جوان کردستان" و "بخش پیش‌آهنگ پرولتاریای کردستان" معرفی می‌نماید. و در اینجا بعنوان مظهر تالیات تجزیه طلبانه و تفرقه افکنانه در صفوف کارگران ایران ظاهر می‌گردد. همه این فاکتورها هستند که استبراه حقیقت که حزب کمونیست کومه له یک سازمان خرده بورژوازی است. این مواضع نمی‌تواند، مواضع پرولتاریای آگاه به منافع طبقاتی خود باشد. سوسیالیسمی که حزب کمونیست کومه له از آن دفاع می‌کند سوسیالیسم علمی بلکه سوسیالیسم دهقانی است و دمکراتیسم این جریان نیز دمکراتیسمی ناپیگیر و خرده بورژوازی است. شورای عالی همه این حقایق را نادیده گرفته و خود سرانه حکم پرولتاریا را بر این سازمان را که البته به "انحرافات چپ" نیز دچار می‌باشد صادر کرده است.

ما در این نوشته خلاصه و فشرده به مواضع حزب کمونیست کومه له و راه کارگزارانه کردیم، چون هر یک از این مواضع طی مقالاتی جداگانه مفصلاً مورد بحث قرار گرفته اند. هدف ما صرفاً این بود که با این اشاره کوتاه مواضع خرده بورژوازی این جریان را در برابر پرولتاریای قرار دهیم و نشان دهیم آنها نه سازمانی پرولتری بلکه خرده بورژوازی هستند. بنا بر این نه در جنبش کمونیستی جای دارند و نه در وحدت حزبی قرار می‌گیرند. اگر شورای عالی حتی اصلی ترین معیارهای وحدت حزبی را در نظر گیرد متوجه می‌شود که نیروهای طیف اقلیت بر سر اساسی ترین مسائل برنامه‌ای و تاکتیکی با این جریان تا اختلاف دارند و این یکا اختلاف اساسی و جدی است. آیا این حقیقت را میتوان انکار کرد که در کمالات سوسیالیسم، دمکراسی و مرحله انقلاب باره کارگر، کومه له، طرفداران مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک، بکلی متفاوته است؟ قطعاً خیر. این اختلافات چنان عمیق است که حتی خود را بر سر هر مسئله تا کتیک جزئی نیز نشان می‌دهند. روشن است که با وجود این اختلافات هیچگونه بحث و صحبتی هم از وحدت حزبی با این سازمان نمی‌توانند در میان باشد. شورای عالی همانگونه

که بدون هرگونه مبنا و معیار ماکسیستی این سازمانها را پرولتاریا ارزیابی کرده است، با زهم بدون در نظر گرفتن اساسی ترین ضوابط و معیارهای وحدت حزبی آنها را در وحدت حزبی جای داده است. البته شورای عالی فقط از وحدت حزبی با راه کارگر سخن گفته است، اما حقیقت این است که حذف کومه له از این وحدت نتیجه تناقضات خود شورای عالی است. چرا که اگر راه کارگر با انحرافات راست خود میتواند در وحدت حزبی قرار گیرد، طبیعتاً کومه له که با انحرافات چپ مشخص شده است با تقدم بیشتری میتواند در این وحدت حزبی جای گیرد. بهر حال در کنار دست شورای عالی از خصلت طبقاتی این احزاب و سازمانها و نیز شیوه برخورد به آنها یک نتیجه عملی دیگری نیز بدنبال خواهد داشت و آن درهم ریختن مرزهای استقلال طبقاتی کارگران است. برای اجتناب از چنین امری باید این سازمانها را در جایگاه واقعی خود قرار داد و شیوه برخورد با آنها را بر مبنای شیوه ماکسیستی برخورد به سازمانهای خرده بورژوازی و دمکرات و انقلابی تعیین نمود. این شیوه مبتنی بر دو اصل اساسی سیاست پرولتری نسبت به احزاب و سازمانها و دمکرات و انقلابی است. اول تا کید بر استقلال طبقاتی کارگران و این حقیقت است که طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی باید خود را در یک حزب جداگانه متمایز از تمام احزاب غیر پرولتری سازمان دهد یعنی هویت طبقاتی اش را بخاطر اهداف سوسیالیستی اش حفظ کند. اصل دوم تا کید بر ضرورت اتحاد پرولتاریا و خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی در مرحله کنونی انقلاب علیه جمهوری اسلامی، علیه لیبرالیسم و فرمیسم خیانت پیشه بخاطر استقرار جمهوری دمکراتیک خلق است که ما آن را سیاست بلوک چپ انقلابی می‌نامیم. در کمالات این سیاست بی‌پایه در چگونگی برخورد به خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی بمنظور اجتناب از برخوردهای چپ و راست حائز اهمیت جدی است. از یک سو ما باید این حقیقت را عمیقاً مدنظر داشته باشیم که خرده بورژوازی حتی را دیکسالترین، انقلابی ترین و دمکرات ترین بخش آن بنا به موقعیت اقتصادی - اجتماعی خود ناپیگیر و متزلزل است و دمکرات کامل نیست. از این رو بین پرولتاریا و بورژوازی نوسان میکند. با این وجود ما از ضرورت اتحاد عمل مشترک با آنها سخن می‌گوئیم. از سوی دیگر باید نوسانات آنها بر سر حد دریا شیم و هنگامیکه از اتحاد موضع یک دمکرات و انقلابی سر با زمی زنند، سیاست ما را نمی‌پذیرند و به دنباله روی از "لیبرالها" و "فرمیستها" تن می‌دهند، بیرحمانه افشاء کنیم. لنین پیرامون این خط مشی می‌گوید:

"ترودیکها مسلماً دمکرات پیگیر کامل نیستند. ترودیکها (منجمله سوسیالیستهای انقلابی) بی شک بین لیبرالها و پرولتاریای انقلابی نوسان میکنند. ما این را گفته ایم و باید می‌گفتیم. این نتیجه محتوم ماهیت شرایط اقتصادی است که تولیدکننده خرده پا در آن بسر می‌برد. او از یک طرف سرکوب میشود و تحت استثمار قرار می‌گیرد و ناچاراً خود آگاه به مبارزه علیه این وضع به مبارزه برای دمکراسی، به مبارزه بخاطر اندیشه‌های محو استثمار کشاننده میشود. از طرف دیگر وی یک خرده مالک است. در دهقان غریزه مالک - اگر نه مالک امروز، مالک فردا - همیشه وجود دارد. . . . . نوسان در دهقانان و احزاب دمکراتیک دهقانی اجتنابناپذیر است. حزب سوسیال دمکرات لحظه‌ای هم نباید از ترس اینکسسه مبادا چنین نوسانها را منجر به انزوا شود دست و پای خود را گم کند. هر بار که ترودیکها از خود عدم شهادت نشان میدهند و به دنباله روی از لیبرالها می‌افتند ما باید بدون ترس و با قاطعیت تمام با ترودیکها مقابله و سستی و ناپیگیری خرده بورژوازی آنها را افشاء و عقیم کنیم. . . . اگر ما پیگیرانه و بدون کجروی این سیاست را

## خطای متدولوژیک در تعیین خصلت طبقاتی سازمانهای سیاسی و درکی مغشوش از صف بندی طبقات

روشنی از شالوده های طبقاتی - اقتصادی همه احزاب غیر پرولتری به دست آوردن روحیه انقلابی پرورش یا بد. تنها با چنین سیاستی است که طبقه کارگر پی می برد که با چه کسی، تحت چه شرایطی و علییه چه کسانی باید متحد گردد. تنها با چنین سیاستی است که طبقه کارگر میتواند رهبری انقلاب را بدست گیرد و اهداف انقلاب را عملی سازد. شورا ی عالی با عدول از متدولوژی ما رکیستی در تعیین خصلت طبقاتی احزاب و سازمانهای سیاسی و با ارائه درکی مغشوش از صف بندی طبقات در انقلاب نه فقط در تعیین خصلت طبقاتی سازمان - های نظیر راه کارگر، کومه له، طرفداران مبارزه مسلحانه هم استراتژی وهم تا کتیک به اشتباهات جدی دچار شده بلکه در شیوه برخورد به این سازمانها نیز تا کتیکهای بلشویکی عدول کرده است و خط و مرز سازمانهای پرولتری و غیر پرولتری را مخدوش نموده است •

توکل

دی ماه ۱۳۶۷

دنبال کنیم، از انقلابمان کارما به عظیمی برای رشد پرولتاریا به منزله یک طبقه کسب خواهیم نمود. ما تحت هر شرایطی صرف نظر از هر حادثه غیر مترقبه ای که در انتظارمان باشد، صرف نظر از آنچه از نا کامی های انقلاب (در شرایط بسیار نامطلوب) که نصیبمان گردیده این هدف دست نخواهیم یافت. یک سیاست قاطع و استوار پرولتری چنان گنجینه ای از اندیشه ها، چنان درک روشنی از مبارزه و چنان پایداری در مبارزه به کل طبقه کارگر خواهد داد که دیگر احدی در روی زمین قادر به جلب نظر و دور کردنش از سوسیال دمکراسی نخواهد بود. حتی اگر انقلاب طعم تلخ شکست را تجربه کند، پرولتاریا نخست و مقدم بر هر چیز خواهد آموخت که پایه های اقتصادی - طبقاتی هم لیبرالها و هم احزاب دمکراتیک را بشناسد و آنگاه خواهد آموخت که از خیانت های بورژوازی منجز و از دست عنصریها و نوسانات خرده بورژوازی در راه رسیدن به مقصود بیزار باشد. (سخنرانی درباره شیوه برخورد به احزاب بورژوازی در کنگره پنجم ح. ک. س. د. ر.)

تنها با چنین سیاستی است که پرولتاریا می تواند درک

### فاجعه ۴ بهمن، بحران درمشی سیاسی یا ساختار تشکیلاتی؟

در آن یافت میشود. از جمله محفلیم، آنا رشیسم، بوروکراتیسم، لیبرالیسم و ...

در پایان برای جمع بست، بندی از قطعنامه کنگره را که جامعترین تحلیل از دلائل بحران سالهای اخیر سازمان بطور فشرده آمده است تکرار و بر آن تاکید میکنیم.

"ج - سکتاریسم و آنا رشیسم حاکم بر سیاست و تاکتیکهای سازمان و تحمیل ضربات متعدد به ارگانهای تشکیلاتی و بویژه تشکل های کارگری و توده ای، ستون فقرات آن را درهم شکسته، جدائی رهبری محدود با توده ها را به اوج رسانیده و در روند خود بتدریج آن را به سمت یک فرقه تمام عیار و جدا از طبقه سوق داد"

م. علوی

۳۰ بهمن ۱۳۶۷

اولی تنظیم مناسبات کمونیستی اعضای حزب و ارگانهای آن را بعهدہ دارد و دومی بیان فعالیت مداخله گرانہ کمونیستهای متشکل برای کسب قدرت سیاسی در رابطه با کل طبقه است. اما به این تمایز نباید به شکل مکانیکی آن نگریست این تمایز در عین حال تا شیر گذار نیز هست وقتی سیاست سازماندهی برای کسب قدرت سیاسی مبارزه چریکی توسط پیشروان و روشنفکران باشد، بنا گذیر اشکال سازمانی نیز تیمهای چریکی، سلسله مراتب آن و آنچه که در مجموع ملزومات یک سازمان چریکی است و چنانچه این سیاست بر کسب قدرت به شکل مسالمت آمیز و بندوبست از بالا قرار گیرد بشکل احزاب علنی و فرمیست به شکل سازماندهی مختص به خویش نمایان میشود و هنگامی که اشکال سازماندهی ما مبتنی بر کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و زحمتکشان متحدان باشد شکل سازمانی ما نیز تا گذیر بر اشکال و مناسبات کمونیستی و مبتنی بر ملزومات چنین فعالیتی خواهد بود. اگر سیاست ما ملغمه ای از این اشکال باشد بنا گذیر انواع و اقسام انحرافات که رفقای کمیسیون وحدت در قطعنامه خود بر شمرده اند

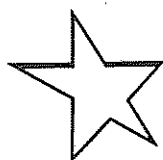
### در راه وحدت

کنگره ای مرکب از تمامی نیروهای طیف جنبش کمونیستی (این موضوع بحث بعدی ماست) آماده نمائیم. مبارزه برای تأمین یک "وحدت کافي"، با یک تقسیم کار حزبی را در دستور کار قرار

دهیم.

امین

اردیبهشت ماه ۱۳۶۸



### خطای متدولوژیک در تعیین خصلت طبقاتی سازمانهای سیاسی

۹

#### درکی مغشوش از صف بندی طبقات

اجتماعی ایران و مرحله انقلاب نیز روشن تر نخواهد ساخت. این حقیقت هنگامی روشن میگردد که به قطعنا مه های شورای عالی در مورد احزاب و سازمانهای سیاسی ایران نظری بیا فکنیم و با این دیدگاه روبرو گردیم که در این قطعنا مه ها تمام سازمانها و احزاب سیاسی ایران فقط به دو گروه بندی بورژوازی و پرولتری تقسیم بندی شده اند و هیچ بحث و صحبتی از سازمانهای خرده بورژوازی در میان نیست. در یک قطعنا مه احزاب و سازمانهای بورژوازی مشخص شده اند و در قطعنا مه دیگر تحت عنوان "قطعنا مه درباره مبارزه در راه تامین وحدت جنبش کمونیستی و فائق آمدن بر تشقت و پیرا کندی در میان آنها"، سازمانهای پرولتری که البته بعضاً "به گرایشات انحرافی رویزیونیستی راست و چپ دچار شده اند" اما خصلت پرولتری خود را حفظ کرده اند. در این قطعنا مه گفته شده است:

"جنبش کمونیستی در برگیرنده نیروها و گرایشاتی است که ما پذیرش اصول عام م. ل. در مبارزه انقلابی با سلطه بورژوازی شرکت دارند. علاوه بر جریانات مدافع خطا انقلابی مارکسیستی - لنینیستی همچنین نیروهای نیز که به گرایشات انحرافی رویزیونیستی راست و چپ دچار شده اند، اما هنوز به یک جریان اپورتونیستی - رفرمبستی یا سوسیال - شوونیستی نگامان نیافته اند را شامل میگردد."

سپس به این نیروها اشاره میگردد و نتیجه گیری میشود که حزب کمونیست کومه له "به گرایش انحرافی رویزیونیسم چپ (سوسیال - شوونیسم) دچار می باشد." "جریانات معتقد به مبارزه مسلحانه استراتژی و تاکتیک" "به انحرافات سوسیالیسم خلسقی دچار می باشند." و بالاخره "در چشم انداز تشکیل حزب کمونیست زمینه های وحدت حزبی در چارچوب برنامه و تاکتیک میان نیروها و در صفحه ۱۱

تعیین خصلت طبقاتی احزاب و سازمانهای غیر پرولتری و شیوه برخورد به آنها در زمره مسائل بسیار مهمی است که هر سازمان حقیقتاً کمونیست یعنی سازمانی که وظیفه خود را متشکل ساختن و آگاه نمودن و رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا تا نیل به هدف نهایی قسار داده است، با پدید آمدن سخی صریح، روشن و بدون ابهام به آنها بدهد. چرا که اولاً انجام این وظیفه به طبقه کارگر کمک خواهد کرد تا با آگاهی به ماهیت طبقاتی احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی با روح آگاهی طبقاتی پرورش یابد. از افتادن به دام احزاب غیر پرولتری اجتناب ورزد. استقلال طبقاتی خود را حفظ کند و مبارزه طبقاتی خود را آگاهانه و هدفمندانه پیش برد. ثانیاً - با شناخت از ماهیت طبقاتی احزاب غیر پرولتری و روش برخورد درست به آنها در هر مرحله انقلاب، تاکتیکهای صحیح و مقتضی اتخاذ نماید.

بر مبنای این نگرش است که سازمان ما از همان کنگره اول، نظر صریح و روشن خود را در مورد خصلت طبقاتی احزاب غیر پرولتری در ایران و شیوه برخورد به آنها را بصورت یک قطعنا مه در سطح جنبش منتشر ساخت. بدیهی است که این ارزیابی کنگره اول در محسود و شرایط تاریخی مشخص اعتبار ردا شت و نمی توانست مطلق و ابدي تصور شود. بنا بر این با توجه به تحولاتی که برخی از این سازمانها از سر گذرانده اند، می بایستی ارزیابی مجددی از خصلت طبقاتی احزاب و سازمانهای سیاسی بعمل آورد. کنگرانس سازمان در خرداد دما ۶۶ یک ارزیابی جدید از خصلت طبقاتی احزاب و سازمانهای غیر پرولتری ایران ارائه داد و شیوه برخورد به آنها را بر مبنای این ارزیابی جدید تعیین نمود. اما امروز که پس از یک دوران پراکندگی و انشعاب در صفوف سازمان، مجدداً مسئله وحدت نیروهای که از یک خط مشی انقلابی پیروی میکنند به امری میرم تبدیل شده است طبیعتاً این مسئله با زهم یکی از مسائل مورد بحث خواهد بود. چرا که هم اکنون یکی از نقاط اختلاف مواضع تشکیلات ما و شورای عالی بر سر همین مسئله قرار دارد. مطابق سندی که در شهر بیورماه از سوی کمیسیون وحدت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در مورد نقاط افتراق و اشتراک برنامه ای و تاکتیک دوتشکیلات انتشار یافت، یکی از مسائل مورد اختلاف، خصلت طبقاتی برخی از سازمانهای سیاسی نظیر راه کارگر و کومه له و اصولا روشی که بر مبنای آن با بد خصلت طبقاتی هر حزب و سازمان سیاسی را تعیین و شیوه برخورد به آن را مشخص ساخت ذکر شده است. بدیهی است که این اختلاف باید مفضلاً مورد بحث و بررسی قرار گیرد و جواب مختلف آن شکارفته شود. چرا که اهمیت بحث پیرامون این مسئله صرفاً به یافتن متدولوژی صحیح و مارکسیستی برخورد به احزاب و سازمانهای سیاسی و بالنتیجه دستیابی به یک مشی مستحکم و انقلابی در این زمینه محدود نمی شود بلکه درک دوسازمان را از ساخت اقتصادی -

#### از صفحه ۱ توضیح کمیسیون وحدت

اخیراً این اجلاس کمیسیون وحدت برگزار گردید و روال کار خود را با انتشار بولتن بحث ادامه داد. اکنون اولین شماره این بولتن انتشار می یابد. کمیسیون وحدت یکبار دیگر نه فقط از نیروهای دوتشکیلات بلکه کلیه کسانی که به امر وحدت در جنبش کمونیستی ایران ذی علاقه اند دعوت میکند که فعالانه در این مباحثه ایدئولوژیک شرکت نمایند و نوشته هائی برای درج در بولتن مباحثات "به پیش" ارسال نمایند. مقالاتی در بولتن درج خواهد شد که:

- ۱ - در چارچوب مباحث تعیین شده توسط کمیسیون وحدت باشد.
- ۲ - از حداقل مبنای تئوریک برخورد را باشد.
- ۳ - لحن نوشته رفیقانه باشد.

کمیسیون وحدت

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

و

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

خردادماه یک هزار و سیصد و هشتاد و هشت

مقالات خود را برای درج در **بیت** به آدرسهای زیر ارسال نمائید:

POSTFACH 302921  
1000 BERLIN 30  
WEST GERMANY

KAR  
POSTFACH 359  
1061 WIEN  
AUSTRIA

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکلنت)

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

مقالاتی در **بیت** درج خواهد شد که:

- ۱ - در چارچوب مباحث تعیین شده توسط کمیسیون وحدت باشد.
- ۲ - از حداقل مبنای تئوریک برخورد را باشد.
- ۳ - لحن نوشته رفیقانه باشد.